

## حضرت علي (ع)

### ولادت باسعادت:

فصل اول:

در ولادت با سعادت امیرالمومنین علیه السلام

مشهور آنست که آن حضرت در روز جمعه سیزدهم ماه رجب بعد از سی سال از عام الفیل در میان کعبه معظمه متولد شده است، پدر آن حضرت ابوطالب پسر عبدالمطلب بوده که عبدالله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر اعیانی (پدری و مادری) بوده و مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف بوده و آن حضرت و برادران اول هاشمی بودند که پدر و مادرشان هر دو هاشمی بودند. و در کیفیت ولادت آن یزید بن جناب روایات بسیار است و آنچه به سندهای بسیار وارد شده آنست که روزی عباس بن عبدالمطلب با قعنب و با گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیله بنی العزی در برابر خانه کعبه نشسته بودند ناگاه فاطمه بنت اسد به مسجد درآمد و به حضرت امیرالمومنین علیه السلام نه ماه آستن بود و او را درد زائیدن گرفته بود پس در برابر خانه کعبه ایستاد و نظر به جانب آسمان افکند و گفت پروردگارا من ایمان آوردهام به تو و بهر پیغمبر و رسولی که فرستادهای و بهر کتابی که نازل گردانیده‌ای و تصدیق کرده‌ام به گفته‌های جدم ابراهیم خلیل که خانه کعبه بنا کرده او است پس سؤال میکنم از تو به حق این خانه و به حق آن کسی که این خانه را بنا کرده است و به حق این فرزندی که در شکم من است و با من سخن میگوید و به سخن گفتن خود مونس من گردیده است و یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت تست که آسان کنی بر من ولادت مرا. عباس و شکافته شد فاطمه از آن رخنه یزید بن قعنب گفتند که چون فاطمه از این دعا فارغ شد دیدم که دیوار عقب خانه داخل خانه شد و از دیده‌های ما پنهان گردید، پس شکاف دیوار بهم پیوست به اذن خدا و ما چون خواستیم در خانه را بگشائیم چندانکه سعی کردیم در گشوده نشد دانستیم که این امر از جانب خدا واقع شده و فاطمه سه روز در اندرون کعبه ماند اهل مکه در کوچه‌ها و بازارها این قصه را نقل میکردند و زنها در خانه‌ها این حکایت را یاد میکردند و تعجبی مینمودند تا روز چهارم رسید پس همان موضع از دیوار کعبه که شکافته شده السلام بود دیگر باره شکافته شد فاطمه بنت اسد بیرون آمد و فرزند خود اسدالله الغالب علی ابن ابیطالب علیه را در دست خویش داشت و میگفت ای گروه مردم به درستی که حق تعالی برگزید مرا از میان خلق خود و فضیلت داد مرا بر زنان برگزیده که پیش از من بوده‌اند زیرا که حق تعالی برگزید آسیه دختر مزاحم را و او عبادت کرد حق تعالی را پنهان در موضعی که عبادت در آنجا سزاوار نبود مگر در حال ضرورت یعنی خانه فرعون و مریم دختر عمران را حق تعالی برگزید و ولادت حضرت عیسی علیه السلام را بر او آسان گردانید و در بیابان درخت خشک را جنبانید و رطب تازه از برای او از آن درخت فرو ریخت و حق تعالی مرا بر آن هر دو زیادتى داد و همچنین بر جمیع زنان عالمیان که پیش از من گذشت‌اند زیرا که من فرزندی آورده‌ام در میان خانه برگزیده او و سه روز در آن خانه محترم ماندم و از میوه‌ها و طعامهای بهشت تناول کردم و چون ای خواستم که بیرون آیم در هنگامیکه فرزند برگزیده من بر روی دس من بود هاتقی از غیب مرا ندا کرد که فاطمه این فرزند بزرگوار را علی نام کن به درستی که منم خداوند علی اعلی و او را آفریده‌ام از قدرت و عزت و جلال خود و بهره کامل از عدالت خویش به او بخشیده‌ام و نام او را از نام مقدس خود اشتقاق نمودم او تقویض کرده‌ام و او را بر علوم شنهان خود و او را به آداب خجسته خود تادیب نمودم و امور خود را به مطلع کرده‌ام و در خانه محترم من متولد شده است و او اول کسی است که اذان خواهد گفت بر روی خانه من و بتها را خواهد شکست و آنها را از بالای کعبه به زیر خواهد انداخت و مرا به عظمت و مجد و بزرگواری و اوست امام و پیشوا بعد از حبیب من و برگزیده از جمیع خلق من (ص) که یگانگی یاد خواهد کرد رسول من است و او وصی او خواهد بود خوشا حال کسی که او را دوست دارد و یاری کند او را، و وای بر حال کسی که فرمان او نبرد و یاری او نکند و انکار حق او نماید. و در بعضی روایات است که چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام متولد شد ابوطالب او را بر سینه خود گرفت و دست فاطمه بنت اسد را گرفته به

سوی ابطح آمدند و ندا کرد به این اشعار

یا رب یا ذالفسق الدجی و القمر المبتلج المظنی

بین لنا من حکمک المقضی ماذا تری فی اسم ذالصبی

مضمون این اشعار آنست که ای پروردگاری که شب تار و ماه روشن و روشنی دهنده را آفریده‌ای بیان کن از برای ما که این کودک را چه نام گذاریم؟ ناگاه مانند ابر چیزی از روی زمین پیدا شد نزدیک ابوطالب آمد، ابوطالب او را گرفت و با علی (ع) به سینه خود چسباند و به خانه برگشت چون صبح شد دید که لوح سیزی است در آن نوشته شده است

خصصت ما بالولد الزکی و الطاهر المنتجب الرضی

فاسمه من شامخ علی علی اشق من العلی

پسندیده، پس نام حامل مضمون آنکه مخصوص گردیده شما ای ابوطالب و فاطمه به فرزند طاهر پاکیزه

بزرگوار او علي) عليه السلام) است و خداوند علي اعلي نام او را از نام خود اشتقاق کرده استو پس ابوطالب آن حضرت را علي نام کرد و آن لوح را در زاویه راست کعبه آویخت و چنان آویخته بود تا زمان هشام بن عبدالمک که آنرا از آنجا فرود آورد و بعد از آن ناپیدا شد.

و اخبار در باب ولادت آن حضرت و کیفیت آن بسیار است و مقام را گنجایش بیش از این نیست و این فصیلت از خصایص آن حضرتست چه اشرف بقاع حرم مکه است و اشرف مواضع حرم مسجد است و اشرف موضع آن کعبه است و احدي غير از حضرت اميرالمومنين عليه السلام در چنین مکانی متولد نشده، و نیز متولد نشده مولودي در سيد ايام که روز جمعه باشد در هش حرام که ماه رجب باشد در بيت الحرام سوال اميرالمومنين عليه السلام ابوالائمہ الکرام عليه و اله آلاف السلام

في الحقيقه

هذه من علاه احدي المعالي  
اي سنائي بقوت ايمان  
با مدحش مديح مطلق  
در پس پرده آنچه بود آمد  
ولنعم ما قال الحميري

و عليهذه فقس ماسواها  
مدح حيدر بگو پس از عثمان  
زهق الباطلست و جاء الحق  
اسدالله در وجود آمد  
و البيت حيث فناته و المسجد  
طابت و طاب وليدها و المولد  
و بدت مع القمر المنير الاسعد  
الا اين آمنه النبي محمد

ولدته في حرم الاله و آمنه  
بيضاء طاهره الثياب كريمه  
في ليله غابت نحوس نجومها  
مالف في خرق القوابل مثله

علي است صاحب عز و جلال و رفعت و شان  
دليل رفعت شان علي اگر خواهي  
درون خانه خاصش بداد جا جبار چه خواست مادرش از بهر زادنش جائي  
ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زنان  
پس آن مطهره با احترام داخل شد  
ندا شنید که رو نام او علي بگذار  
فدای نام چنین زادهای بود جانم  
علي است بحر معارف علي است کوه وقار  
بدینکلام دمی گوش خویشتن میدار  
شکافت حضرت ستار کعبه را دیوار  
در آن مکان مقدس بزاد مریم وار  
برون چه خواست که آید پس از چهارم روز  
چنین امام گزینید یا اولی الابصار

## فضایل آن حضرت:

فصل دوم

در بیان فضائل امیر المومنین علیه السلام

بر اهل دانش و بینش مخفی نیست که فضائل امیر المومنین علی علیه السلام را هیچ بیان و زبان برنسنجد و در هیچ باب و کتاب نگنجد بلکه ملائکه سموات ادراک درجات او نتوانند کرد، و فی الحقیقه فضائل آن حضرت را آب دریا را به غرفه پیمودن است. و در احادیث وارد شده که مائیم کلمات پروردگار که، احصاء نمودن

: فضائل ما را احصا نمیتوان کرد. ولنعلم ما قیل

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم  
و به همین ملاحظه این احقر را جرئت نبود که قلم بر دست گیرم و در این باب چیزی نویسم لیکن چون حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه معدن کرم و فتوت است رجاء و اتق آنست که بر من ببخشاید و این مختصر خدمت را قبول فرماید. و ما توفیقی الا بالله توکلت و الیه انیب

بدانکه فضائل یا نفسانیه است یا بدنیه و امیر المومنین صلوات الله علیه اکمل و افضل تمام مردم بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در این دو نوع فضایل به وجود عدیده. و ما در اینجا به ذکر چهارده وجه از آن اکتفا میکنیم و به این عدد شریف تبرک میجوئیم

وجه اول- آنکه آن جناب جهادش در راه خدا زیادتر و بلایش عظیمتر بود از تمامی مردم در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و هیچکس به درجه او نرسید در اینباب، چنانکه در غزوه بدر که اول جنگی بود که مؤمنین به آن ممتحن شدند، جناب امیر المومنین علیه السلام در آن جنگ به درک فرستاد ولید و شیبیه و عاص و حنظله و طعمه و نوفل و دیگر شجاعان مشرکین را و پیوسته قتال کرد تا نصف مشرکین که مقتول گشتند بر دست آن حضرت کشته گردیدند و نصف دیگر را باقی مسلمین با سه هزار ملائکه مسمومین کشتند. و دیگر غزوه احد بود که مردم فرار کردند و آن حضرت ثابت ماند و لشکر دشمن را از دور پیغمبر صلی الله علیه و آله دور میکرد و از آنها میکشت تازخمهای کرمی بر بدن مقدسش وارد شد و با این همه رنج و تعب آن حضرت را هول و هرب نبود و پیوسته ابطال رجال را کشت تا از حضرت جبرئیل در میان آسمان و زمین ندای لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی شنیده شد. و دیگر غزوه احزاب بود که حضرت امیر المومنین علیه

السلام عمرو بن عبود را کشت و فتح بر دست آن حضرت واقع د و پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرمود که ضربت علی علیه السلام بهتر است از عبادت جن و انس و دیگر جنگ خبیر بود که مرحب یهودی بر دست آن حضرت کشته گشت و در قلعه را با آن عظمت به دست معجز نمای خود کند و چهل گام دور افکند و چهل نفر از صحابه خواستند حرکت دهند نتوانستند. و دیگر غزوه حنین بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ده هزار نفر از مسلمین به جنگ رفت و ابوبکر از کثرت جمعیت تعجب کرد و تمام منهزم شدند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی نماند مگر چند نفر که رئیس آنها امیر المومنین علیه السلام بود پس آن حضرت ابوجرول را کشت تا آنکه مشرکین دلشکسته شدند و فرار کردند و فرار کنندگان مسلمین برگشتند. و است کثرت غیر این غزوات از جنگهای دیگر که ارباب سیرو تواریخ ضبط نمودهاند و بر متنبع آنها ظاهر جهاد و شجاعت و بزرگی ابتلاء آن حضرت در آن غزوات

وجه دوم - آنکه امیر المومنین علیه السلام علم و داناترین مردم بود و اعلمیت آن جناب به جهاتی چند ظاهر است. اول آنکه آن جناب در نهایت فطانت و قوت و حدس و شدت ذکاوت بود و پیوسته ملازم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و از آن حضرت استفاده و از نور مشکوه نبوت اقتباس مینمود و این برهان نیست و واضح بر اعلمیت آن جناب بعد از نبی صلی الله علیه و آله به علاوه آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در هزار باب دیگر مفتوح میشد هنگام رحلت از دنیا هزار باب علم تعلیم آن حضرت (ع) نمود که از هر بابی چنانکه از اخبار معتبره مستفیضه بلکه متواتره استفاده شده و شیعه و سنی روایت کردهاند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق آنجناب فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها. و معنی آن چنانست که حکیم فردوسی گفته

خداوند امر و خداوند نهی چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی

که من شهر علمم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است

گواهی دهم کاینسخن را از او است تو گوئی دو گوشم بر آواز او است

دوم آنکه بسیار اتفاق افتاد که صحابه احکام الهی بر آنها مشتبه میشد و بعضی غلط فتوی میدادند و رجوع به آن حضرت میکردند و آن جناب ایشان را به طریق صواب میداشت و هیچگاهی نقل نشده که آن حضرت در حکمی به آنها رجوع کند و این دلیل اعلمیت آن حضرتست و حکایت خطاهای صحابه و رجوع ایشان به آن حضرت بر ما هر خبیر واضح و مستتیر است. سیم مفاد حدیث اقصا کم علی است که مستلزم است اعلمیت را، چه قضا علم است

چهارم قضیه استناد فضلا و علمای هر فنی است به آن حضرت چنانکه از کلمات ابن ابی احدید نقل شده که گفته بر همه معلوم است که اشرف علوم علم معرفت و خدانشناسی است و اساتید این فن شاگردان آن جنابند. اما از شیعه و امامیه پس ظاهر است و محتاج به ذکر نیست و اما از عامه پس استناد این فن از اشاعره ابوالحسن

اشعر یست و او تلمیذ ابوعلی جبائی است که یکی از مشایخ معتزله است و استاد معتزله واصل بن عطا است و شاگرد ابوهاشم عبدالله بن محمد حنفیه است و او شاگرد پدرش و پدرش محمد شاگرد پدر خود امیرالمومنین است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است که تمامی از آن حضرت ماخوذ است و ابن عباس که یکی از بزرگان و مشایخ مفسرین است شاگرد امیرالمومنین علیه السلام است و از جمله علوم علم نحو است و بر همه علم از آن جناب شده و ابوالاسود دثلی استاد این علم به تعلیم آن حضرت تدوین کس معلوم است که اختراع این ابن فن نمود، و نیز واضح است که تمام فقهاء منتسب مینمایند خود را به آن حضرت و از قضایا و احکام آنجناب استفاده مینمایند و ارباب علم طریقت نیز خود را به آن جناب نسبت میدهند و تمامی دم از مولی میزنند و خرقة که شعار ایشانست به سند متصل به اعتقاد خود به آن حضرت میرسانند

پنجم آنکه خود آن حضرت خبر داد از کثرت علم خود در مواضع متعدده چنانچه میفرمود پرسید از من از طرق آسمان همانا شناسائی من به آن بیشتر است از طرق زمین مکرر مردم را میفرمود: سلونی قبل ان تقعدونی. هر چه میخواهید از من پرسید پیش از آنکه من از میان شما مفقود شود و پیوسته مردم نیز از آن حضرت مطالب مشکله و علوم غامضه میپرسیدند و جواب میشنیدند. و از غرائب آنکه این کلمات را بعد از آن حضرت هر که ادعا کرد در کمال ذلت و خواری رسوا شد، چنانکه واقع شد این مطلب از برای ابن جوزی و مقاتل بن سلیمان و واعظ بغدادی در عهد ناصر عباسی و حکایت رسوا شدن ایشان بعد از تقوه به این کلمات در کتب سیر و تواریخ مسطور است، و این برهانی شده برای مقصود ما چه آنکه نقل شده که خود آن جناب از این مطلب خبر داد فرمود لا یقولها بعدی الا مدع کذاب. هیچکس بعد از من بدین کلمه سخن نکند مگر آنکه ادعای مطلب دروغ کرده باشد. و نیز حضرت امیرالمومنین علیه السلام گاهی دست بر شکم مبارک مینهاد و تثبیت (لی میفرمود ان هیئنا لعلمنا جما در اینجا علم بسیار جمع شده است و گاهی میفرمود: و الله لو کسرت الوساده لحکمت بین اهل التوریه بتوریتهم بالجمله نقل نشده از احدی آنچه از آن حضرت نقل شده از اصول علم و حکمت و قضایای کثیره و ما امروز میبینیم که حکمایی مانند ابن سینا و نصرالدین محقق طوسی و ابن میثم و مانند ایشان و همچنان علمای اعلام و فقهای کرام چون علامه و محقق و شهید و دیگران رضوان الله علیهم در تفسیر و تاویل کلمات آن حضرت از یکدیگر استمداد کردهاند و علوم بسیار از کلمات و قضایای آن جناب استفاده نمودهاند

وجه سیم- از وجوهی که دلالت بر فضیلت و افضلیت آن حضرت میکند آن چیز است که از آیه مبارکه تطهیر و آیه وافی هدایه مباحله استفاده شده به بیانی که در جای خودش به شرح رفته و این مختصر را گنجایش بسط نیست. بلی از فخر رازی کلامی در ذیل آیه مباحله منقول است که نقل آن در اینجا مناسب است، فخر بن الخطیب گفته که شیعه از این آیه استدلال میکنند بر آنکه علی بن ابیطالب علیه السلام از جمیع پیغمبران بجز پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده و انفسنا و انفسکم بخوانید نفسهای خود و نفسهای شما را و مراد از نفس مفس مقدس نبوی نیست زیرا که دعوت اقتضای نمیخواند پس باید مراد دیگری باشد و به اتفاق غیر از زنان و پسران کسی که مغایرت میکند و آدمی خود را به انفسنا تعبیر از او شده باشد به غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام نبود، پس معلوم شد که حق تعالی نفس در علم اصول علی را نفس محمد گرفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس بای که مجاز باشد و مقرر است که حمل لفظ بر اقرب مجازات اولی است از حمل بر ابعده، و اقرب مجازات استوای علی است با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات مگر آنچه به دلیل خارج شود مانند نبوت که به اجماع بیرون رفته است و علی (ع) در این امر با او شریک نیست اما در کمالات دیگر با او شریکست که از جمله فضیلت رسول خداست بر سایر پیغمبران و جمیع صحابه و مردمان پس علی (ع) نیز (باید افضل باشد. تمام شد موضع حاجت از کلام فخر رازی. و لنعم ما قال ابن حماد) ره

فحسبک هذا القول ان کنت ذاخیر و سماه رب العرش فی الذکر نفسه

و قال لهم هذا وصی و وارثی و من شد رب العالمین به ازری

علی کزری من قمیصی اشاره بان لیس یستغنی القمیص عن الزر

ابن حماد در هر یک از این سه شعر اشاره به فضیلتی از فضایل امیرالمومنین علیه السلام نموده در شعر اول اشاره به آیه مباحله و در ثانی به حدیث غدیر و تعیین کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله آن جناب را به وصایت و در شعر سیم اشاره کرده به حدیث شریف نبوی که به امیرالمومنین علیه السلام فرموده چنانکه ابن شهر قمیصی یعنی نسبت تو با من نسبت تکمه است با پیراهن و ابن حماد در شعر آشوب نقل کرده: انت زری من خود گفته که این تشبیه اشاره است به آنکه همچنان که پیراهن تکمه لازم دارد و محتاجست به او، پیغمبر (ص) هم علی (ع) را لازم دارد و از او مستغنی نیست

وجه چهارم- کثرت وجود و سخاوت آن جناب است و این مطلب مشهورتر است از آنکه ذکر شود، روزها روزه میگرفت و شبها به گرسنگی میگذرانید و قوت خود را به دیگران عطا میفرمود، و سوره هل آتی در باب ایثار آن حضرت نازل شده و آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه در شان او وارد شده. مزدوری میکرد و اجرتش را تصدیق مینمود و خود از گرسنگی بر شکم مبارک سنگ میبست و بس است

شهادت معاویه که اعدا عدو آن حضرتست به سخاوت آن جناب چه الفضل اشهدت به الاعداء معاویه گفت در حق او که علی(ع) اگر مالک شود خانهای از طلا و خانهای از کاه، طلا را بیشتر تصدق میدهد تا هیچ از آن نماند. و چون آن جناب از دنیا رفت هیچ چیز باقی نگذاشت مگر دراهمی که میخواست خادمی را برای اهل خود بخرد و خطاب آن حضرت به اموال دنیوی به یابيضاء و یا صفراء غری غیری و جاروب نمودن او بیت المال را بعد از تصدق اموال و نماز گذاردن در جای او در کتب سنی و شیعه مسطور است. شیخ مفید رحمه الله از سعید بن کثوم روایت کرده است که وقتی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم آن حضرت امیرالمومنین علیه السلام را نام برد و مدح بسیار نمود آن جناب را تا آنکه فرمود به خدا قسم که علی بن ابیطالب علیه السلام هیچگاهی در دنیا حرام تناول نفرود تا از دنیا رحلت کرد و هیچوقت دوا مری از برای او روی نمیفد که رضای خدا در آن دو امر باشد مگر آنکه امیرالمومنین علیه السلام اختیار میکرد آن امری را که سخت تر و شدیدتر بود و نازل نشد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل و امر مهمی مگر آنکه علی(ع) را برای کشف آن میطلبید و هیچکس را در این امت طاقت عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود مگر امیرالمومنین علیه السلام و عمل آن حضرت مانند عمل شخصی بود که مواج جنت و نار باشد که امید ثواب و ترس عقاب داشته باشد و در راه خدا از مال خویش که به کد میم و رشح جبین حاصل کرده بود هزار بنده خرید و آزاد کرد و قوت اهل خانه آن حضرت زیت و سرکه و عجوه بود و لباس او از کرباس تجاوز نمیکرد و هر گاه جامه میپوشید که آستین آن بلند بود مقرضی میطلبید و آن زیادتی را میبیرید، و هیچکس در اهلیت و علیهما السلام در لباس و فقاقت اشبه به او نبود الخ اولاد آن حضرت مثل علی بن الحسین وجه پنجم- کثرت زهد امیرالمومنین علیه السلام است و شکی نیست که زاهد مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حضرت بود و تمام زاهدین روی اخلاص به او دارند و آن حضرت سید زهاد بود هر گز طعامی سیر نخورد و ماکول و ملبوسش از همه کس درشت تر بود. نان ریزه های خشک جوین را میخورد و سرانبان نان را مهر میکرد که مبادا فرزندانش از روی شفقت و مهربانی زیت و روغنی به آن بیالایند و کم بود که خورشی با نان خود ضم کند و اگر گاهی میکرد نمک یا سرکه بود

و در کیفیت شهادت آن حضرت بیاید که آن حضرت در شب نوزدهم ماه رمضان که برای افطار به خانه ام کلثوم آمد، ام کلثوم طبقی از طعام نزد آن حضرت نهاد که در آن دو قرص جوین کاسهای از لبن و قدری نمک بود حضرت را که نظر بر آن طعام افتاد بگریست و فرمود ای دختر دو نان خورش برای من در یک طبق حاضر کرده ای مگر نمیدانی که من متابعیت برادر و پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله را میکنم تا آنکه فرمود بخدا سوگند که افطار نمیکنم تا یکی از این دو خورش را برداری. پس ام کلثوم کاسه لبن را برداشت و به عبادت برخاست و آن حضرت آن حضرت اندکی از نان با نمک تناول فرمود و حمد و ثنای الهی بجا آورد در مکتوبی که به عثمان بن حنیف نوشته چنین مرقوم فرموده که امام شما در دنیا اکتفا کرد بدو جامه کهنه و از طعام خود بدو قرص نان، و فرموده که اگر من خواستم غذای خود را از عسل مصفی و مغز گندم قرار دهم و ابریشم کنم ممکن بود، لیکن هیئات که هوی و هوس بر من غلبه کند جامه های خویش را از بافتهای حریر و من طعام چنین باشد و شاید در حجاز یا در یمامه کسی باشد که نان نداشته باشد و شکم سیر بر زمین نگذارد آیا من با شکم سیر بخوابم و در اطراف من شکمهای گرسنه باشد و قناعت کنم به همین مقدار که مرا امیر مومنان گویند و لیکن فقرا را مشارکت نکنم در سختی و مکاره روزگار، خلق نکردند مرا که پیوسته مثل حیواناتی که هم آنها بخوردن علف مصروف است مشغول به خوردن غذای طیب و لذیذی شوم. و بالجمله اعتنائی آن جناب به دنیا اگر کسی سیر کند در خطب و کلمات آن حضرت بعین البیقین میداند کثرت زهد و بی تا چه اندازه بود. شیخ مفید روایت کرده که آن حضرت در سفری که به جانب بصره کوچ فرمود به جهت دفع اصحاب جمل نزول اجلال فرمود در ربه، حجاج مکه نیز انجا فرود آمده بودند و در نزدیکی خیمه آن حضرت جمع شده بودند تا مگر کلامی از آن حضرت استماع کنند و مطلبی از آن جناب استقاده نمایند و آن جناب در خیمه خود به جای بود. ابن عباس به جهت آن حضرت را از اجتماع مردم خبر دهد و او را از خیمه بیرون آورد گفت رفتم به خدمت آن حضرت یافتیم او را کشف خود را پینه میزند و وصله میدوزد، گفتم که احتیاج ما به آنکه اصلاح امر ما کنی بیشتر است از آنکه این کفش پاره را پینه بدوزی، حضرت مرا پاسخ نداد تا از اصلاح کفش خود فارغ شد آنگاه آن کفش را گذاشت پهلوی یعنی از کثرت اندراس و کهنگی دیگر قابل قیمت نیست و بهائی ندارد فرمود با این همه چند ارزش دارد؟ گفتن در همی یا پاره در همی، فرمود بخدا سوگند که این یک جفت کفش در نزد من بهتر و محبوبتر است از امارت و خلافت شما مگر اینکه توانم اقامه و احقاق حقی کنم یا باطلی را دفع فرمایم. الخ. و از جمله کلمات آن حضرت است که به سوی ابن عباس مکتوب فرموده که:

الحق سزوار است به آب طلا نوشته شود  
اما بعد فان المرء قد یسره درك مالم یکن لیفوته و یسوته فوت مالم یکن لیدرکه فلیکن سرورک بمانلت من اخرتک  
ولیکن اسفک علی مافاتک منها و ما نلت من دنیاک فلا تکتربه فرحا و ما فاتک منها فلا تأس علیہ جزعا ولیکن  
بهمک فیما بعد الموت

یعنی همانا مردم را گاهی مسرور و خوشنود میسازد یافتن چیزی که از او فوت نخواهد شد و در قضای خدا

تقریر یافته که به او برسد و اندوهناک و بد حال میکند او را نیافتن چیزی که نمیتواند او را درک کند و نباید که آنرا بیابد چه هم به حکم خدا ادراک آن از برای او محال باشد پس باید که سرور و خوشحالی تو در آن چیزی باشد که از آخرت بدست کنی و غصه و غم تو بر آن چیزی باشد که از فوائد آخرت از دست تو بیرون رود، لاجرم بدانچه از منافع و فوائد دنیوی به دست آوری زیاده خوشحال مباش و به فراهم آمدن اموال دنیا فرحان در کاری باید که بعد از مرگ به کار آید، مشو و چون دنیا با تو پشت کند غمگین و در جزع مباش و اهتمام تو ابن عباس پس از آنکه این مکتوب را قرائت کرد گفت که من بعد از کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ کلامی نفع نبردم مثل آنچه از این کلمات نفع بردم. و بالجمله مطالعه این کلمات از برای زهد در دنیا هر عاقلی را کافی و وافی است.

وجه ششم- آنکه آن حضرت اعد مردم و سید عابدین و مصباح متهجدین بود، نمازش از همه کس بیشتر و روزهاش فزونتر بود، بندگان خدا از آن جناب نماز شب و ملازمت در اقامت نوافل را آموختند و شمع یقین را پینه کرده بود و محافظت آن بزرگوار بر در راه دین از مشعل او افروختند، پیشانی نورانیش از کثرت سجود ادای نوافل به حدی بود که نقل شده در لیل الهیر در جنگ صفین بین الصفین نطعی برایش گسترده بودند و بر آن نماز میکرد و تیری از راست و چپ او میگذشت و بر زمین میآمد و ابد آن حضرت را در ساحت وجودش تزلزلی نبود و به نماز خود مشغول بود و وقتی که تیری به پا مبارکش فرورفته بود خواستند آنرا بیرون آوردند به طریقی که درد آن بر آن جناب اثر نکند صبر کردند تا مشغول نماز شد آنگاه بیرون آوردند چه آن وقت توجه کلی آن جناب به جانب حق تعالی بود و ابداه غیر او التفاتی نداشت و صحت پیوسته که آن جناب در هر شب هزار رکعت نماز میگذارد و گاهگاهی از خوف و خشیت الهی آن حضرت را غشی طاری میشد و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام با آن کثرت عبادت و نماز که او را ذوالتقنات و زین العابدین میگویند فرموده

و من یقدر علی عباده علی بن ابیطالب علیه السلام

که را توانائی است بر عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام و چه کس قدرت دارد که مثل علی (ع) یعنی عبادت خدا کند؟

وجه هفتم- آنکه آن حضرت احلم مردم و عفو کننده ترین مردمان بود از کسی که با او بدی کند و صحت آن مطلب معلومست از آنچه کرد با دشمنان خود مانند مروان ابن الحکم و عبدالله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل بر ایشان مسلط شد و ایشان اسیر آن حضرت شدند، آن جناب تمامی را رها کرد و متعرض ایشان نشد و تلافی نمود و چون بر صاحب هودج ظفر یافت به نهایت سفتت و لطف مراعات او نمود و اهل بصره شمشیر بر روی او و اولادش کشیدند و ناسزا گفتند. چون بر ایشان غلبه کرد شمشیر از ایشان برداشت و آنها را امان داد و اموال و اولادشان را نگذاشت غارت کنند. و نیز این مطلب پر ظاهر است از آنچه در جنگ صفین با معاویه کرد که اول لشکر معاویه سر آب را گرفته ملازمان آن حضرت را از آن منع کردند بعد از آن آن جناب آب را از تصرف ایشان گرفت و آنها را به صحرائی بی آبی راند اصحاب آن حضرت گفتند تو هم آب را از ایشان منع فرما تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت به جنگ و جدال نباشد، فرمودند و الله آنچه ایشان کردند من نمیکنم و شمشیر مغنی است مرا از این کار و فرمان کرد تا طرفی از آب گشودند تا معاویه نیز آب بردارند

و جمع کثیری از علمای سنت در کتب خود نقل کرده اند که یکی از ثقات اهل سنت گفت علی بن ابیطالب علیه السلام را در خواب دیدم گفتم یا امیر المومنین شما وقتی که فتح مکه فرمودید خانه ابوسفیان را مامن نمودید و فرمودید هر که داخل خانه ابوسفیان شود بر جان خویش ایمن است شما این نحو احسان در حق ابوسفیان فرمودید فرزند او در عوض تلافی کرد فرزندت حسین علیه السلام را در کربلا شهید نمود و کرد آنچه کرد. از او بشنو. حضرت فرمود مگر اشعار این الصیفی را در این باب نشنیدی؟ گفتم نشنیدم، فرمود جواب خود را گفت چون بیدار شدم مبادرت کردم به خانه این الصیفی که معروفست به حیص و بیص و خواب خود را برای او نقل کردم تا خواب مرا شنید شهنه زد و سخت گریست و گفت به خدا قسم که این اشعاری را که امیر المومنین علیه السلام فرموده من در همین شب به نظم آوردم و از دهان من هنوز بیرون نشده و برای

احدی نوشتهم پس انشاد کرد از برای من آن ابیات را

ملکنا فکان العفونا سجیه فلما ملکتم سال بالدم ابطح  
و حللتم قتل الاساری و طال ما غدونا علی الاسری فنعفو و نصفح  
و کل انا بالذی فیه یرشح و حسیکم هذا التقاوت بیننا

وجه هشتم - حسن خلق و شکفته روئی آن حضرتست. و این مطلب به حدی واضح است که دشمنانش به این عیب کردند، عمرو عاص میگفت که او بسیار دعا به و خوش طبعی میکند و عمرو این را از قول عمر برداشته که او برای عذر اینکه خلافت را به آن حضرت تفویض نکند این را عیب او شمرد. صعصعه بن صوحان و دیگران در وصف او گفتند در میان ما که بود مثل یکی از ما بود بهر جانب که او را میخواندیم میآمد و هر چه میگفتیم میشنید و هر جا که میگفتیم مینشست و با این حال چنان از آن حضرت هیبت داشتیم که اسیر دست

بسته دارد از کسی که با شمشیر برهنه بر سرش ایستاده باشد و خواهد گردنش را بزند. و نقل شده که روزی معاویه بقیس بن سعد گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را که بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود، قیس گفت بلی چنین بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با صحابه خوش طبعی مینمود و خندان بود ای معاویه تو به ظاهر چنین نمودی که او را مدح میکنی اما قصد ذم آن جناب نمودی و الله آن جناب با آن شکفتگی و خندانی هیبتش از همه کس افزون بود و آن هیبت تقوی بود که آن سرور داشت نه مثل هیبتی که اراذل و لئام شام از تو دارند

اسبق ناس بود در ایمان به خدا و رسول چنانچه عامه و خاصه به این فصیلت وجه نهم- آنکه آن حضرت معترفند و دشمنان او انکار او نمیتوانند نمود. چنانکه خود امیرالمومنین علیه السلام این منقبت را در بالای منبر اظهار فرمود و احدی انکار آن نکرد. از جناب سلمان روایت شده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

اولکم ورودا علی الحوض و اولکم اسلاما علی بن ابیطالب

و نیز آن حضرت به فاطمه علیها السلام فرمود زوجتک اقدمم اسلاما و اکثرهم علما. و انس گفته که برانگیخت حق تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در روز دوشنبه و اسلام آورد علی علیه السلام در روز سه شنبه. و خزیمه بن ثابت انصاری در این باب گفته

ما کنت احسب هذا الامر منصرفا

الیس ول من صلی بقیلتهم

و اخر الناس عهدا بالنبی و من

جبریل عون له فی الغسل و الکفن

شیخ مفید ره روایت کرده از یحیی بن عقیف که پدرم با من گفت روزی در مکه با عباس بن عبدالمطلب نشسته بودم که جوانی داخل مسجد الحرام شد و نظر به سوی آسمان افکند و آن هنگام وقت زوال بود پس رو به کعبه در این هنگام کودکی را دیدم که آمد در طرف راست او به نماز ایستاد و از پس آن زنی نمود و به نماز ایستاد آمد و در عقب ایشان ایستاد پس آن جوان به رکوع رفت و آن کودک و زن نیز رکوع کردند پس آن جوان سر امر این سه از رکوع برداشت و به سجده رفت آن دو نفر نیز متابعت کردند من شگفت ماندم و به عباس گفتم تن امری عظیم است، عباس گفت بلی آیا میدانی ایشان کیستند؟ این جوان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب فرزند برادر من است و آن کودک علی بن ابیطالب فرزند برادر دیگر من است و آن زن خدیجه دختر خویلد است، که او را خدائی است پروردگار آسمانها و زمین است همانا بدانکه فرزند برادرم محمد بن عبدالله مرا خبر داد و امر کرده است او را به این دینی که بر طریق او میروم، و به خدا قسم که بر روی زمین غیر از این سه تن کسی بر دین او نیست

وجه دهم- آنکه آن حضرت افصح فصحاء بود و این مطلب به مرتبه واضح است که معاویه اذعان به آن نموده چنانکه گفته و الله که راه فصاحت و بلاغت را بر قریش کسی غیر علی نگشوده و قانون سخن را کسی غیر او تعلیم ننموده. و بلغاء گفتهاند در وصف کلام آن جناب که دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و کتاب نهج البلاغه اقوی شاهدیست در این باب و خدا و رسول داند اندازه فصاحت و دقائق حکمت کلمات آن حضرت را و هیچکس آرزو نکرده است و در خاطری نگذشته است که مانند خطب و کلمات آن حضرت تلیفیک کند و اگر بعضی از علمای سنت و جماعت خطبه شقیقه را از خطب آن حضرت نشمردند و منسوب به سید رضی جامع نهج البلاغه کردند مطلبی دقیق در این باب محفوظ نظر داشتهاند و الا بر اهل ادب و خبره پوشیده نیست سخاقت قول ایشان، چه علمای اخبار ذکر کردهاند که پیش از ولادت سیدرضی ره این خطبه را در کتب سالفه یافتند. و شیخ مفید که ولادتش بیست و یک سال قبل از سید رضی ره واقع شده این خطبه را در کتاب ارشاد نقل کرده و فرموده که جماعتی از اهل نقل به طرق مختلفه از ابن عباس روایت کردهاند که امیرالمومنین علیه السلام این خطبه را در رحبه اشاء فرمود و من نیز در خدمت آن حضرت حاضر بودم. و ابن ابی الحدید و بقوه نتوانند کرد فصحا عرب و علمای ادب متفقند که سید رضی ره و غیره او ابدأ به امثال این کلمات

وجه یازدهم - معجزات با هرات آن جنابست

بدانکه معجزه آنست که بر دست بشری امری ظاهر گردد که از حد بشر بیرون باشد و مردمان از آوردن به مثل آن عاجز باشند لکن واجب نمیند که از صاحب معجزه همواره معجزههاش آشکار باشد و هر وقت که صاحب معجزه دیدار گردد معجزه او نیز دیده شود بلکه صاحب معجزه چون از در تحدی بیرون شدی یا مدعی از وی معجزه طلبیدی اجابت فرمودی و امری به خارق عادت ظاهر نمودی. اما بسیاری از معجزات امیرالمومنین علیه السلام همواره ملازم آن حضرت بود و دوست و دشمن نظاره میکرد و هیچکس را نیروی انکار آن نبوده و آنها زیاده از آنست که نقل شود از جمله شجاعت و قوت آن حضرتست که به اتفاق دوست و دشمنت کرار غیر فرار و غالب کل غالب است. و این مطلب بر ناظر غزوات آن حضرت مانند بدر و احد و زیاده از پانصد جنگلهای بصره و صفین و دیگر حروب آن حضرت واضح و ظاهر است و در لیله الهریر کس و به قولی نهصد کس را با شمشیر بکشت و بهر ضربتی تکبیر گفت و معلومست که شمشیر آن حضرت بر درع آهن و خود فولاد فرود میآمد و تیغ آن جناب آهن و فولاد میدرید و مرد میکشت آیا هیچکس این را تواند یا در خور تمنای این مقام تواند بود؟ و امیرالمومنین علیه السلام در این غزوات اظهار خرق عادت و

معجزات نخواست بنماید بلکه این شجاعت و قوت ملازم قالب بشریت آن حضرت بود. این شهر آشوب قضایای بسیار در باب قوت آن حضرت نقل نموده مانند دریدن آن حضرت قماط را در حال دست خود در او ان صغر که مهد جای داشت، و طفولیت و کشتن او ماری را به فشار دادن کردن او را به مادر او را حیدره نامید و اثر انگشت آن حضرت در اسطوانه در کوفه و مشهد کف او در تکریت و موصل و غیره و اثر شمشیر او در صخره جبل ثور در مکه و اثر نیزه او در کوهی از جبال بادیه و در سنگی در نزد قلعه خیبر معروف بوده است. و حکایت قوت آن حضرت در باب قطب رحی و طوق کردن آنرا در گردن خالد بن ولید و فشار دادن آن جناب خالد را به انگشت سبابه و وسطی به نحوی که خالد نزدیک به هلاکت رسید و صحیه منکره کشید و در جامه خویش پلیدی کرد بر همه کس معلومست و برداشتن آن جناب سنگی عظیم را از روی چشمه آب در راه صفین و ند ذراع بسیار او را دو افکنند در حالتی که جماعت بسیار از قلع آن عاجز بودند و حکایت قلع باب خیبر و قتل مرحب اشهر است از آنکه ذکر شود و ما در تاریخ احوال حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن اشاره کردیم.

این شهر آشوب فرموده چیزی که حاصلش اینست که از عجایب و معجزات امیرالمومنین علیه السلام آنست که آن حضرت در سالیان دراز که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و اله جهاد همی کرد و در ایام خلافت خود که با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگلهای سخت همی کرد هرگز هزیمت نگشت و او را هرگز جراحتی هرگز با مبارزی قتال نداد الا آنکه بر وی ظفر جست و هرگز قرنی از وی نجات نیافت و در منکر نرسید و تحت هیچ رایب قتال نداد الا آنکه دشمنان را مغلوب و ذلیل ساخت و هرگز از انبوه لشکر خوفناک نگشت و همواره به جانب ایشان هروله کنان رفت. چنانکه روایت شده که در یوم خندق به آهنگ عمروبن عبدود چهل ذراع جستن کرد و این از عادت خارج است و دیگر قطع کردن او پاهای عمرو را با آن ثیاب و سلاح که عمرو پوشیده بود، و دیگر دو نیمه کردن مرحب جهود را از فرق تا به قدم با آنکه همه تن او محفوف در آهن اتفاق فصحای عرب و علمای ادب کلام آن و فولاد بود الخ. دیگر فصاحت و بلاغت آن حضرتست که به جناب فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق است چنانکه به این مطلب اشاره شد. دیگر علم و حکمت آن حضرتست که اندازه او را جز خدا و رسول کسی نداند و شرح کردن آن نتواند چنانکه به برخی از آن اشاره شد پس کسی که بی معلمی و مدرسی به صورت ظاهر در معارج علم و حکمت چنان عروج کند که هیچ آفریده تمنای آن مقام نتواند کرد معجزه آشکار باشد. دیگر جود و سخاوت آن حضرتست که هر چه به دست کرد بذل کرد و با فاطمه و حسنین علیهم السلام سه شب روزه با روزه پیوستند و طعام خویش را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و در رکوع انگشتری قیمتی انفاق کرد و حق تعالی در شان او و اهلبیت او سوره هل اتی و آیه انما نازل فرمود و گذشت که آن حضرت به شرح جبین و کدیمین هزار بنده آزاد فرمود. و دیگر عبادت و زهد آن حضرتست که به اتفاق علمای خیر هیچکس آن عبادت نتوانست کرد و در تمامی عمر به نان جوین قناعت فرمود و از نمک و سرکه خورشی افزونتر نخواست و با آن قوت آن قوت داشت که به برخی از آن اشارت نمودیم و این نیز معجزه باشد زیرا که از حد بشر بیرون است. و از اینسان است عفو و علم و رحمت او و شدت و نفمت او و شرف او و تواضع او که تعبیر از او میشود به جمع بین الاضداد و تالیف بین الاشتات و این نیز از خوارق عادات و فضائل شریفه آن حضرت باشد چنانکه سیدرضی رضی الله عنه در افتتاح نهج البلاغ به این مطلب اشاره کرده و فرموده اگر کسی تأمل و تدبر کند در خطب و کلمات آن حضرت و از ذهن خود خارج کند که این کلمات از آن مشرع فصاحت است که عظیم القدر و نافذ الامر و مالک الرقاب بوده شک نخواهد کرد که صاحب این کلمات باید شخصی باشد که غیر از زهد و عبادت حظ و شغل دیگر نداشته باشد و باید کسی باشد که در گوشه خانه خود غنوده یا در سر کوهی اعتزال نموده باشد که غیر از خود کسی دیگر ندیده باشد و ابدأ تصور نخواهد کرد و یقین نخواهد نمود که این کلمات از مثل آن حضرت کسی باشد که با شمشیر برهنه در دریای حرب غوطه خورده و تنهای ابطال را بی سر نموده و شجاعان روزگار را با خاک هلاک افکنده و پیوسته از شمشیرش خون میچکیده و با این حال زاهد الزهاد و بدل الابدال بوده و این فضایل عجیبه و خصایص لطیفه آن جناب است که ما بین صفتهای متضاده جمع فرموده و انتهی: ولنعلم ما قال الصفي:

:الحلي في مدح اميرالمومنين عليه السلام

جمعت في صفاتك الاضداد      فلهذا عزت لك الانداد

فانتك ناسك فقير جواد      زاهد حاكم حلیم شجاع

شيم ما جمعن في بشر قط      ولا حاز مثلهن العباد

خلق يحجل النسيم من      اللطف و باس يدوب منه الجماد

و بالجمله آن حضرت در جمیع صفات از همه مخلوقات جز پسر عمش برتری دارد لاجرم وجود مبارکش اندر آفرینش محیط ممکنات و بزرگترین معجزات است و هیچکس را مجال انکار آن نیست بایی انت و امی یا ایه الله العظمی و النبا العظیم. اما معجزاتی که گاهی از آن حضرت ظاهر شده زیاده از حد و عد است و این احقر در این مختصر به طور اجمال اشاره به مختصری از آن مینمایم که فهرستی باشد از برای اهل تمیز و اطلاع از جمله معجزات آن حضرت متعلقه به انقیاد حیوانات و جنیان است آن جناب را چنانچه این مطلب

ظاهر است از حدیث شیر و جویریة ابن مشهر و مخاطبه فرمود آن جناب با ثعبان بر منبر کوفه و تکلم کردن آن حضرت و سلام دادن ماهیان فرات آن جناب را به امارت مومنان و برداشتن مرغان و گرگ و جری با غراب کفش آن حضرت را و افتادن ماری از آن و قضیه مرد آذربایجانی و شتر سرکش او و حکایت مرد یهودی و مفقود شدن مالهای او و آوردن جنیان آنها را به امر امیر مومنان و کیفیت بیعت گرفتن آن جناب از جنها به وادی عقیق و غیره

دیگر معجزات آن حضرتست تعلق به جمادات و نباتات مانند رد شمس برای آن حضرت در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از ممات آن حضرت در ارض بابل و بعضی در جواز رد شمس کتابی نوشته‌اند و رد شمس را در مواضع عدیده برای آن حضرت نگاشته‌اند. و دیگر تکلم کردن شمس است با آن جناب در مواضع متعدده و دیگر حکم آن حضرت به سکون زمین هنگامی که زلزله حادث شد در زمین مدینه زمان ابوبکر و از جنبش باز نمایستاد و به حکم آن جناب قرار گرفت و دیگر تنطق کردن حصی در دست حق پرستش و دیگر حاضر شدن آن حضرت به طی الارض در زد جنازه سلمان در مدائن و تجهیزات او نمودن و تحریک آن حضرت ابوهریره را بطی الارض و رسانیدن او را به خانه خویش هنگامی که شکایت کرد به آن حضرت کثرت شوق خویش را به دیدن اهل و اولاد خود. دیگر حدیث بساط است که سیر دادن آن جناب باشد جمعی از اصحاب را در هوا و بردن ایشان را به نزد کهف اصحاب کهف و سلام کردن اصحاب بر اصحاب کهف و جواب ندادن ایشان جز امیرالمومنین علیه السلام را و تکلم نمودن ایشان با آن حضرت و دیگر طلا کردن آن جناب کلوخی را برای وام خواه و حکم کردن او به عدم سقوط جداری که مشرف بر انهدام بود و آن حضرت در پای آن نشسته بود و دیگر نرم شدن آهن زره در دست او چنانچه خالد گفته که دیدم آن جناب حلقه‌های درع خود را با دست خویش اصلاح میفرمود و به من فرمود که ای خالد خداوند به سبب ما و به برکت ما آهن را در دست داود نرم ساخت. و دیگر شهادت نخلهای مدینه به فضیلت آن جناب و پسر عم و برادرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرمودن پیغمبر (ص) به آن حضرت که یا علی نخل مدینه را صبحانی نام گذار که فضیلت من و تو را آشکار کردند. و دیگر سبز شدن درخت امرودی به معجزه آن احصاء شود و سلام کردن شجر حضرت و اژدها شدن کمان ب امر آن حضرت و از این قبیل زیاده از آنستکه و مدر به آن جناب در ارضی یمن و کم شدن فرات هنگام طغیان به امر آن حضرت و دیگر معجزات آن حضرتست متعلق به مرضی و موتی مانند ملتئم شدن دست مقطوع هشام بن عدی همدانی جناب بود و به امر آن در حرب صفین و ملتئم فرمودن او دست مقطوع آن مرد سیاهی که از محبان آن حضرت قطع شده بود هنگامی که سرقت کرده بود. و دیگر سخن گفتن جمجمه یعنی کله پوسیده با آن حضرت در ارضی بابل و در آن موضع مسجدی بنا کردند و الحال آن موضع در نزدیکی مسجد رد شمس در نواحی حله معروف است. و در تحیه الزائر و هدیه به مسجد رد شمس و جمجمه اشارتی به شرح رفته و دیگر حکایت زنده کردن آن حضرت سام بن نوح را و زنده گردانیدن اصحاب کهف را در حدیث بساط چنانکه به آن اشاره شد

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله مریض شد امیرالمومنین علیه السلام جماعتی از انصار را در مسجد دیدار کرد و فرمود دوست دارید که حاضر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شوید؟ گفتند بلی، پس ایشان را بر در سرای آن حضرت آورد و اجازه خواسته حاضر مجلس ساخت و خود بر بالین حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله در نزد سر آن بزرگوار نشست و دست مبارک بر سینه پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت و فرمود ام ملام اخرجی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و تب را فرمود که بیرون شو، در زمان تب از بدن پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون شد و آن حضرت برخاست و نشست و فرمود ای پسر ابوطالب خداوند چندان ترا خصال خیر عطاء فرمود که تب از تو هزیمت (میکند. ولنعم ما قیل:) فائل مقصوره عبدي است

من زالت الحمي عن اطهریه

من ردت الشمس له بعد العشا

یخش علیه بلل و لاندی

من عبر الجیش عن الما و لم

و نیز ابن شهر آشوب ره روایت کرده است از عبدالواحد بن زید که گفت در خانه کعبه مشغول به طواف بودم دختری را دیدم که برای خواهر خود سوگند یاد کرد به امیرالمومنین علیه السلام به این کلمات: لا وحق

المنتجب بالوصیه الحاكم بالسویه العادل فی القضیه العالی البینه زوج فاطمه المرضیه ما کان لذا

من در تعجب شدم که دختر به این کودکی چگونه امیرالمومنین علیه السلام را به این کلمات مدح میکند، از او پرسیدم که آیا علی علیه السلام را میشناسی که بدین تمجید او را یاد میکنی؟ گفت چگونه شناسم کسی را که پدرم در جنگ صفین در یاری او کشته گشت و از پس آن که ما یتیم گشتیم آن حضرت روزی به خانه ما درآمد و به مادرم فرمود چونست حال تو ای مادر یتیمان؟ مادرم عرض کرد بخیر است، پس مرا و خواهر را که اینک حاضر است به نزد آن حضرت حاضر ساخت و مرض آبله چشم مرا نابینا ساخته بود چون نگاهش به من افتاد آهی کشید و این دو شعر را قرائت فرمود

ما ان تاوهت من شي رزنت به  
قدمات و الدهم من كان يكفلهم

كما تاوهت للاطفال في الصغر  
في النائبات و في الاسفار و الحضر

آنگاه دست مبارك بر صورت من كشيد، در زمان به برکت دست معجز نماي آن حضرت چشم من بينا شد. چنانکه در شب تاريخ شتر رميده را از مسافت بعیده دیدار میفکنم. دیگر معجزات آن حضرتست در تعذيب و هلاکت جماعتي که به خصومت و دشمني آن حضرت قيام نمودند مانند هلاک مردی که سبب آن حضرت مینمود به زیر پای شتر و کور شدن ابو عبدالله المحدث که منکر فضل آن حضرت بود و به صورت سگ شدن خطیب دمشق و به صورت خنزیر شدن دیگری و سیاه شدن روی مرد دیگر و بیرون آمدن گاوی از شط و کشتن خطیب بدگو را در اواسط و فشردن آن حضرت گلوئی بدگوئی را در خواب و قطران شدن بول مرد بدگوئی و هلاک جمع بسیاری در خواب که آن حضرت را ناسزا میگفتند مانند احمد بن حمدون موصلی و مذبح شدن همسایه محمد بن عباد بصرای و غیر ایشان از جماعت دیگر که در دنیا چاشنی عذاب الی را چشیدند به جهت آنکه آن حضرت را سب میکردند. و کور شدن مردی که تکذیب آن حضرت مینمود و تعذيب حارث بن نعمان فهري که از قبولی مولائیت جناب امیر علیه السلام سر تافت و کراحت شدید از آن ظاهر نمود. و احقر قضیه آنرا از ثعلبی و سائر ائمه سنیه در فیض قدیر نقل نمودم و عقد اعتراضات ابن تیمیه حرانی را بر این حدیث شریف مبتور و خرافات او را هباء منثور نمودم. و دیگر از معجزات آن حضرتست که بعد از شهادت آن بزرگوار و جمله از آنها از قبر شریفش ظاهر شده و دیگر از معجزات آن حضرت اخبار آن حضرتست از اخبار غیب که بعد از این به جملهی از آنها اشارت خواهد شد انشاءالله تعالی. و بالجمله معجزات آن حضرت واضح و روشن است که هیچکس را مجال انکار آن نیست یا ابالحسن یا امیر المومنین بابی انت و امی توئی آنکس که دشمنانت پیوسته سعی میکردند در خاموش کردن نور فضایل تو و دوستانت را یارائی ذکر مناقبت نبود و به جهت ترس و تقیه کتمان فضل تو مینمودند و با این حال اینقدر از معجزات و فضائل جنابت بر مردم ظاهر شد که شرق و غرب عالم را فرا گرفت و دوست و دشمن به ذکر مدائح و مناقبت رطب اللسان و عذب البیان گشتند. عربیه شهد الاثم بفضله حتی العدي و الفضل ما شهدت به الاعداء

ابن شهر آشوب نقل کرده که اعرابیه را در مسجد کوفه دیدند که میگفت ای آنکسی که مشهوری در آسمانها و مشهوری در دنیا و مشهوری در آخرت، سلاطین جور و جباره زمان همت بر آن گماشتند که نور ترا خاموش کنند خدا نخواست و روشنی آنرا زیادتر گردانید. گفتند از این کلمات چه کس قصد کردهای؟ گفت امیر المومنین علیه السلام را، این بگفت و از دیدهها غایب گشت

به روایات مستفیضه از شعبی روایت شده ه میگفت پیوسته میشنیدم که خطبای بنی امیه بر منابر سب امیر المومنین علیه السلام میکردند و از برای حضرت بد میگفتند و با این حال گویا کسی بازوی آن جناب را گرفته به آسمان بالا میرد و رفعت و مرتبت او را ظاهر مینمود. و نیز میشنیدیم که پیوسته مدائح و مناقب اسلاف و گذشتگان خویش را مینمودند و چنان مینمود که مرداری را بر مردم مینمودند و جیفهای را ظاهر این نیز میکردند یعنی هر چه مدح و خوبی گذشتگان خود میکردند بدی و عفونت آنها بیشتر ظاهر میشد و خرق عادت و معجزه آشکار است و اگر نه با این حال باید فضیلتی از آن جناب ظاهر نشود و نور او خاموش شود بلکه بدل مناقب مثالت موضوعه منتشر شود نه آنکه فضائل و مناقب او شرق و غرب عالم را ملو کند و پریدون ان یطفوا نور الله بافواههم و یابی الله: جمهور مردم و کافه ناس از دوست دشمن قهراً مدح او را گویند الا ان بتم نوره و لو کره الکافرون. از اینسان است کثرت نسل و ذراری و اولادهای آن جناب که پیوسته خلفای جور و دشمنان و جباره زمان همت بر آن گماشتند که ایشان را از بیخ برکنند و نام و نشانی از ایشان باقی نگذارند و چه بسیار از علویین را شهید کردند و به انواع سختیها ایشان را عذاب نمودند بعضی رابه تیغ و شمشیر و برخی را به جوع و عطش کشتند و کثیری را زنده در بین اسطوانه و جدار و تحت ابنیه نهادند و بسیاری را در حبس و نکال مسجون نمودند و قلیلی که از دست ایشان جستند از ترس جان از بلاد خویش غربت و دوری اختیار کردند و در مواضع نائیه و بیابان قفر دور از آبادانی و عمران متقفر شدند و مردم نیز از ترس جان خویش و به جهت تقرب نزد جباره زمان از ایشان دوری کردند و با این حال به حمدالله تعالی در تمام بلاد و در هر شهر و قریه و در هر مجلسی و مجمعی آنقدر میباشند که حصر ایشان نتوان نمود و از تمامی ذراری پیغمبران و اولیاء و صالحان بلکه از ذراری هر یک از مردمان بیشتر و فزونتر میباشند و این نیز خرق عادت و معجزه باهره باشد

وجه دوازدهم- اخبار آن حضرتست از اخبار غیبیه و آن اخبار زیاده از آن است که احصاء شود و این احقر بذکر چند موردی از آن اشارت میکنم. نخستین کره بعد کره خیر داد که ابن ملجم فرق مرا با تیغ میشکافت و ریش مرا از خون سم خضاب میکند. و دیگر خبر داد از شهادت امام حسن علیه السلام بزهر و بسیار وقت از

شهادت فرزندش حسین علیه السلام خبر میداد، و هنگام عبور از کربلا مقتل مردان و مقام زنان و مناخ شتران را بنمود و خبر داد براء بن عازب را از درك کردن او زمان شهادت حسین (ع) را و یاری نکردن او آن حضرت را و دیگر خبر داد از حکومت حجاج بن یوسف ثقفی و از یوسف بن عمرو از فتك و خونریزی ایشان و خبر داد از خوارج نهروان و عبور نکردن ایشان از نهر و خبر داد از قتل ایشان، و از کشته شدن ذی الثدیه سر کرده خوارج و خبر داد از عاقبت امور جمعی از اصحاب خویش که هر يك را چسان میکشند، چنانکه خبر داد از بریدن دست و پای جویری بن مسهر و رسید هجری و بدار کشیدن ایشان را، و خبر داد از کیفیت شهادت میثم تمام و بدار کشیدن او را بر داری که از نخلی بود که تعیین فرمود بودن آن دار نزد خانه عمرو بن حریث. و خبر داد به کشته شدن قنبر و کمیل و حجر بن عدی و غیره و خبر داد از نمردن خالد بن عرفطه و رئیس شدن او بر جیش ضلالت و خبر داد از قتال ناکثین و قاسطین و مارقین و خبر داد از مکنون طلحه و زبیر هنگامیکه به جهت نکث بیعت و تهیه جنگ با آن حضرت به جانب مکه خواستند بروند و گفتند خیال عمره داریم. و نیز خبر داد اصحاب خویش را که بعد از این طلحه و زبیر را با لشکر فراوان ملاقات کنید. و خبر داد از وفات سلمان در مدائن هنگام رحلت سلمان و خبر داد از خلافت بنی امیه و بنی عباس و اشاره فرمود با شهر اوصاف و خصایص بعض خلفاء بنی عباس مانند رفت سفاخ) ۱ (و خونریزی منصور) ۲ (و برگی سلطنت رسید) ۵ (و دانائی مامون) ۷ (و کثرت نصب و عناد متوکل) ۱۰ (و کشتن پسر او او را و کثرت تعب و زحمت معتد) ۱۵ (بجهت اشتغال او بحرب و جنگ با صاحب زنج و احسان معتضد) ۱۶ (با علویین و کشته شدن مقتدر) ۱۸ (و استیلاء سه فرزند او بر خلافت که راضی و منقی و مطیع باشند و غیر ایشان چنان که بر اهل تاریخ وسیر مخفی نیست و این اخبار در این خطبه شریفه است که آن حضرت فرمود

ویل لهذه الامه من رجالهم الشجره الملعوه التي ذكرها ربكم تعالي اولهم خضراء و اخرهم هزماء ثم يلي امر هذه الامه رجال اولهم ار افهم و ثانيهم افنكهم و خامسهم كبشهم و سابعهم اعلمهم و عاشرهم اكفرهم يقلتة اخصهم به و خامس عشر هم كثير العناء قليل الغناء سادس عشرهم اقضاهم للذمم و اوصلهم للرحم كاني اري ثامن عشرهم تفحص رجلاه في دمه بعد ان ياخذة جنده بكظمه من ولده ثلاث رجال سيرتهم سيره الضلال

تا آخر خطبه که اشاره فرموده به کشته شدن مستعصم در بغداد چنانکه فرموده

لكاني اراه علي جسر الزوراء فتيلا ذلك بما قدمت يدك و ان اله ليس بضلام للعبيد. و دیگر خبر داد از وقوع فتنهها در کوفه و کشته شدن یا مبتلا به بلاهای شاغله شدن سرکردگان ظلم که در کوفه علم ظلم و ستم افرشته سازند در آنا فرموده

کانی بک یا کوفه تمدین مدالادیم العکاظی. تا آنکه میفرماید

و اني لا علم و الله انه لايريد بك جبار بسوء الارماه الله بقاتل او ابتلاه الله بشاغل و چنین شد که آن حضرت خبر داده بود و زیاد بن ابیه و یوسف بن عمرو و حجاج ثقفی و دیگران که در کوفه بنای تعدی و ظلم نهادند ابتلاء آنها و هلاکت و مردن آنها به بدترین حالی در موضع خود بشرح رفته و دیگر خبر داد مردم را از عرض کردن معاویه بر ایشان سب کردن آن حضرت را، و خبر دادن عباس را در ذی قار از آمدن لشکری از جانب کوفه برای بیعت با جنابش که عدد آنها هزار به شمار میروید بدون کم و فرمود چنانکه بیاید اشاره زیاد، و خبر داد از دواهی اهل بصره و صاحب زنج در کلماتی که با احنف بن قیس به آن در فصل اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام و خبر داد از لشکر هلاکو و فتنههای ایشان، و در خطبههای که در وقعه جمل در بصره خواند اشارت فرمود به قتل مردم بصره به دست زنگیان و اخبار فرمود از دجال و حوادث جهان دیگر خبر داد از غرق شدن بصره چنانکه فرمود: و ایم الله لتعرفن بلدنکم حتی کانی انظر الي مسجدها کجوجوء طیر في لجه بحر. و خبر داد از بناء شهر بغداد، و دیگر خبر داد از مال امر عبدالله بن زبیر و قوله فیه: خب صب یروم امرأ و لا یدرکه ینصب حباله الدین لاصطیادالدینا و هو بعد قریش. و دیگر خبر داد که سادات بنی هاشم چون ناصر و داعی و غیر ایشان خروج خواهند کرد و مصلوب فرموده: ان لال محمد بالظالقان لکنزا سیظهره الله اذا شاء دعاه حتی تقوم باذن الله فتدعوا الي دین الله. و خبر قوله انه یقتل عند احجار الزيت. و داد از مقتل نفس زکیه محمد بن عبدالله محض در احجار زیت مدینه. فی همچنین خبر داد از مقتل برادر محمد ابراهیم در زمین با خمر که موضعی است ما بین واسط و کوفه آنکه که میفرماید: بیا خمر ا یقتل بعد ان یظهر و یقهر بعد ان یقهر. و هم در حق او فرموده: یاتیه سهم غرب یكون فیه منینة فیابوس الرامی شت یده و وهن عضده. و دیگر خبر داد از مقتولین فح و از سلطنت سلاطین علویه در مغرب و از سلاطین اسماعیلیه کفوله: ثم یظهر صاحب الفیر و ان الي قوله من سلاله ذی البداء المسجی بالرداء. و خبر داد از سلاطین آل بویه. و قوله فیهم و یخرج من دیلمان بنوا الصیاد و قوله فیهم ثم یشری امرهم حتی یملکوا الزوراء و یخلعوا الخلفاء. و خبر داد از خلفای بنی عباس و علی بن عبدالله بن عباس جد عباسیین را با الاملاک فرمود. و در واقعه صفین که ما بین آن حضرت و معاویه ارسال رسل و رسایل بود در یکی از مکتوبات خود آن حضرت از اخبار غیب بسی اخبار فرمود از جمله در خاتمه آن معاویه را مخاطب داشته که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد زود باشد که موی ریش من به خون سرم خضاب گردد و من شهید شوم و تو بعد از من سلطنت امت بدست گیری و فرزندم حسن را از در غدر و خدیعت بسن نافع

تو به دستياري و همدستي پسر زانیه که این زیاد باشد حسین پسر را شهید شهید کنی و از پس تو یزید فرزند سازد و دوازده تن از ائمه ضلالت از اولاد ابی العاص و مروان بن الحکم بعد از تو والی بر امت شوند چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب نمودار شد و ایشان را به صورت بوزینه دید که بر منبر او میجهدند و امت را از شریعت باز پس میبرند. پس فرمود آنگاه جماعتی که رایات ایشان سیاه و علمهای سیاه علامت دارند که بنی عباس مراد است خلافت و سلطنت را از ایشان باز گیرند و بر هر کس از این جماعت که دست یابند از پای در آوردند و به کمال ذلت و خواری ایشان را بکشند. آنگاه حضرت اخبار فرمود به مغیبات بسیار از امر دجال و پاره‌های از ظهور قائم آل محمد علیهم السلام و در آخر مکتوب مرقوم فرمود همانا من میدانم که این کاغذ برای تو نفعی و سودی نبخشد و حظی از آن نبری مگر اینکه فرحناک شوی به اخبار من از سلطنت تو و فرزند تو لکن آنچه ابعت شد مرا که این مکتوب را برای تو نگاشتم آن بود که کاتب خود را گفتم که آنرا نسخه کند که شاید شیعه و اصحاب من از آن نفع برند یا یک تن از کسانی که نزد تو میباشند آنرا بخوانند بلکه مولف گوید که شرح غالب از گمراهی روی برتابد و طریق هدایت پیش گیرد و هم حجتی باشد از من بر تو. این اخبار غیبیه در این کتاب مبارک و تتمه آن هر یک در موقع خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

وجه سیزدهم - استجاب دعوات آن حضرتست چنانچه به طرق بسیار معتبره ثابت شده نفرین آن حضرت در حق پسر بن اوطاه باختلاط عقل و استجاب دعای آن حضرت در حق او و نفرین نمودن او در حق مردی که جاسوسی میکرد و اخبار آن حضرت را به معاویه میرسانید پس کور شد، نفرین کرد در حق طلحه و زبیر که به کمال ذلت و زشتی کشته گردند و بمیرند، و دعای آن جناب در حق ایشان مستجاب شد و زبیر را عمرو بن جرموز در وقت خواب به ضرب شمشیر بکشت و جسدش را در خاک کرد و طلحه را مروان بن الحکم تیری زد و به سبب آن رگ اکحلش گشوده گشت و در میان بیابان در آفتاب سوزان به تدریج خون از بدنش رفت تا بمرد و خون طلحه میگفت که هیچ مرد قرشی مثل من خونس ضایع نگشت. و از روایات اهل سنت ثابت است که امیر المومنین صلوات الله علیه استشهد فرمود جمعی از صحابه را بر حدیث غدیر تمامی شهادت دادند که شنیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در خم غدیر من کنت مولاة فعلی مولاة. مگر چند نفر که کتمان کردند و به اخفای آن پرداختند، آن حضرت در حق ایشان نفرین کرد پس به دعای آن حضرت سزای خود یافتند یعنی بعضی به کوری و بعضی به برص مبتلا گشتند و چاشنی عذاب الهی را در دار دنیا چشیدند، مانند انس بن مالک و زید بن ارقم و عبدالرحمن مدلج و یزید بن ودیعه چنانچه در کتاب اسدالغابه و تاریخ این کثیر و شواهد انبویه جامی و انساب الاشراف بلاذری و حلیه ابو نعیم انسان العیون حلی و مناقب ابن المغازلی و اصفهانی و دیگر کتب به شرح رفته و عبارات ایشان را در فیض قدیر ایراد نموده‌ام و بطلان قول ابن روزبهان را که تا این روایات را از موضوعات روافض شمرده ظاهر ساختم

وجه چهاردهم - اختصاص آن حضرتست به فضیلت نصرت و یاری کردن رسول صلی الله علیه و آله چنانچه حق تعالی فرموده

فان الله هو مولاة و جبریل و صالح المومنین

مولی در اینجا به معنی ناصر است و به اتفاق مفسرین مراد از صالح المومنین امیر المومنین علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و یا نهادن بر دوش پیغمبر و نیز اختصاص آن جنابست به اخوت و برادری با صلی الله علیه و آله و شکستن بتها و به فضیلت خبر طائر و حدیث منزلت و رایت و خبر غدیر و غیرها

و لقد احسن من قال

غیر علی (ع) کسی نکرد خدمت احمد (ص)

ز تیغ زنده به معنی

صورت انسانی و صفات خدائی

ساحت جاهش به عقل پی نتوان برد

از بن دندان اگر نه قلبی و وارون

سوی شریعت گرای و مهر علی جوی

و بالجمله در کمالات نفسانیه و بدنیه و خارجیه آن حضرت متمیز بود از سایرین، چه کمالات نفسانیه آن جناب به مرتبه ای بود که احدی را مانند علم و حلم و زهد و شجاعت و سخاوت و حسن خلق و عفت و غیرها معشار آن نبود و دشمنانش اعتراف به آن مینمودند و انکر آن نمیتوانستند نمود و جوانمردی و ایثار او به مرتبه ای بود که در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و شمشیرهای برهنه کفار قریش را در عوض رسول خدا (ص) به جان خود خرید و در غزه احد به اندازه جوانمردی و قوت از آن حضرت ظاهر شد که از جانب ملاء اعلی ندای لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی بلند شد. اما کمالات بدنیه آن حضرت را همه میدانند که احدی همپایه او نبود قوت و زورش ضرب الامثل است در آفاق و هیچ کس به قوت او نبوده. به اتفاق در خیبر را به معجز نمای خویش از جای کند و جماعتی نتوانستند از جا حرکتش دهند، و سنگی عزیز را از سر چاهی برگرفت که لشکر از تحریکش عاجز بودند، شجاعتش شجاعت گذشتگان را از یاد برده و نام آیدگان را بر زبانهای مردم فسرده، مقاماتش در حروب مشهور و حروبش تا قیامت معروف و مذکور است. شجاعی است که هرگز نگرینخته و از هیچ لشکری نترسیده هرگز خصمی در برابرش نیامده که از او نجات

یافته باشد مگر در ایمان آوردن، هرگز ضربتی نزده که محتاج به ضربت دیگر باشد، و شجاعتی را که آن السلام او را کشته و لهذا خواهر عمرو بن حضرت میکشت قوم او افتخار میکرد به آنکه امیرالمومنین علیه عبود در مرثیه برادر خویش اشعاری خواند به این مضمون که اگر کشنده عمرو غیر امیرالمومنین علیه السلام بود من تا زنده بودم بر او میگريستم اما چون قاتلش یگانه است در شجاعت و ممتاز است به کرامت و شجاعتی که لحظهای در مقابل آن حضرت میایستاد پیوسته به آن افتخار کشته او را عاری و ننگی نیست. مینمود و از قوت قلب دلیری خود میسرود. پادشاهان بلاد کفر صورت آن جناب را در معبد خود نقش میکردند و جمعی از ملوک ترک و آل بویه برای تیمن و تبرک صورت او را بر شمشیرهای خود از جهه ظفر و نصرت بر دشمن نگاشته و با خود میداشتند و این بود قوت و زور او با آنکه نان جو میخورد و غذا کم تناول مینمود و ماکول و ملبوسش از همه کس درشت تر بود و همیشه صائم و قائم و عبادت او دائم بود اما کمالات خارجی و یکی نسب شریف او است که پدرش ابوطالب سید بطحاء و و شیخ قریش و رئیس مکه معظمه بوده و کفالت نمود حفظ کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از او ان صغر تا ایام کبر و آن حضرت را از مشرکین و کفار محافظت و حمایت مینمود و تا او در حیات بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله محتاج به هجرت و اختیار غربت نشد تا گاهی که ابوطالب از دنیا رحلت کرد بی یار و ناصر شد از مکه به مدینه هجرت کرد. و مادر امیرالمومنین علیه السلام فاطمه بنت اسد بن هاشم بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را به ردای خویش تکفین فرمود. پس عم آن حضرت سیدالاولین و الاخرین محمد بن عبدالله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بود و برادرش جعفر طیار و ذوالجناحین و عمش حمزه سید الشهداء سلام الله علیهم اجمعین بود. و بالجمله پدران رسول خدا و مادرانش مادران خیر خلق الله، گوشت و خورش با گوشت و خون او مقرون و نور روحش با نور او متصل و مضموم پیش از خلق ادم تا صلب عبدالمطلب در صلب عبدالله و ابوطالب ا هم جدا شدند و دو ید عالم بهم رسیدند اول منذر و ثانی هادی. و دیگر از کمالات خارجی و مصاهرت او است رسول صلی الله علیه و آله تزویج فرمود فاطمه علیها السلام را به او مه اشرف دختران خویش و سیده زنان عالمیان بود و به مرتبهای رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست میداشت که از برای آمدن او تواضع مینمود و از جای خویش برمیخواست و او را میبوسید و میبویید. و معلومست که محبت پیغمبر (ص) فاطمه (ع) را نه از جهت آن بود که فاطمه (ع) دختر او بود از جهت کثرت شرافت و محبوبیت او نزد حق تعالی بود

شعر:

این محبت از محبتها جداست  
 این محبوب خدا حب خداست  
 بارها رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمود که فاطمه پاره تن من است اذیت او اذیت من، رضای او رضای من، غضب او غضب من است  
 دیگر از کمالات خارجی آن حضرت حکایت او لادهای او است و حاصل نشد از برای احدی آنچه از برای آن جناب حاصل شد از شرف اولاد چه آنکه حضرت حسن و حسین علیهما السلام که دو اولاد آن جنابند دو امام و سید جوانان اهل بهشتند و محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب آنها به مرتبهای که بر احدی و ام کلثوم و غیر ایشان که جلالت و مرتبه ایشان مخفی نیست. و دیگر جناب عباس و محمد و حضرت زینب اوضح از بیان است و از برای هر یک از جناب امام حسن و امام حسین علیهما السلام اولادهائی بود که به نهایت شرف رسیده بود

اما از امام حسن علیه السلام پس قاسم و عبدالله و حسن مثنی و مثلث و عبدالله محض و نفس زکیه و ابراهیم قتیل با خمیری و علی عابد و حسین بن علی بن الحسن مقتول فخر و ادریس عبدالله و عبدالعظیم و سادات بطحانی و شجری و کلسانه و آل طاوس و اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی علیهما السلام ملقب بطباطبا و غیر ایشان رضوان الله علیهم اجمعین که در باب اولادهای امام حسن علیه السلام اسامی ایشان به شرح خواهد رفت. و اما از جناب امام حسین علیه السلام پس بهم رسید امامان بزرگواران مانند امام زین العابدین و حضرت باقر العلوم و جناب امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم و جناب امام رضا و حضرت محمد جواد و جناب علی هادی و حضرت حسن عسگری و حضرت حجه بن الحسن مولانه صاحب العصر و الزمان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولايه امير المومنين و لائمه عليهم السلام  
 مواهب الله عندي جاوزت املي وليس بيغها قولي و لا عملي  
 لكن اشرفها عندي او افضلها ولايتي لامير المومنين علي

يارب فاحشري في الاخره مع النبي و العتره الطاهره

خاتمه: مرحوم مغفور خلد مقام عالم کامل جلیل القدر صاحب تصانیف رائقه آخوند ملا محمد طاهر که قبرش گفته در مدح حضرت امیرالمومنین علیه در شیخان کبیر قم است نزدیک جناب زکریا ابن ادم قمی ره قصیدهای السلام موسوم به مونس الابرار و در آن اشاره کرده به بسیاری از فضائل آن بزرگوار و شایسته است که ما در این کتاب مبارک به چند شعر از آن تبرک جسته و این فصل را به آن ختم کنیم. فرموده

به خون دیده نوشتیم بر درو دیوار  
بکن اگر بتوانی ز خویش نیز کنار  
که هست نرمی ایشان به رنگ نرمی مار  
کنند مثل عروسان حجله نقش و نگار  
درونشان چو شب تیره، تیره رنگ و تار  
حسد نموده شعار و نفاق کرده دثار  
دوای علتشان هست شریک دینار  
نمیکنند لبی تر به آب استغار  
ز روی ذوق چنان میخورند مال حرام  
اگر کنی به شب و روز نزدشان تکرار

که چشم لطف ز اینای روزگار مدار  
مگیر انس بکس در جهان بغیر خدا  
فریب نرمی ایناء روزگار مخور  
همیشه در پی خواب و خوردند و منصب و جاه  
چه روز ظاهرشان بر صفا و نورانی  
همیشه در پی آزار یکدیگر باشند  
جمع خسته و بیمار بهر سیم و زرند  
خورند از سر جرئت حرام از غفلت  
که اشتران علف سبز را به وقت بهار  
به گوششان نشود آشنا حکایت مرگ

## شهادت آن حضرت:

فصل سوم

در بیان سبب شهادت آن حضرت و ضربت ابن ملجم مرادی علیه اللعنه مشهور در میان علمای شیعه آنست که در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان سنه چهل از هجرت در وقت طلوع صبح حضرت سید اوصیاء علی مرتضوی صلوات الله علیه از دست شقی ترین امت ابن ملجم مرادی لعین و چون ثلثی از شب بیست و یکم آنماه گذشت روح مقدسش به ریاض جنان پرواز کرد و مدت ،ضربت خورد عمر شریفش شصت و سه سال بوده، ده ساله بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به پیغمبری مبعوث گردید و به آن حضرت ایمان آورد و بعد از بعثت سیزده سال با آن حضرت در مکه ماند و بعد از هجرت به مدینه با آن حضرت ده سال در مدینه بود و پس از آن به مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مبتلا شد و بعد از آن حضرت سی سال زندگانی فرمود، دو سال و چهار ماه در خلافت ابوبکر و یازده سال در خلافت عمر و دوازده سال در خلافت عثمان بسر برد. و خلافت ظاهریه آن حضرت قریب به پنج سال کشید و در اکثر آن مدت با منافقان مشغول قتال و جدال بود و پیوسته بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مظلوم بود و اظهار مظلومیت خویش میفرمود و از کثرت نافرمانی و نفاق مردم خویش دلنتگ بود و طلب مرگ از خدا مینمود و کره بعد از شهادت خود به دست ابن ملجم خب میداد و گاهی میفرمود که چه مانع شده است بدیخت ترین امت را که محاسن مرا از خون سرم خضاب کند و در آن ماه رضائی که واقعه شهادت آن جناب در آن ماه اتفاق افتاد بر منبر اصحاب خویش را اعلام فرمود که امسال به حج خواهید رفت و من در میان شما نخواهم بود و در آن ماه یک شب در خانه امام حسن علیه السلام و یک شب در خانه امام حسین علیه السلام و یک شب در خانه جناب زینب علیها السلام دختر خود که در خانه عبدالله بن جعفر بود افطار می فرمود و زیاده از سه لقمه تناول نمیفرمود، از سبب آن حالت میبوسیدند میفرمود امر خدا نزدیک شده است میخواهم خدا را ملاقات کنم و شکم من از طعام پر نباشد و بعضی نگاشتهاند که ابا محمد از این ماه رمضان چند روز گذشته است؟ عرض کرد سیزده روز پس به جانب امام حسین علیه السلام نظری کرد و فرمود ای ابا عبدالله از این ماه رمضان چند روز باقی مانده؟ عرض کرد هفده روز پس حضرت دست بر محاسن شریف خود زد و در آن روز لویه آن جناب سفید بود و فرمود

و الله لیخضبها بدمها اذا تبعث اشقیها

به خدا قسم که اشقی امت این موی سفید را با خون سر خضاب خواهد کرد. پس این شعر را انشاد فرمود  
من خلیلک من مراد اربید حیاته و برید قتلی عذیرک

و اما کیفیت مقتل آن حضرت چنانکه جماعتی از بزرگان نقل کردهاند چنین است که گروهی از خوارج که از آن جمله عبدالرحمن بن ملجم بود بعد از واقعه نهروان در مکه جمع شدند و هر روز اجتماعی میکردند و انجمنی میساختند و بر کشتگان نهروان میگریستند یک روز در طی سخن همی گفتند علی و معاویه کار این امت را پریشان ساختند اگر هر دو تن را میکشیم این امت را از زحمت ایشان آسوده میساختیم، مردی از قبیله اشجع سر برداشت و گفت: بخدا قسم که عمرو بن العاص کم از ایشان نیست بلکه اصل فساد و ریشه فتنه اوست. پس سخن بر این نهادند که هر سه تن را باید کشت، ابن ملجم لعین گفت علی را من میکشم حجاج بن عبدالله که معروف به برك بود کشتن معاویه را به ذمه خویشان نهاد، و دادویه که معروف به عمرو بن بکر تمیمی است قتل عمرو عاص را بر ذمه نهاد چون عهد به پای بردند با هم قرار دادند که باید هر سه تن در یک شب بلکه در یک ساعت کشته شوند و سخن بر این نهادند که شب نوزدهم ماه رمضان هنگام نماز بامداد که ایشان حاضر مسجد شوند در انجام این امر اقدام نمایند، پس یکدیگر را وداع کرده برك طریق شام گرفت و عمرو مصر کرد و ابن ملجم لعین به جانب کوفه روان شد و هر سه تن شمشیر خود را مسموم ساختند و مکنون خاطر را مکتوم داشتند و انتظار روز میعاد میبردند تا گاهی که شب نوزدهم رسید. بامداد آن شب برك بن عبدالله با شمشیر زهر آبداده داخل مسجد شد و در میان جماعت از قفای معاویه بایستاد آنگاه که معاویه به رکوع و یا سجود رفت تیغ بکشید و بر ران او زد، معاویه بانگی در داد و در محراب در افتاد مردمان در هم رفتند و برك را بگرفتند و معاویه را به سرای خویش بردند و طبیب حاذق حاضر کردند چون طبیب زخم او دید گفت این ضربت از اثر شمشیر زهر آبداده است و عرق نکاح را آسیب رسیده است اگر خواهی این جراحات بهبودی پذیرد و نسل تو منقطع نشود باید با آهن سرخ کرده موضع جراحات را داغ کرد آنگاه مداوا کرد و اگر چشم از فرزند میپوشی با مشروبات معالجه توان کرد معاویه گفت مرا تاب و توان نیست که با حدیده محماه صبر کنم و مرا دو فرزندم یزید و عبدالله کافیهست پس او را با شراب عقاقیر مداوا کردند تا بهبودی یافت و نسل او منقطع گشت و بعد از صحت امر کرد تا از بهر او در مسجد مقصورهای بنا کردند و پاسبانان بگماشت تا او را حراست کنند. پس برك را حاضر ساخت و فرمان داد تا سر از تنش برگیرند گفت الامان و البشاره معاویه گفت چیست آن بشارت؟ گفت رفیق من رفته است که علی را در این وقت بکشد اکنون مرا حبس کن تا خبر رسد اگر علی را کشتهاند آنچه خواهی بکن و اگر نه مرا رها کن که بروم علی را به قتل رانم و سوگند یاد کنم که باز به نزد تو آیم که هر چه خواهی در حق من حکم کنی پس بنابر قولی معاویه امر

کرد تا او را حبس کردند تا گاهی که خبر شهادت امیرالمومنین علیه السلام رسید به شکرانه قتل علی علیه السلام او را رها کرد

اما عمرو بن بکر چون داخل مصر شد صبر کرد تا شب نوزدهم شهر رمضان برسد پس با شمشیر مسموم در آن شب عمرو عاص را قولنجی عارض شد و مسجد جامع درآمد و به انتظار عمرو عاص نشست از قضا در نتوانست به مسجد رفت پس قاضی مصر را که خارجه بن ابی حبیبه میگفتند به نیابت خویش به مسجد فرستاد، خارجه به نماز ایستاد عمرو بن بکر را چنان گمان رفت که پیشنماز عمرو عاص است شمشیر خود را کشید و بر خارجه بدبخت فرود آورد و او را در خون خود بغلطانید و همی خواست تا فرار کند که مردم او را بگرفتند و به نزد عمرو عاص او را بردند عمرو بن العاص فرمان داد تا او را بکشند آن ملعون آغاز جزع نمود و سخت بگریست گفتند هنگام مرگ این گریستن چیست مگر ندانستی که جزای این کار هلاکت است، گفت و لا والله از مرگ هراسان نشوم بلکه از آن میگیرم که بر قتل عمرو ظفر نیافتم و از آن غمگینم که برك و این ملجم من به آرزوی خویش رسیدند و علی و معاویه را به تیغ خویش گذرانیدند، عمرو گفت تا او را گردن زدند و روز دیگر به عیادت خارجه رفت و او هنوز حشاشه جانی باقی داشت، رو به عمرو عاص کرد و گفت یا ابا عبدالله همانا این مرد اراده نداشت جز قتل ترا، عمرو گفت لکن خداوند اراده کرد خارجه را

اما عبدالرحمن بن ملجم به قصد قتل امیرالمومنین علیه السلام به کوفه آمد و به محله بنی کنده که قاعدین قصد خویش را مخفی میداشت که مبادا منتشر شود در خوارج در آنجا جای داشتند فرود شد و لکن از خوارج این ایام که به انتظار کشتن امیرالمومنین علیه السلام روز بسر میبرد وقتی به زیارت یکی از اصحاب خویش رفت در آنجا قطام بن بنت اخضر تیمیه را ملاقات کرد و او سخت نیکو روی و مشگین موی بود و پدر و برادر او را که از جمله خوارج بود امیرالمومنین علیه السلام در نهران کشته بود از این جهت او را با علی علیه السلام خصومت بی نهایت بود ابن ملجم را چون نظر به جمال دل آرای او افتاد یک باره دل از دست بداد لاجرم از در خواستگاری قطام بیرون شد، قطام گفت که چه مهر من خواهی کرد؟ گفت هر چه بگوئی، گفت صدق من سه هزار درهم و کنیزکی و غلامی و کشتن علی بن ابیطالب است، ابن ملجم گفت که تمام آنچه گفتمی ممکن است جز قتل علی که چگونه از برای من میسر شود. قطام گفت وقتی که علی مشغول به امری باشد و از تو غافل باشد ناگهان بر او شمشیر میزنی و غیله او را میکشی پس اگر کشتی قلب مرا شفا دادی و عیش خود را با من مهنا ساختی و اگر تو کشته شوی پس آنچه در آخرت به تو میرسد از ثوابها بهتر است برای تو از آنچه در دنیا به تو میرسد. ابن ملجم دانست که آن ملعونه با او در مذهب موافقت دارد گفت به خدا شهر نیامدهام مگر برای این کار، قطام گفت که من از قبیله خود جمعی را با تو همراه سوگند که من نیز به این میکنم که تو را در این امر معاونت کنند پس کس فرستاد به نزد وردان بن مجالد که از قبیله او بود و او را برای یاری ابن ملجم طلبید. و ابن ملجم نیز در این اوقات که مصمم قتل علی علیه السلام بود وقتی شیبب بن بجره را که از قبیله اشجع بود و مذهب خوارج داشت دیدار کرد گفت ای شیبب هیچ توانی که کسب شرف دنیا و آخرت کنی؟ گفت چکنم؟ ابن ملجم ملعون گفت که در قتل علی مرا اعانت کنی، شیبب گفت یا بن ملجم مادر بدین آرزو دست توان یافت؟ ابن ملجم گفت چندین ترسان و به عزای تو بگرید اندیشه هولناک کردهای چگونه بددل مباش در مسجد جامع کمین میسازیم و هنگام نماز فجر بر وی میتازیم و کار او را با شمشیر میسازیم و دل خود را شفا میبخشیم و خون خود را باز میجوئیم. چندان از اینگونه سخن کرد که شیبب را قوی دل ساخت و با خود همدستان نمود و او را با خود به نزد قطام برد و در این هنگام آن ملعونه در مسجد اعظم بود و قبه و خیمه از برای او بر پا کرده بودند و به اعتکاف مشغول بود، پس ابن ملجم از اتفاق شیبب با خود قطام را آگهی داد آن ملعونه گفت هر گاه خواستید او را به قتل آرید در اینجا به نزد من آئید پس آن دو ملعون از مسجد بیرون شدند و چند روزی بسر بردند تا شب چهارشنبه نوزدهم رسید پس ابن ملجم با شیبب و وردان به نزد قطام در مسجد حاضر شدند آن ملعونه بافته چند از حریر طلبید و بر سینههای ایشان محکم بست و شمشیرهای زهر ابداده را بداد تا حمایل کردند و گفت چون مردان مرد انتهاز فرصت برید و چون هنگام رسید وقت را از دست ندهید آن سه تن از نزد آن ملعونه بیرون شدند و در مقابل آن دری که حضرت امیرالمومنین علیه السلام از آن داخل مسجد میشد بنشستند و انتظار حضرت امیرالمومنین (ع) را میبردند. و هم در این ایام که ابن ملجم ملعون به این خیال بودند وقتی اشعث بن قیس را دیدار کرده بودند و او را از عزم خویش آگهی داده بودند اشعث نیر اعانت ایشان را بر ذمه نهاده بود تا در این شب که لیه نوزدهم بود او نیز حسب او عده خویش به نزد ایشان آمد. و حجر بن عدی رحمه الله که از بزرگان شیعیان بود آن شب را در مسجد بسر میبرد ناگهان به گوش او رسید که اشعث میگوید یابن ملجم در کار خویش شتاب کن در انجام حاجت خویش که صبح دمید و رسوا خواهی گردید. حجر از این سخن غرض ایشان را فهمید و با اشعث گفت از عور اراده قتل علی علیه السلام را داری پس به جانب خانه امیرالمومنین علیه السلام مبادرت کرد تا آن حضرت را از عزیمت ایشان آگهی دهد قضا را آن حضرت از راه دیگر به مسجد رفته بود تا حجر به خانه آن جناب رفت و برگشت کار از حد گذشت چون به مسجد رسید صدای مردم را شنید که به قتل آن حضرت خب میدهند اکنون بیان کنیم حال امیرالمومنین علیه السلام را در آن شب: از ام کلثوم نقل شده که فرمود چون شب نوزدهم

ماه رمضان رسيد پدرم به خانه آمد به نماز ایستاد من براي افطار آن جناب طبعي حاضر گذاشتم که دو قرصه نان جو با کاسه‌هاي از لبن و مقداري از نمک سوده در آن بود چون از نماز فارغ شد چون آن طبق را نگریدست بگریست و فرود ای دختر براي من در يك طبق دو نان خورش حاضر کرده‌اي مگر نمیدانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول خدا صلی الله علیه و آله میکنم، ای دختر هر که خوراک و پوشاک او در دنیا نیکوتر است ایستادن او در قیامت نزد حق تعالی بیشتر است، ای دختر در حلال دنیا حسابست و در حرام دنیا عذاب. پس برخی از زهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تذکر فرمود آنگاه فرمود به خدا سوگند افطار نکنم تا از این دو خورش یکی را برداری، پس من کاسه لبن را برداشتم و آن حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول الهی بجا آورد و برخاست و به نماز ایستاد پیوسته مشغول رکوع و سجود بود و تضرع و فرمود و حمد و ثنای ابتهال به درگاه خالق متعال مینمود و نقل شده که آن حضرت در آن شب بسیار از بیت خود بیرون میرفت و را تلاوت داخل میشد و به اطراف آسمان نظر میکرد و اضطراب مینمود و تضرع و زاری میکرد. سوره یس فرمود و میگفت اللهم بارک لي في الموت يعني خداوندای مبارک گردان برای من مرگ را، بسیار میگفت: انا لله و انا اليه راجعون و کلمه مبارکه لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم را بسیار مکرر میکرد و بسیار صلوات غیره روایت کرده‌اند که حضرت در تمام آن شب بیدار بود و میفرستاد و استغفار مینمود. و این شهر آشوب و برای نماز شب بیرون نرفت به خلاف عادت همیشه خویش. ام کلثوم عرض کرد ای پدر این بیداری و اضطراب شما در این شب برای چیست؟ فرمود در صبح این شب من شهید خواهم شد، عرض کرد بفرومائید جعه به مسجد رود و با مردم نماز گذارد، (جعه فرزند هبیره است و مادرش ام هانی خواهد امیر المومنین) ع(است) فرمود بگویند جعه به مسجد رود و با مردم نماز گذارد پس بی تانی فرمود که از قضای الهی نمیتوان گریخت و خود آهنگ رفتن به مسجد نمود. و روایت شده که در آن شب آن حضرت بیدار بود و بسیار بیرون میرفت و به آسمان نظر میافکند و میفرمود به خدا قسم که دروغ نمیگویم و دروغ به من گفته نشده اینست آن شبی که مرا وعده شهادت داده‌اند پس به مضجع خویش برمیگشتم پس زمانی که فجر طالع شد. این نباح مودن آن حضرت درآمد و ندای نماز در داد حضرت به آهنگ مسجد برخاست چون به صحن خانه آمد و مرغابیان چند که در خانه بودند به خلاف عادت از پیش روی آن حضرت درآمدند و پر میزدند و فریاد و صیحه همی کردند بعضی خواستند که ایشان را برانند حضرت فرمود دعوهن فانهن صوايح که از پی نوحه کنندگان دارند. و تتبعها نوايح يعني بگذارید ایشان را به حال خود همانا ایشان صیحه زنندگانند به روایتی ام کلثوم یا امام حسن علیه السلام عرض کرد ای پدر چرا فال بد میزنی فرمود فال بد نمی‌زنم و لکن دل شهادت میدهد که کشته میشوم یا آنکه فرمود این سخن حقی بود که به زبانم جاری شد، آنگاه سفارش مرغابیان را به ام کلثوم نمود و فرمود ای دخترک من بحق من بر تو که اینها را رها کنی زیرا که محبوس داشتی چیزی را که زیان ندارد و قادر نیست بر سخن گفتن هر گاه گرسنه یا تشنه شود پس آنها را غذا ده و سیراب کن و اگر نه رها کن بروند و از گیاههای زمین بخورند و چون به در خانه رسید قلاب در کمر بند آن حضرت بند شد و از کمر مبارکش باز شد حضرت کمر را محکم بست و اشعاری چند انشاد کرد که از جمله این دو بیت است: (مورخ امین مسعودی گفته در خانه آن حضرت از تنه درخت خرما بود و در باز نمیشد و مشکل شده بود فتح آن. حضرت در را از جا کند و کناری نهاد و ازار خود بگوشد و محکم بست و این دو شعر (را انشاد فرمود: اشدد) الخ

اشدد حيازيمك للموت، فان اموت لا قيقا  
و لا تضر بالدهر، وان كان يوافيكا  
علي بنبد میان خود را براي مرگ پس همانا مرگ ترا ملاقات خواهد نمود، و جزع مکن مضمون اشعار آنکه از مرگ وقتی که نازل شود به منزل تو، مغرور مشو به دنیا هر چند با تو موافقت نماید، همچنانکه دهر ترا خندان گردانیده است همچنین ترا به گریه خواهد در آورد. پس گفت الهی مرگ را بر من مبارک کن و لقای خود را بر من خجسته فرمای. ام کلثوم از شنیدن این کلمات فریاد و ابتاه و واغوثاه برداشت و امام حسن علیه السلام از قفای پدر بیرون رفت چون به آن حضرت رسید عرض کرد همی خواهم با شما باشم، حضرت فرمود که ترا سوگند میدهم به حقی که از برای منست بر تو که برگردی امام حسن علیه السلام به خانه باز شد و با ام کلثوم محزون و غمگین نشستند و بر احوال و اقوالی که از پدر بزرگوار مشاهده کرده بودند میگریستند

و از آنسوی امیر المومنین علیه السلام وارد مسجد گشت و قندیل های مسجد خاموش بود آن حضرت در تاریکی رکعتی چند نماز بگذاشت و لختی مشغول تعقیب گشت آنگاه بر بام مسجد آمد و انگشتان مبارک بر گوش نهاد و بانگ اذان در داد و چون آن حضرت اذان میگفت هیچ خانه در کوفه نبود مگر آنکه صدای اذان به آنجا میرسید آنگاه از مادنه به زیر آمد و خدای را تقدیس و تهلیل میگفت و صلوات میفرستاد آنگاه از بام به زیر آمد و این چند بیت را قرائت فرمود

خلوا سبيل المومن المجاهد  
و يوقظ الناس الي المساجد  
في الله لا يعبد غير الواحد

پس به صحن مسجد درآمد و همی گفت الصلوه الصلوه خفتگان را براي نماز از خواب بر مینگیخت و ابن بیدار بود و در آن امر عظیم که اراده داشت تفکر میکرد. این هنگام که ملجم ملعون در تمام آن شب امیرالمومنین علیه السلام خفتگان را براي نماز بیدار میکرد او نیز در میان خفتگان به روی در افتاده بود و شمشیر مسموم خود را در زیر جامه داشت، چون امیرالمومنین علیه السلام بدو رسید فرمود برخیز براي نماز و چنین خواب که این خواب شیاطین است، بر دست راست بخواب که خواب مومنان است یا به طرف چپ بخواب که خواب حکماء است و بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است. آنگاه فرمود قصدي در خاطر داري و اگر بخواهم میتوانم خیر که نزدیکست از آن آسمانها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهسارها نگون گردد داد که در زیر جامه چه داري و از او در گذشت و به محراب رفت و به نماز ایستاد. و اما این ملجم با اینکه کره بعد کره گوشزد او گشته بود که امیرالمومنین علیه السلام را اشقاي امت شهید میکند و گاهی قطام را میگفت میترسم من آنکس باشم و بر آرزو نیز دست نیابم. و آنشب تا بامداد در اندیشه این امر عظیم بود عاقبت سیلاب شفاوت او این خیالات گوناگون را چون خس و خاشاک به طوفان فنا داد و عزم خویش را در قتل امیرالمومنین علیه السلام درست کرد و بیامد در پهلوئی آن استوانه که در پهلوئی محراب بود جاي گرفت، وردان و شیبب نیز در گوشههاي خزیدند، چون امیرالمومنین علیه السلام در رکعت اول سر از سجده برداشت شیبب ابن بجره اول آهنگ قتل آن حضرت کرد و بانگ زد که: الله الحکم یا علی لالک و لالا صحابک یعنی حکم خاص خداوند است تو نتوانی از خویشتن حکم کنی و کار دین را به حکومت حکمین بازگذاری این بگفت و تیغ را براند شمشیر او بر طاق آمد و خطا کرد. از پس او ابن ملجم آمد بیثباتی شمشیر خود را حرکتی داد این کلمات بگفت و شمشیر بر فرق آن حضرت فرود آورد و از قضا ضربت او به جاي زخم عمروبن عبدود آمد و تا موضع مسجد را بشکافت آن حضرت فرمود

بسم الله و بالله و علي مله رسول الله فزت و رب الكعبه

سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم و صیحه شریفهاش بلند شد که فرزند یهودیه ابن ملجم مرا کشت او را ماخوذ دارید اهل مسجد چون صدای آن حضرت شنیدند در طلب آن ملعون شدند و صداها بلند شد و حال پس همه به سوی محراب دویدند که آن حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش مردم دیگرگون شده بود شکافته شده و خاک بر میگردد و بر مواضع جراحت میریزد و این آیه مبارکه میخواند: منها خلقناکم و فیها نعید از زمین کم و منها نخرجکم تاره اخري. یعنی از زمین خلق کردم شما را و در زمین بر میگرددانم شما را و بیرون میآورم شما را بار دیگر پس فرمود که آمد امر خدا و راست شد گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله مردمان دیدند که خون سرش بر روی و محاسن شریفش جاری است و ریش مبارکش به خون خضاب شده و میفرماید: هذا ما وعدنا الله و رسوله. این همانا وعده است که خدا و رسول (ص) به من دادهاند و هم هنگام ضربت ابن ملجم بر فرق آن حضرت زمین بلرزید و دریاها به موج آمد و آسمانها متزلزل گشت و درهاي مسجد بهم خورد و خروش از ملائکه آسمانها بلند شد و باد سیاهی سخت بوزید که جهان را تاریک ساخت و جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا در داد چنانکه مردمان بشنیدند و گفت: تهدمت و الله ارکان الهدي و انطمست اعلام النقي و انفصمت العروه الوثقي قتل ابن عم المصطفي قتل وصي المجتبي قتل علي المرتضي قتل اشقي الاشقياء

به خدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت و تاریک شد ستارهای علم نبوت و بر طرف شد نشانهای پرهیزکاری و گسیخته شد عروه الوثقاي الهي و کشته شد پسر عم محمد مصطفي صلي الله علیه و آله و شهید شد سید اوصیاء علي مرتضي شهید کرد او را بدبخت ترین اشقیاء. چون ام کلثوم این صدا را شنید طپانچه بر روی خود زد و گریبان چاک کرد و فریاد برآشت و ابتاه و اعلیاه و امحمداه پس حسنین علیهما السلام از خانه به سوی مسجد دویدند، دیدند که مردم نوحه و فریاد میکنند و میگویند و اماماه و و امیرالمومنین بخدا سوگند که شهید شد امام عابد مجاهد که هرگز اصنام و اوثان را سجده نکرد و اشبه مردم بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون داخل مسجد شدند و فریاد و ابتاه و و اعلیاه برآوردند و میگفتند کاش مرده بودیم و این روز را نمیدیدیم چون به نزدیک محراب آمدند پدر بزرگوار خویش را دیدند که در میان محراب در افتاده و ابوجعه و جماعتی از اصحاب و انصار آن حضرت حاضرند و همی خواهند تا مگر آن حضرت را بر دارند تا با مردم نماز گذارد و او توانائی ندارد پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را بجای خود بازداشت که به با مردم نماز گذارد و آن حضرت نماز خویشتن را نشسته تمام کرد و از زحمت زهر و شدت زخم به جانب یمین و شمال متمایل میگشت چون امام حسن علیه السلام از نماز فارغ شد سر پدر را در کنار گرفت و همی گفت ای پدر پشت مرا شکستی چگونه ترا به این حال توانم دید امیرالمومنین علیه السلام چشم بگشود و فرمود ای فرزند از پس امروز پدر ترا رنجی و المی نیست اینک جد تو محمد مصطفي صلوات الله علیه و جده تو خدیجه کبری و مادر تو فاطمه زهرا علیها السلام و حوریان بهشت حاضرند و انتظار پدر ترا دارند تو شاد باش و دست از گریستن بدار که گریه تو ملائکه آسمان را به گریه درآورده است پس با ردای امیرالمومنین علیه السلام جراحت سر را محکم ببستند و آن حضرت را از محراب به میان مسجد آوردند و از آن سوی خبر شهادت امیرالمومنین علیه السلام در شهر کوفه پراکنده شد زن و مرد آن بلده به سوی مسجد

شتاب کردند امیرالمومنین علیه السلام را دیدند که سرش در دامن امام حسن علیه السلام است. و با آنکه جای ضربت را محکم بستند خون از آن میریزد و گلگونه مبارکش از زردی به سفیدی مایل شده است به اطراف آسمان نظر میکند و زبان مبارکش به تسبیح و تقدیس الهی مشغولست و میگوید: الهی اسئلك مرافقه الانبياء و الاوصياء و اعلى درجات جنة الماوي

پس زمانی مدهوش شد و امام حسن علیه السلام بگریست و از قطرات عبرات آن حضرت که بر روی پدر بزرگوارش ریخت آن حضرت بهوش آمد و چشم بگشود و فرمود ای فرزند چرا میگری و جزع میکنی همانا تو بعد از من به زهر ستم شهید میشوی و برادرت حسین به تیغ و هر دو تن به جد و پدر و مادر خود ملحق خواهید شد. آنگاه امام حسین علیه السلام از قاتل پدر پرسش کرد و فرمود مرا پسر یهودیه عبدالرحمن بن ملجم مردای ضربت زد و اکنون او را به مسجد درآوردند و اشاره کرد به باب کنده و پیوسته زهر شمشیر بر بدن آن حضرت سریان میکرد و آن حضرت را بی خویشتن مینمود و مردمان به باب کنده مینگریستند و بر امیرالمومنین علیه السلام میگریستند که ناگاه صدائی از در مسجد بلند شد و ابن ملجم را دست بسته از باب کنده به مسجد درآوردند و مردمان گوش و گردن او را با دندان میگریزند و بر رویش میزدند و آب دهان بر روی نحسش میافکندند و او را همی گفتند و ای بر تو ترا چه بر این داشت که امیرالمومنین علیه السلام را رکن اسلام را در هم شکستی و او خاموش بود چیزی نمیگفت و مردم را هر ساعت آتش خشم کشتی و افروخته تر میگشت و همی خواستند او را با دندان پاره پاره کنند. حذیقه نخعی با شمشیر کشیده از پیش روی میشتافت و مردم را میشکافت تا او را به حضور حضرت امام حسن علیه السلام آوردند چون نظر آن حضرت بر او افتاد فرمود ای ملعون کشتی امیرالمومنین و امام المسلمین را به جای آنکه ترا پناه داد و ترا بر دیگران اختیار کرد و عطاها فرمود، آیا بد امام بود از برای تو و جزای نیکیهایی او به تو این بود که دادی؟! ابن ملجم نمیگفت پس در آن وقت صداهای مردم به گریه و نوحه بلند شد پس امام همچنان سربه زیر افکنده بود و سخن حسن علیه السلام پرسید از آن مردی که آن ملعون را آورده بود که این دشمن خدا را کجا یافتی؟ پس آن مرد حکایت یافتن او ابن ملجم را برای آن حضرت نقل نمود پس امام حسن علیه السلام فرمود حمد و سپاس خداوندی را سزا است که دوست خود را یاری کرد و دشمن خود را مخذول و گرفتار نمود. بعد از لختی امیرالمومنین علیه السلام چشم بگشود و این کلمه میفرمود: ارفقوا یا ملانکه ربي بي

یعنی ای فرشتگان خدا با من رفق و مدارا کنید آنگاه امام حسن علیه السلام به آن حضرت عرض کرد این دشمن خدا و رسول و دشمن تو ابن ملجم است که حق تعالی ترا بر او نیرو داد و در نزد تو حاضر ساخت امیرالمومنین علیه السلام به جانب آن ملعون نگریست و به صدای ضعیفی فرمود یابن ملجم امری بزرگ آوردی و مرتکب کار عظیمی گشتی آیا من از بهر تو بد امام بودم که مرا چنین جزا دادی آیا من ترا مورد مرحمت نکردم و از دیگران برنگزیدم آیا به تو احسان نکردم و عطای تو را افزون نکردم با آنکه میدانستم که تو مرا خواهی کشت لکن خواستم حجت بر تو تمام شود و خدا انتقام مرا از تو بکشد و نیز خواستم که از این عقیدت برگردی شاید از طریق ضلالت و گمراهی روی بتابی پس شقاوت بر تو غالب شد تا مرا بکشتی ای شقی ترین اشقیاء. ابن ملجم این وقت بگریست و گفت افانت تنفذ من فی النار. یعنی آیا تو نجات میتوانی داد کسی را که در جهنم است و خاص آتش است آنگاه حضرت سفارش او را به امام علیه السلام کرد و فرمود ای پسر با اسیر خد مدارا کن و طریق شفقت و رحمت پیش دار آیا نمیبینی چشمهای او را که از ترس چگونه گردش میکند و دلش چگونه مضطرب میباشد. امام حسن علیه السلام عرض کرد این ملعون ترا کشته است و دل ما را به درد آورده است امر میکنی که با او مدارا کنیم فرمود ای فرزند ما اهیبت رحمت و مغفرتیم پس بخوران به از آنچه خود میخوری و بیاشام او را از آنچه خود میاشامی پس اگر من از دنیا رفتم از او قصاص کن و او را بکش و جسد او را به آتش نسوزان و او را مثله مکن یعنی دست و پا و گوش و بینی و سایر اعضای الله علیه و آل شنیدم که فرمود مثله مکنی اگر چه به سگ او را قطع مکن که من از جد تو رسول خدا صلی گزنده باشم و اگر زنده ماندم من خود داناترم که با او چه کار کنم و من اولی میباشم به عفو کردن چه ما اهل بیته میباشیم که با گناهکار در حق ما جز به عفو و کرم رفتار دیگر ننمائیم این وقت آن حضرت را از مسجد برداشته با نهایت ضعف و بی حالی آن جناب را به خانه بردند و ابن ملجم را دست به گردن بسته در خانه حبوس داشتند و مردمان در گرد سرای آن حضرت فریاد گریه و عویل درهم افکندند و نزدیک بود که خود را هلاک کنند و حضرت امام حسن علیه السلام در عین گریه و زاری و ناله و بیقراری با پدر بزرگوار خود گفت ای پدر بعد از تو برای ما که خواهد بود مصیبت تو برای ما امروز مثل مصیبت رسول خدا (ص) است گویا گریه را از برای مصیبت تو آموختهایم. پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام نور دیده خود را به نزدیک خویش طلبید و دیدههای او را دید که از بسیاری گریه مجروح گردیده پس به دست مبارک خود آب از چشمان حسن علیه السلام پاک کرد و دست بر دل مبارکش نهاد و فرمود: ای فرزند خداوند عالمیان دل ترا به صبر ساکن فرماید و مزد تو برادران ترا در مصیبت من عظیم گرداند و ساکن فرماید اضطراب ترا و جریان آب در ستنیکه خداوند مزد میدهد ترا به قدر مصیبت تو پس آن حضرت را در حجرهای نزدیک دیدگان ترا پس به مصلاهی خود خوابانیدند زینب و ام کلثوم آمدند و در پیش آن حضرت بنشستند و نوحه و زاری برای آن

حضرت می‌کردند و می‌گفتند که بعد از تو کودکان اهل بیت را که تربیت خواهد کرد و بزرگان ایشان را که محافظت خواهد نمود، ای پدر بزرگوار اندوه ما بر تو دور و دراز است و آب دیده ما هرگز ساکن نخواهد شد. پس صدای مردم از بیرون حجره بلند شد به ناله و اب دیده‌هایی آن حضرت جاری شد و نظر حسرت به سوی کشید و رویه‌های ایشان را می‌بوسید. فرزندان خود افکند و حسنین (ع) را نزدیک خود طلبید و ایشان را در بر شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده‌اند از اصبع بن نباته که چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را ضربت زدند و به خانه بردند و من و حارث همدانی و سوید بن غفله با گروهی از اصحاب بر در سرای آن حضرت جمع شدیم چون صدای گریه و عویل از خانه آن حضرت بلند شد ما نیز گریستیم و بانگ ناله و فغان برکشیدیم که ناگاه امام حسن علیه السلام از خانه بیرون شد و فرمود ای مردمان امیرمؤمنان فرمان داده که به خانه‌های خویش باز شوید آن جماعت پراکنده شدند و من به جای خود ماندم بار دیگر صدای شیون از خانه آن حضرت شنیدیم و من نیز گریستم دیگر باره حضرت امام حسن علیه السلام از خانه بیرون آمد و فرمود که نگفتم به خانه‌های خود روید. گفتم به خدا سوگند یابن رسول الله که جانم یاری نمی‌کند و پام قوت رفتار ندارد و تا امیرالمؤمنین علیه السلام را نبینم به جایی نمی‌توانم رفت پس بسیار گریستم و حضرت امام حسن علیه السلام داخل خانه شد و بعد از اندک زمانی بیرون آمد و مرا به اندرون خانه طلبید چون داخل شدم دیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام را بر بالشها تکیه داده‌اند و عصابه زردی بر سرش بست‌اند و روی مبارکش از بسیاری خونی که از سرش رفته است چنان زرد شده بود که ندانستم عصابه اش زردتر بود یا رنگ مبارکش، چون مولای خود را بر آن حال مشاهده کردم بیتاب شدم و در قدم محترمش افتادم و می‌بوسیدم و بر دیده‌های خود مالیدم و می‌گریستم حضرت فرمود که ای اصبع گریه مکن که من راه بهشت در پیش دارم، گفتم فدای تو شوم میدانم که تو به بهشت می‌روی من بر حال خود و بر مفارقت تو می‌گیرم انتهی

بالجمله پس ساعتی مدهوش شد به سبب زهری که در بدن مبارکش جاری شده بود چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سبب زهری که به او داده بودند گاهی مدهوش میشد و گاهی به هوش باز می‌آمد چون امیرالمؤمنین علیه السلام به هوش آمد امام حسن علیه السلام کاسه‌ای از شیر به دست آن حضرت داد حضرت گرفت اندکی تناول فرمود و بقیه آن را برای ابن ملجم امر فرمود، دیگر باره سفارش کرد به حضرت امام حسن علیه السلام در باب اکل و شرب آن ملعون

شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که چون ابن ملجم را به حبس بردند ام کلثوم گفت ای دشمن خدا امیرالمؤمنین (ع) را کشتی آن ملعون گشت امیرالمؤمنین را نکشته‌ام پدر ترا کشته‌ام، ام کلثوم فرمود امیدوارم که آن حضرت از این ضربت شفا یابد و حق تعالی ترا در دنیا و آخرت معذب دارد، ابن ملجم گفت که آن شمشیر با هزار درهم خریده‌ام و هزار درهم دیگر داده‌ام که آنرا به زهر آب داده‌اند و ضربتی بر او زده‌ام که اگر میان اهل زمین قسمت کنند آن ضربت را هر آینه همه را هلاک کند

آنان ابوالفرج نقل کرده که به جهت معالجه زخم امیرالمؤمنین علیه السلام اطباء کوفه را جمع کردند و عالم تر در عمل جراحی شخصی بود که او را اثیر بن عمرو می‌گفتند چون در جراحی امیرالمؤمنین علیه السلام نگریست شش گوسفندی طلبید که تازه و گرم باشد چون آن شش را حاضر کردند رگی از آن بیرون کشید آنگاه لختی بگذاشت پس برداشت و او را در شکاف زخم کرد و در آن دمید تا اطرافش به اقصای جراحی رسید و در آن نظر کرد بعشی از سفیدی مغز سر آن حضرت را در آن دید آن وقت به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد که وصیت خود را بکن که ضربت این دشمن خدا کار خود را کرده و به مغز سر رسیده و دیگر کار از تدبیر بیرون شده

## وصیت های آن حضرت:

فصل چهارم

در وصیتهای امیرالمومنین (ع) و کیفیت وفات آن حضرت

از محمد بن حنیفه روایت شده که چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد اثر زهر به قدمهای مبارک پدرم رسید و در آن شب نشسته نماز میکرد و به ما وصیتهای میکرد و تسلی میداد تا آنکه صبح طلوع شد پس مردم را رخصت داد که به خدمتش برسند مردمان میآمدند و سلام میکردند و جواب مبفرمود و میفرمود: ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی

سؤال کنید و بپرسید از من نپیش از آنکه مرا نیابید، و سئوالهای خود را سبک کنید برای مصیبت امام خود، مردم خروش بر آوردند و سخت بنالیدند و حجرین عدی برخواست و شعری چند در مصیبت امیرالمومنین علیه السلام انشاد کرد. چون ساکت شد آن حضرت فرمود ای حجر چون باشد حال تو گاهی که ترا بطلبند و تکلیف نمایند که از من برانگیز و بیزار باشی؟ عرض کرد به خدا قسم اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و به آتش عذاب نمایند از تو بیزار باشم فرمود تو بهر خیر موفق باشی خداوندت از آل پیغمبر جزای خیر دهد. آنگاه شربتی از پیر طلبید و اندکی بیاشامید و فرمود که این آخر روزی من است از دنیا، اهلیت به های های بگریستند

نقل شده که مردی ابن ملجم را گفت ای دشمن خدای خوشدل مباش که امیرالمومنین علیه السلام را بهبودی حاصل شود آن ملعون گفت پس ام کلثوم بر چه کس میگریزید بر من میگریزید یا بر علی سوگوار میگرد؟ سوگد با خدای که این شمشیر را با هزار درهم خریدم و با هزار درهم آن را به زهر سیراب ساختم و هر نقصان که داشت به اصلاح آوردم و با چنان شمشیر ضربتی بر علی زدم که اگر قسمت کنند آن ضربت را بر اهل مشرق و مغرب همگان بمیرند

بالجمله چون بیست و یکم شد فرزندان اهل بیت خود را جمع کرد و ایشان را وداع کرد و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما او بس است مرا و نیکو و کیلی است و ایشان را وصیت به خیرات فرمود و در آن شب اثر زهر بر بدن مبارکش بسیار ظاهر شده بود هر چند خوردنی و آشامیدنی آوردند تناول نفرمود و لبهای مبارکش به ذکر خدا حرکت میکرد و مانند مروارید عرق از جبین ناز نیش میریخت و به دست مبارک خود پاك میکرد و میفرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که چون نزدیک وفات مومن میشود عرق میکند جبین او مانند مروارید تر و ناله او ساکن میشود. پس صغیر و کبیر فرزندان خود را طلبیدند و فرمود که خدا خلیفه من است بر شما شما را به خدا میسپارم پس همه به گریه افتادند حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای پدر چنین سخن میگوئی که گویا از خود ناامید شدهای، فرمود ای فرزند گرامی يك شب پیش از آنکه این واقعه بشود جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم از آزارهای این امت با او شکایت کردم فرمود نفرین کن بر ایشان پس گفتم خداوند بدل من بدان را بر ایشان مسلط کن و بدل ایشان بهتر از ایشان مرا روزی گردان، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کرد بعد از سه شب ترا به نزد من خواهد آورد اکنون سه شب گذشته است ای حسن ترا وصیت میکنم به بردت حسین فرمود که شماها از منید و من از شمایم آنگاه رو کرد به فرزندان دیگر که غیر از فاطمه بودند و ایشان را وصیت فرمود که مخالفت حسن و حسین نکنید پس گفت حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید امشب از میان شما میروم و به حبیب خود محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله ملحق میشوم چنانچه مرا وعده داده است

شیخ مفید و شیخ طوسی از حضرت امام حسن علیه السلام روایت کردهاند که فرمود چون پدر بزرگوارم را هنگام وفات رسید چنین ما را وصیت کرد که این چیز است که وصیت میکند به آن علی بن ابیطالب برادر و پس عم و مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله اول وصیت من اینست که شهادت میدهم به وحدانیت خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله بنده خدا و رسول و برگزیده اوست و خدا او را به علم خویش اختیار کرد و او را پسندید و گواهی میدهم که خدا مردگان را از گور خواهد برانگیخت و از اعمال مردم پرسش خواهد نمود و دانا است به آنچه در سینههای مردم پنهانست، ای فرزند من حسن ترا وصیت میکنم بدانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا وصیت فرمود و تو کافی هستی از برای وصایت چون من از دنیا بروم و امت با تو در طریق مخالفت باشند ملازم خانه خود باش و بر خطیبه خود گریه کن و دنیا را مقصود بزرگ خویش مساز و در به اهلهای برسان و در کارهای شبه ناک طلبش متاز و نماز را در اول وقت ان بپا دار و زکوه را در وقت خود خاموش باش و هنگام خشم و رضا به عدل و اقتصاد رفتار کن و با همسایگان نیکو سلوک کن و مهمان را گرامی دار و بر ارباب مشقت و بلا ترحم کن و صلح رحم کن و مسکینان را دوست دار و با ایشان مجالست کن و تواضع و فروتنی کن که آن افضل عبادتست و آرزو و آمال خویش را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و ترك کن دنیا را و طریقه زهد پیش آر زیرا که تو رهینه مرگی و هدف بلانی و افکنده رنج و عنانی و ترا وصیت میکنم به خشیت و ترس از خداوند جبار در پنهان و آشکار و نهی مینم ترا از آنکه بی اندیشه و تأمل در گفتن و کردن سرعت کنی و در کار آخرت ابتدا و تعجیل نما و در امر دنیا تأنی و مسامحه نما تا رشد و صلاح تو در آن بر تو معلوم شود. و بپرهیز از جاهانی که محاتهمت است و از مجلسی که گمان بد به اهل آن برده

میشود چه همانان همنشین بد ضرر میزند همنشین خود را، ای فرزند من از برای خدا کار میکن و از فحش و هرز هگویی زبان خود را زجر میکن و امر به معروف و نهی از منکر کن و با برادران دینی از برای خدا برادری کن و صالح را به جهت صلاح او دوست میدار و با فاسقان مدارا کن که ضرر به دین تو نرسانند و کردار ایشان جدا کن تا آنکه مثل ایشان نباشی و در معبر و در دل ایشان را دشمن دار و کردار خود را از راهها منشین و با بیفیهان و جاهلان مجادله و ممارات مکن و در معیشت خود میانه روی کن و در عبادت خویش نیز به طریق اقتصاد باش و بر تو باد در عبادات به عبادتی که بر آن مداومت نمایی و طاقت آن داشته باشی و خاموشی اختیار کن تا از مفاسد بان سالم بمانی و زاد خویش را در سفر آخرت از پیش بفرست و یادگیر نیکوئیها و خیر را تا دانا باشی و ذکر کن خدا را در همه حال و بر خردان اهل خویش رحم کن و پیران تصدق کنی و بر تو باد ایشان را توقیر و تعظیم کن و هیچ طعامی مخور تا آنکه پیش از خوردن از آن قدری بروزه داشتن که آن زکوه بدن و سپر آتش جهنم است و با نفس خود جهاد میکن و از جلیس خود در حذر باش و از دشمن اجتناب جوی و بر تو باد به مجالسی که ذکر خدا در آن میشود و دعا بسیار کن. اینها وصیتهای من اینک هنگام مفارقت و جدائی است، ترا وصیت میکنم با، است و من در نصیحت تو ای فرزند تقصیر نکردم برادر خود محمد نیکوئی کنی چه او برادر و فرزند پدر تست و میدانی که من او را دوست میدارم و امام برادرت حسین پس پسر مادر تو و برادر اعیانی تست و ترا در باب او احتیاج به وصیت نیست و خداوند خلیفه من است بر شما و از او مسئلت میکنم که احوال شما را به اصلاح آورد و شر ستمکاران و طاغیان را از شما بگرداند بر شما است که شکیبائی کنید و پای اصطبار استوار دارید تا امر خدا نازل شود و فرح شما در رسد و نیست قوت و قدرتی مگر به خداوند علی عظیم

به روایت سابقه چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام وصیتهای خود را به مردم حسن علیه السلام نمود پس فرمود ای حسن چون من از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن میکن و حنوط کن به بقیه حنوط جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله که از کافور بهشت است و جبرئیل آنرا آورده بود برای آن حضرت و چون مرا بر روی سریر گذارید پیش روی سریر را حمل نکنید بلکه دنبال او را بگیرید و بهر سو که سریرم میرود متابعت کنید و بهر موضع که بایستد بدانید قبر من آنجا است، پس جنازه مرا بر زمین گذارید و تو ای حسن بر من نماز کن و هفت تکبیر بگویی و بدانکه هفت تکبیر جز بر من حلال نباشد الا فرزند برادرت حسین که قائم آل محمد و مهدی این امت است و ناراحتیهای خلق را او درست خواهد کرد و چون از نماز بر من فارغ شدی جنازه را از موضع خود بردار و خاک آنجا را حفر کن قبر کنده و لحدی ساخته و تخته چوبی منقر خواهی یافت که پدرم حضرت نوح برای من ساخته پس مرا بر روی آن تخته بگذار و هفت خشت ساخته بزرگ آنجا خواهی یافت آنها را بر روی من بچشن پس اندکی صبر کن آنگاه یک خشت بردار و به قبر نظر کن خواهی یافت که من در قبر نیستم زیرا که به جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق خواهم شد چه اگر پیغمبری را در مشرق به خاک سپردند و وصی او را در مغرب مدفون سازند البته حق تعالی روح و جسد پیغمبر را با روح و جسد وصی او جمع نماید و پس از زمانی از هم جدا شوند و به قبرهای خویش برمیگردند پس آنگاه قبر مرا با خاک انباشته کن و آن موضع را از مردم پنهان کن و چون روز روشن شود نعشی بر ناقه حمل کن و بده به کسی که ب انب مدینه کشد تا مردمان ندانند که من در کجا مدفونم. و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که امیرالمومنین علیه السلام امام حسن را فرمود از برای من چهار قبر در چهار موضع حفر کن یکی در مسجد کوفه دوم در میان رحبه سیم در نجف چهارم در خانه جده بن هبیره تا کس در قبر من راه نبرد مولف گوید که این اخفاء قبر برای آن بود که مبادا ملاعین خوارج و بنی امیه که در نهایت دشمنی و عداوت آن حضرت بودند بر قبر مطلع شوند و اراده کنند جسد مطهر آن حضرت را از قبر بیرون آورند و پیوسته آن حضرت صادق علیه السلام که بعضی از اصحاب و شیعیان به توسط زیارت کردن آن قبر مخفی بود تا زمان حضرت جد خود را و نمودن قبر را دانستند و در زمان رشید بر همه ظاهر و لائح شد موضع آن مضجع منور به تقضیلی که مقام را کنجایش ذکر نیست

پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام با فرزندان خود فرمود زود باشد که فتنهها از هر جان رو به شما آورد و منافقان این امت کینههای دیرینه خود را از شما طلب نمایند و انتقام از شما بکشند پس بر شما باد به صبر که عاقبت صبر نیکو است پس رو به جانب حسین علیه السلام نمود فرمود که بعد از من بر خصوص شما فتنههای بسیار واقع خواهد شد از جهت های مختلفه پس صبر کنید تا خدا حکم کند میان شما و دشمنان شما و او بهترین حکم کنندگان است پس به امام حسین علیه السلام رو کرد و فرمود ای ابا عبدالله ترا این امت شهید میکنند پس بر تو باد به تقوی و صبر در بلا پس لختی بیهوش شد چون بیهوش آمد فرمود اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و عم من حمزه و برادرم جعفر نزدیک من آمدند و گفتند زود بشتاب که ما مشتاق و منتظر توایم پس دیدمهای مبارک خود را گردانید و به اهلیبت خود نظر کرد و فرمود که همه را به خدا میسپارم خدا همه را به راه حق و راست دارد و از شر دشمنان حفظ نماید خدا خلفه من است بر شما و خدا بس است برای خلافت و نصرت آنگاه فرمود بر شما باد سلام ای فرشتگان خدا. ثم قال لمن ل فیعمل العالمون ان الله مع الذین اتقوا والذینهم محسنون. از برای مثل این مقام و منزلت باید عمل کنند عمل کنندگان به درستی که خداوند با

پرهیزکاران و نیکوکاران است. پس جبین مبارکش در عرق نشست و چشمهای مبارک را بر هم گذاشت و دست و پایی را به جانب قبله کشید و گفت: اشهد ان لاله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمد عبده و رسوله. این بگفت و به قدم شهادت ه سوي جنت خرامید صلوات الله عليه و لعنه الله عليه قاتله. و این واقعه هایلله در شب جمعه بیست و یکم شر رمضان سال چهل از هجرت بود پس در آن حال صدای شیون و گریه از خانه آن حضرت بلند شد پس اهل کوفه دانستند که مصیبت آن حضرت واقع شده از تمامی شهر کوفه صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرموده شیون و گریه از خانه آن حضرت بلند شد مانند روزی که بود و نیز در آن شب آفاق آسمان متغیرگشت و زمین بلرزد و صدای تسبیح و تقدیس فرشتگان از هوا شنیده میشد و قبائل جن نوحه میکردند و میگریستند و مرثیه میخواندند پس مشغول غسل آن حضرت شدند محمد بن الحنفیه روایت کرده که چون بر ادرانم مشغول غسل شدند امام حسین علیه السلام آب میریخت و امام حسن علیه السلام غسل میداد و احتیاج نداشتند به کسی که جسد آن حضرت را بگرداند و بدن مبارک هنگام غسل خود از این سوي بدانسوي میفشد و بویی خوشتر از مشک و عنبر از جسد مطهرش شنیده میشد. چون از کار غسل فارغ شدند امام حسن علیه السلام صدا زد که ای خواهر بیباور حنوط جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را پس زینب علیها السلام مبادرت کرد و سهم هنوط امیرالمومنین علیه السلام را که بعد از پیغمبر و فاطمه علیهما السلام بجای مانده بود و از همان کافوری بود که جبرئیل از بهشت آورده بود حاضر ساخت چون آن حنوط را سر بگشودند شهر کوفه را به جمله بوی خوش معطر ساخت پس آن حضرت را در پنج جامه کفن کردند و در تابوت نهادند و به حکم وصی امیرالمومنین علیه السلام دنبال سریر را حسین علیهما السلام برداشتند و مقدم آنرا جبرئیل و میکائیل حمل دادند و به جانب نجف که ظهر کوفه است شتافتند و بعضی از مردم خواستند که به مشابعت بیرون شوند امام حسن علیه السلام ایشان را به مراجعت فرمان کرد. و حضرت اما حسین علیه السلام میگریست و میگفت لا حول و لا قوت الا بالله العظیم ای پدر بزرگوار پشت مرا شکستی و گریه را از جهت تو آموختهایم

و محمد بن حنفیه گفته به خدا سوگند که من دیدم که جنازه آن حضرت بر هر دیوار و عمارت و درختی که میگذشت آنها خم میشدند و خشوع میکردند نزد جنازه آنحضرت و موافقت روایت امال شیخ طوسی چون جنازه آن حضرت گذشت به قائم غزی و آن در قدیم بنائی بود گویا شبیه به میل که آن را علم نیز مینامیدند پس به جهت تعظیم و احترام آن نعش مظهر کج و منحنی شد چنانچه سر بر ابره در وقت داخل شدن عبدالمطلب بر ابره به جهت تعظیم آن جناب منحنی و کج شد و الحال به جای آن قائم مسجدی است که آنرا مسجد حنانه و در شرقی نجف به فاصله سه هزار ذرع تقریباً واقعست. و بالجمله چون جنازه به موضع قبر آن میانمد حضرت رسید فرود آمد پس جنازه را بر زمین نهادند و امام حسن علیه السلام به جماعت بر آن حضرت نماز ناگاه قبر ساخته و لحد کرد و هفت تکبیر گفت و بعد از نماز جنازه را برداشتند و آن موضع را حفر کردند پرداخته ظاهر شد و تختهای در زیر قبر فرش کرده بود که بر آن لوح به خط سریانی دو سطر نقش بود که این کلمات ترجمه آنست: بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما حفره نوح النبی لعلي وصي محمد صلي الله عليه وآله قبل بود که این آن چیز است که ذخیره کرده است نوح پیغمبر برای بنده الطوفان بسبعماه عام. و بروایتی نوشته شایسته ظاهر و مطهر. و چون خواستند که آن حضرت را داخل قبر نمایند صدای هاتقی شنیدند که میگفت فرو برید او را به سوي تربت طاهر و مطهر که حبیب به سوي حبیب خود مشتاق گردیده است. و نیز صدای منادی شنیده شد که گفت حق تعالی شما را صبر نیکو کرامت فرماید در مصیبت سدی مشا و حجت خدا بر خلق خویش

و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت امیرالمومنین علیه السلام را پیش از طلوع صبح در ناحیه غریب دفن کردند و در قبر آن حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد حنفیه و عبدالله بن جعفر داخل شدند و بالجمله پس از آنک قبر را پوشیده داشتند يك خشت از بالای سر آن حضرت برداشتند و در قبر نظر کردند کسی را در قبر ندیدند ناگاه صدای هاتقی را شنیدند که گفت امیرالمومنین بنده شایسته خدا بود حق تعالی او را به پیغمبر خود ملحق گردانید و چنین کند خداوند با اوصیاء پس از انبیاء حتی آنکه اگر پیغمبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب رحلت نماید خدا آن وصی را با پیغمبر ملحق خواهد ساخت صاحب کتاب مشارق الانوار از امام حسن علیه السلام حدیث کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام با حسین(ع) فرمود که چون مرا به قبر گذارید پیش از آنکه خاک بر قبر بریزید دو رکعت نماز گذارند و در قبر نگر یستند دیدند که پردهای از سندس بر روی قبر گسترده است امام حسن علیه السلام از فراز سر آن پرده را به يك سوي کرد و در قبر نگاه کرد دید که رسول خدا و آدم صفي و ابراهیم خلیل علیهما السلام با آن حضرت سخن میگویند و امام حسین علیه السلام از جانب پایی آن حضرت پرده را برگرفت دید که حضرت فاطمه علیه السلام و حوا و مریم و آسیه بر آن حضرت نوحه میکنند. و چون از کار دفن آن حضرت فارغ شدند صعصعه برن صوحان عبدي ره نزد قبر مقدس آن حضرت ایستاد و مشتبی از خاک بر گرفت و بر سر خود ریخت و گفت پدر و مادرم فدای تو بداد یا امیرالمومنین گوارا باد ترا کرامت های خدا ای ابوالحسن (ع) به تحقیق که مولد تو پاکیزه بود و صبر تو قوی بود و جهان تو عظیم بود و به آنچه آرزو داشتی رسیدی و تجارت سودمندی

کردی و به نزد پروردگار خود رفتی و از این نوع کلمات بسیار گفت و بسیار گریست و دیگران را به گریه آورد، پس رو کردند به سوی حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و سایر فرزندان آن حضرت و ایشان را تعزیت گفتند و به کوفه مراجعت کردند چون صبح طاع شد برای مصلحتی تابوتی از خانه حضرت بیرون آوردند به بیرون کوفه حضرت امام حسین علیه السلام بر آن تابوت نماز کرد و آن تابوت را بر شتری بستند و به جانب مدینه روان داشتند. نقل شده که عبدالله بن عباس این اشعار را در مرثیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انشاد کرد:

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| و هز علی بالعراقین لحنه     | مصیبتها جلت علی کل مسلم      |
| و قال سیاتیها من الله نازل  | و یخضیها اشقی البریه بالدم   |
| فعاجله بالسیف شلت یمینه     | لشوم قطام عند ذاك ابن ملجم   |
| تبوء منها مقعدا فی جهنم     | فیاضربه من خاصر ضل سعیه      |
| فهاز امیرالمؤمنین بحظه      | و ان طرقت احدی اللیالی بمعظم |
| الا انما الدنیا بلاء و فتنه | حلاوتها شیبیت بصبر و علقم    |

برای معاویه بردند گفت: ان الاسد الذي كان و نیز منقولست که چون خبر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام را یافتند ذراعیهه فی الحرب قد قضی نحبه یعنی آن شیرین چنگالهای خود را هنگام حرب بر زمین گسترده میداشت و داع جهان گفت پس از آن شعر را تذکره کرد:

قل للا رانب ترعی انما سرحت وللظباء بلا خوف ولا وجل

شیخ کلینی و ابن بابویه ره و دیگران به سندهای معتبر روایت کردهاند که در روز شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صدای شیون از مردم بلند شد دهشتی عظیم در مردم افتاد مانند روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهان برفت و در آن حال پیرمردی اشک ریزان و شتاب کنان بیامد میگریست و میگفت:

انا لله و انا الیه راجعون خلافت نبوت انقطاع یافت پس بیامد و بر در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بایستاد و بسیاری از مناقب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تذکره کرد و مردمان ساکت بودند و میگریستند چون مردمان هر چه او را طلب کردند او را نیافتند. مولف گوید که آن سخن را به پایان آورد از نظر ناپدید شد پیرمرد حضرت خضر علیه السلام بود و کلمات او را که به منزله زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است در روز شهادت آن حضرت این احقر در کتاب هدیه در باب زیارات آن حضرت ذکر کردم و این مختصر را گنجایش نقل آن نیست

## قتل ابن ملجم:

فصل پنجم:

در قتل ابن ملجم لعین بدست امام حسین علیه السلام

چن حضرت امام حسن علیه السلام جسد مبارک پدر را در ارض نجف به خاک سپرد و به کوفه مراجعت کرد در میان شیعیان علی علیه السلام بر منبر صعود فرمود و خواست که خطبه قرائت فرماید اشک چشم و طغیان بکاء گلوی مبارکش را فشار کرد و نگذاشت آغاز سخن کند پس ساعتی بر فراز منبر نشست تا لختی آسایش گرفت پس برخاست و خطبه‌های در کمال فصاحت و بلاغت قرائت فرمود که خلاصه آن کلمات بعد از سنایش و سپاس یزدان پاک چنین میاید. فرمود: حمد خداوند را که خلافت را بر ما اهل بیت نیکو گردانید و نزد خدا به شمار میگیریم، مصیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مصیبت امیرالمومنین علیه السلام در شرق و غرب عالم اثر کرد و به خدا قسم که امیرالمومنین علیه السلام دینار و درهمی بعد از خود نگذاشت مگر چهارصد درهم که اراده داشت به آن مبلغ خادمی از برای اهل خویش ابتیاع فرماید و همانا حدیث کرد مرا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله که دوازده تن از اهلبیت و صفوت او مالک است و خلافت باشند و هیچیک از ما نخواهد بود الا آنکه مقتول یا مسموم شود و چون این کلمات را به پای برد فرمان کرد تا ابن ملجم را حصار کردند، فرمود چه چیز تر ابر این داشت که امیرالمومنین(ع) را شهید ساختی و تلمه بدین شگرفی در دین انداختی؟ گفت من با خدا عهد کردم و ذمت نهادم که پدر ترا به قتل رسانم و لاجرم وفا به عهد خویش نمودم اکنون اگر شر او آسوده کنم و باز به نزد تو میخواهی مرا امان ده تا به جانب شام روم و معاویه را به قتل رسانم و ترا از برگردم آنگاه اگر خواهی مرا میکشی و اگر خواهی میبخشی، امام حسن علیه السلام فرمود: هیئات به خدا قسم که آب سرد نیاشامی تا روح تو به آتش دوزخ ملحق گردد... و موافق روایت فرجه العزی ابن ملجم گفت مرا سری است که میخوام در گوش تو گویم حضرت اباء نمود و فرمود که اراده کرده از شدت عداوت گوش مرا به دندان برکنند. گفت به خدا قسم اگر مرا رخصت میداد که نزدیک او شوم گوش او را از بیخ میکندم پس آن حضرت موافق وصیت امیرالمومنین علیه السلام ابن ملجم ملعون را به یک ضربت به جهنم فرستاد، و به روایت دیگر حکم کرد که او را گردن زدند. و ام الهیثم دختر اسود نخعی خواستار شد تا جسدش را به او سپردند پس انشی بر افروخت و آن جسد پلید را در آتش بسوخت. مولف گوید که از این روایت ظاهر شد که علیه السلام بوده به ابن ملجم پلید را در روز بیست و یکم شهر رمضان که روز شهادت حضرت امیرالمومنین جهنم فرستادند چنانچه به این مضمون روایات دیگر است که از جمله در بعضی کتب قدیمه است که چون در آن شبی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام را دفن کردند و صبح طالع شد جناب ام کلثوم حضرت امام حسن علیه السلام را سوگند داد که میخوام کشته پدر مرا یک ساعت زنده نگذاری. پس نتیجه این کلمات آن باشد که آنچه در میان مردم معروفست که ابن ملجم در روز بیست و هفتم ماه رمضان به جهنم پویسته مستندی ندارد. این شهر آشوب و دیگران روایت کردهاند که استخوانهای پلید ابن ملجم را در گودالی انداخته بودند و پویسته مردم کوفه از آن مغاک بانگ ناله و فریاد میشنیدند، و حکایت اخبار آن راهب از عذاب ابن ملجم در دار دنیا بقی کردن مرغی بدن او را در چهار مرتبه و پس او را پاره نمودن و بلعیدن و پویسته این کار را با او نمودن بر روی سنگی در میان دریا مشهور و در کتب معتبره مسطور است. مورخ امین مسعودی گفته که چون خواستند ابن ملجم را بکشند عبدالله بن جعفر خواستار شد که او را با من گذارید تا تشفی نفسی حاصل کنم پس دست و پای او را برید و میخی داغ کرد تا سرخ شد و در جثمانش کرد آن ملعون گفت سبحان الله الذي خلق الانسان انك لتكحل عمل بملمول مض پس مردمان ابن ملجم را مخوذ داشتند و در بوریا پچیدند و نفظ بر او ریختند و او را آتش زدند

## ذکر اولاد و زوجات آن حضرت:

فصل ششم:

در ذکر اولاد امیرالمومنین علیه السلام و زوجات آن حضرت حضرت امیرالمومنین علیه السلام را از ذکور و اناث به قول شیخ مفید بیست و هفت تن فرزند بود چهار نفر از ایشان امام حسن و امام حسین و زینب کبری ملقب به عقبه و زینب صغری است که مکنه است به ام کلثوم و مادر ایشان حضرت فاطمه زهراء سید النساء علیهم السلام است و شرح حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیاید و زینب در حباله نکاح عبدالله بن جعفر پسر عم خویش بود و از او فرزندان آورد که از جمله محمد و عون بودند که در کربلا شهید گشتند. و ابوالفرج گفته که محمد بن عبدالله بن جعفر که در کربلا شهید شد مادرش خوصا بنت حفصه بن ثقیف است و او برادر اعیانی عیبدالله است که او نیز در وقعه طف شهید شد، و اما ام کلثوم حکایت تزویج او با عمر در کتب مسطور است و بعد از او ضجیع عون بن جعفر و از پس او زوجه محمد بن جعفر گشت. و این شهر آشوب از کتاب امامت ابو محمد نوبختی روایت کرده که ام کلثوم را عمر بن الخطاب تزویج کرد و چون آن مخدره صغیره بود هم بستر نگشت و پیش از آنکه با او مضاجعت کند از دنیا برفت

روایات است که پنجم - محمد مکنی بابی القاسم و مادر او خوله حنفیه دختر جعفر بن قیس است و در بعضی روسل خدا صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را به میلاد محمد بشارت داد و نام کنیت خود را عطا ی او گذاشت. و محمد در زمان حکومت عمر بن خطاب متولد شد و در ایام عبدالملک بن مروان وفات کرد و سن او را شصت و پنج گفته اند و در موضع وفات او اختلاف است به قولی در ایله و به قولی در طائف و به قول دیگر در مدینه وفات کرد و او را در بقیع به خاک سپردند. جماعت کیسانیه او را امام میدانستند و او را مهدی آخر زمان میخواندند و به اعتقاد ایشان آنکه محمد در جبال رضوی که کوهستان یمن است جای فرموده است و زنده است ناگاهی که خروج کند و الحمدالله اهل آن مذهب منقرض شدند. و محمد مردی عالم و شجاع و نیرومند و قوی بوده. نقل شده که وقتی زرهی چند به خدمت امیرالمومنین علیه السلام آوردند یکی از آن درعا از اندازه قامت بلندتر بود حضرت فرمود تا مقداری از دامان آن زره را قطع کنند محمد دامان زره را جمع کرد و از آنجا امیرالمومنین علیه السلام علامت نهاده بود یک قبضه بگرفت و مثل آنکه بافته حریر را قطع کند دامنهای درع آهنین را از هم درید. و حکایت او و قیس بن عباد با آن دو مرد رومی که از جانب سلطان روم فرستاده شده بود معروفست و کثرت شجاعت و دلیری او از ملاحظه جنگ جمل و صفین معلوم شد و ۷ عمر و رقیه کبری است ه هر دو توام از مادر متولد شدند و مادر ایشان ام حبیب دختر ربیع است. ۸ و ۶ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ عباس و جعفر و عثمان و عبدالله اکبر است که هر چهار در کربلا شهید گشتند و کیفیت شهادت ایشان بعد از این مذکور شود انشاءالله تعالی. و مادر این چهار تن ام البنین بنت حزام بن خالد کلایی است و نقل شده که وقتی امیرالمومنین علیه السلام برادر خود عقیل را فرمود که تو عالم به انساب عربی زنی برای ام البنین کلابه را تزویج من اختیار کن که مرا فرزندی بیاورد که فحل و فارس عرب باشد، عرض کردم که کن که شجاعتر از پدران او هیچکس در عرب نبوده. پس جناب امیر علیه السلام او را تزویج کرد و از او جناب عباس علیه السلام و سه برادر دیگر متولد گشت و از این جهت است که شمر بن ذی الجوشن لعنه الله که ابوالفضل العباس علیه السلام و برادران آورد و تعبیر کرد از از بنی کلاب است در کربلا خط امان از برای ایشان به فرزندان خواهر چنانکه مذکور میشود. ۱۲ و ۱۳ محمد اصغر و عبدالله است و محمد مکنی بابی بکر است و این هر دو در کربلا شهید گشتند و مادر ایشان لیلی بنت مسعود دارمیه است ۱۴ یحیی مادر او اسماء بنت عمیس است. ۱۵ و ۱۶ ام الحسن و رمله است و مادر ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقیفی است و این رمله رمله کبری است و زوجه ابی الهیاج عبدالله ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب بوده و گفته اند که ام الحسن زوجه جده بن هبیره پسر عمه خود بوده و از پس او جعفر بن عقیل او را نکاح کرد. ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری است، و این شهر آشوب مادر این سه دختر را ام سعید بنت عروه گفته و مادر ام الحسن و رمله را ام شعیب مخزومیه ذکر نموده، و نقل شده که نفیسه مکنه بام کلثوم صغری بوده، و کثیر بن عباس بن عبدالمطلب او را تزویج نمود و زینب صغری را محمد بن عقیل کابین بست و بعضی گفته اند که رقیه صغری مادرش ام حبیبیه است و او را مسلم بن عقیل به نکاح خویش در آورده بود، و بقیه اولاد آن حضرت از بیستم تا بیست و هفتم بدین ترتیب به شمار رفته: ام هانی و ام الکرام و جمانه مکنه بام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه رحمه الله علیهن

و بعضی اولادهای آن حضرت را سی و شش تن شمار کرده اند: هیجده تن ذکور و هیجده نفر اناث به زیادتی عبدالله و عون که مادرش سماء بنت عیس بوده به روایت هشام بن محمد معروف بابی کلبی و محمد واسط که مادر او امامه دختر زینب و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و عثمان اصغر و جعفر اصغر و عباس اصغر و عمر اصغر و رمله صغری و ام کلثوم صغری. و این شهر آشوب نقل کرده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام را از محیاه دختر امرءالقیس زوجه آن حضرت دختری بود که در ایام صبا و صغر سن از دنیا برفت. و شیخ مفید ره فرمود که در میان مردم شیعی ذکر میشود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را

فرزندی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شکم بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را محسن نام نهاده بود و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن کودک نا رسیده از شکم مبارکش ساقط شد مولف گوید که مسعودی در مروج الذهب و ابن قتیبه در معارف و نورالدین عباس موسوی شامی در ازهار بستان الناظرین محسن را در اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام شمار کرده‌اند و صاحب مجدی گفته که شیعه بعضی کتب اهل سنت ذکر محسن را و لکن ذکر نکرده رفسه روایت کرده خبر محسن و رفسه را و من یافتم در رامن جبه اعول علیها و باجمله از پسران امیرالمؤمنین علیه السلام پنج نفر فرزند آوردند امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد بن الحنفیه و عباس و عمر الاکبر و از ذکر کردن مادران اولادها امیرالمؤمنین علیه السلام اسامی جمله از زوجات آن حضرت نیز معلوم شد. و گفته شده مادامی که حضرت فاطمه علیها السلام در دنیا بود امیرالمؤمنین علیه السلام زنی را به نکاح خود در نیاورد چنانکه رسول خدا صلی الله علیها السلام از دنیا علیه و آله در زمان حیات خدیجه زن دیگر اختیار نفرمود و بعد از آنکه حضرت فاطمه رحلت فرمود بنا بر وصیت آن حضرت امامه دختر خواهر مخدره را تزویج کرد. و به روایتی تزویج امامه از پس سه شب گذشته از وفات حضرت فاطمه علیها السلام واقع شد و چون امیرالمؤمنین علیه السلام شهید گشت چهار زن و هیجده تن ام ولد از آن جناب باقی مانده بود و اسامی این چهار زن چنین به شمار رفته: امامه و اسماء بنت عمیس و لیلی التمیمیه و ام البنین. تدبیل

همانا دانستی که از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام پنج تن اولاد آوردند حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بیاید ذکر این دو بزرگوار و اولادشان بعد از این انشاء الله تعالی، و سه دیگر محمد بن الحنفیه و حضرت عباس و عمر الاطراف میباشند و شایسته است که ما در اینجا به ذکر اولاد ایشان اشاره کنیم: ذکر اولاد محمد بن الحنفیه رضی الله عنه

و عقبش از دو پسران خود علی محمد بن حنفیه را بیست و چهار فرزند بوده که چهار تن از ایشان ذکور بودند و جعفر در یوم حره که مسرف بن عقبه به امر یزید بن معاویه اهل مدینه را میکشت به قتل رسید. و بیشتر اعقاب او منتهی میشوند به راس امذری عبدالله بن جعفر الثانی بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن محمد بن الحنفیه و از جمله ایشان است تشریف نقیب ابوالحسن احمد بن القاسم بن محمد العوید بن علی بن راس المذری و پسرش ابومحمد حسن بن احمد سیدی جلیل القدر است خلیفه سید مرتضی بود در امر نقابت به بغداد. از برای او اعقابی است از اهل علم و جلالت و فضل و روایت معروفند به بنی النقیب المحمدي لکن منقرض شدند. و از جمله ایشانست جعفر الثالث بن راس المذری و عقب او از پسرش زید و علی و موسی و عبدالله است و از بنی علی بن جعفر ثالث است ابوعلی محمدی رضی الله عنه در بصره و او حسن بن حسین بن عباس بن علی جعفر ثالث است که صدیق عمری است

از ابونصر بخاری نقل شده که منتهی میشود نسب محمدیه صحیح به سه نفر: زیدالطویل بن جعفر ثالث، و اسحق بن عبدالله راس المذری، و محمد بن علی بن عبدالله راس المذری. و از بنو محمد بن علی بن اسحق بن راس المذری است سید ثقه ابوالعباس عقیل بن حسین بن محمد مذکور که فقیه محدث راویه بود، و از برای اوست کتاب صلوه، کتاب مناسک حج و کتاب امالی قرائت کرده بر او شیخ عبدالرحمن مفید نیشابوری، و از برای او عقبی است به نواحی اصفهان و فارس و از فرزندان راس المذری است قاسم بن عبدالله راس المذری فاضلی محدث و پسرش شریف ابو محمد عبدالله قاسم. و اما علی بن محمد اوست ابومحمد حسن بن علی مذکور و او مردی بود عالم فاضل، کیسانیه در حق او بن الحنفیه پس از اولاد ادعا کردند امامت را و وصیت کرد به پسرش علی، کیسانیه او را امام گرفتند بعد از پدرش. و اما ابوهاشم منقرض شد، عبدالله بن محمد بن الحنفیه پس او امام کیسانیه است و از او منتقل شد بیعت به بنی عباس پس ابونصر بخاری گفته که محمدیه در قزوین روسا میباشند و در قم علما میباشند و در ری ساداتند: ذکر اولاد جناب ابوالفضل العباس بن امیرالمؤمنین علیهما السلام

حضرت عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام عقبش از پسرش عبیدالله است و عقب عبیدالله منتهی میشود به: پسرش حسن بن عبیدالله و حسن اعقابش از پنج پسر است

عبیدالله که قاضی حرمین و امیر مکه و مدینه بوده، ۲- عباس خطیب فصیح، ۳- حمزه الاکبر، ۴- ابراهیم - ۱- جردقه، ۵- فضل

اما فضل بن حسن بن عبیدالله پس او مردی بوده فصیح و زبان آور شدید الدین عظیم الشجاعه و عقب آورد از سه پسر: جعفر و عباس اکبر و محمد خطیب شاعر و از اشعار اوست در مرثیه جدش حضرت عباس (ع) گفته

انی لا ذکر للعباس موقفه  
بکر بلاء و هام القوم تختطفه  
یحمی حسین و یحمیه علی ظماء  
و لا اری مشهداً یوما کمشده  
مع حسین علیه الفضل و الشرف  
و ما اضاع له افعاله خلف  
اکرم به مشهداً بانث فضیلته

و برای فضل ولدی است و ما ابراهیم جردقه پس او از فقها و ادباء و از رهاد است و عقبش از سه پسر است:

حسن و محمد و علي

اما علي بن جردقه پس او يمي از اسخياء بني هاشم است و صاحب جاه بوده وفات کرد سنه دويست و شصت و چهار و او را نوزده ولد بوده که يکي از ايشان است عبيدالله بن علي بن ابراهيم جردقه خطيب بغداد گفته که مصر شد، نزد او کتبي بوده موسوم به جعفریه منيه او ابو علي است و از اهل بغداد است به مصر رفت ساکن که در آنست فقه اهلبیت و به مذهب شيعه روايت میکند آن را. وفات کرد به مصر در سنه سيصد و دوازده. و اما حمزه بن الحسن بن عبيدالله بن عباس مکني به ابوالقاسم است و شبیه بوده به حضرت اميرالمومنين عليه که مامون نوشت به خط خود که عطا شود به حمزه بن حسن شبیه به اميرالمومنين علي السلام و او همان است بن ابیطالب عليه السلام صد هزار درهم. و از اولاد اوست محمد بن حمزه نزیل بصره که روايت کرده حديث از حضرت امام رضا عليه السلام و غير آن حضرت، و مردي عالم و شاعر بوده خطيب بغداد در تاريخ خود گفته که ابو عبدالله محمد بن علي بن حمزه بن الحسن بن عبيدالله بن العباس بن علي بن ابیطالب عليه السلام يکي از ادباء و شعراء است و عالم به روايت اخبار است. روايت میکند از پدرش و از عبدالصمد بن موسي هاشمي و غير ذلك و روايت کرده از عبدالصمد به اسناد خود از عبدالله بن عباس که گفت هر گاه حق تعالي غضب کرد بر خلق خود و تعجيل فرمود از براي ايشان به عذابي مانند باد و عذابي ديگر که هلاک فرمود به آن امتهائي را خلق ميفرمايد براي ايشان خلقي را که نميشناسند خدا را عذاب کنند ايشان را. و نیز از ني حمزه است ابو محمد قاسم بن حمزها لاکبر که در يمن عظيم القدر بوده و او را جمالي به نهايت بوده و او را صوفي ميگفتند. و نیز از بني حمزه است ابويعلي حمزه بن قاسم بن علي بن حمزه الاکب تقي جليل القدر که شيخ نجاشي و ديگران او را ذکر کردهاند و قبرش در نزديکي حله است و شيخ ما در نجم الثاقب در ذکر حکايت آنان که در غيبت کبري به خدمت امام عصر عجل اييه فرجه رسیدهاند حکايتي نقل فرموده که متعلق است به حمزه مذکور شايسته است که در اين نقل شود: حکايت تشرف آقا سيد مهدي قزويني خدمت امام عصر صلوات الله عليه

آن حکايت چنين است که نقل فرمود سيد سند و حبر معتمد زبده العلماء و قدوه الاولياء ميرزا صالح ارشد سيد المحققين و نور مصباح المتهجدين و حيد عصره آقا سيد مهدي قزويني طاب ثراه از والد ماجدش، فرمود خبر داد مرا والد من که ملازمت داشتم به بيرون رفتن به سوي جزيرهاي که در جنوب حله است بين دجله و فرات به جهت ارشاد و هدايت عشيرههاي بني زبيد به سوي مذهب حق (و همه ايشان به مذهب اهل سنت بودند و به برکت هدايت والد قدس سره همه برگشتند به سوي مذهب اماميه ايدهم الله و به همان نحو باقيد تاکنون و ايشان زياده از ده هزار نفساند.) فرمود در جزيره مزاريسمت معروف به قبر حمزه پسر کاظم عليه السلام مردم او را زيارت میکنند و براي او کرامات بسيار نقل میکنند و از آنجا عبور ميکردم و او را زيارت نميکردم چون نزد من به صحت رسیده بود که حمزه پسر موسي بن جعفر عليهم السلام در ري مدفونست با عبدالعظيم حسني پس يك دفعه حسب عادت بيرون رفتم و در نزد اهل آن قريه مهمان بودم پس اهل آن قريه مستدعي شدند از من که زيارت کنم مرقد مذکور را پس من امتناع کردم و گفتم به ايشان که من مزاري را که نميشناسم زيارت نميکنم و به جهت اعراض من از زيارت آن مزار رغيبت مردم به آنجا کم شد آنگاه از نزد ايشان حرکت کردم و شب را در مزديه ماندم در نزد بعضي از سادات آنجا پس چون وقت سحر شد برخاستم براي نافله شب و مهيا شدم براي نماز، پس چون نافله شب را بجا آوردم نشستم به انتظار طلوع فجر به هيئت تعقيب که ناگاه داخل شد به من سيدي که ميشناختم او را به صلاح و تقوي و از سادات آن قريه بود پس سلام کرد و نشست آنگاه گفت يا مولانا ديروز ميهمان اهل قريه حمزه شدي و او را زيارت نکردي، گفتم، اري گفت چرا؟ گفتم زيرا که من زيارت نميکنم آنرا که نميشناسم و حمزه پسر حضرت کاظم عليه السلام مدفون است در ري، پس گفت رب مشهور لا اصل له بسا چيزها که شهرت کرده و اصلي ندارد آن قبر حمزه پسر موسي کاظم عليه السلام نيست هر چند چنين مشهور شده بلکه آن قبر ابي يعلي حمزه بن قاسم علوي عباسي است يکي از علماء اجازه و اهل حديث و او را اهل رجال ذکر کردهاند در کتب خود و او را ثنا کردهاند به علم و ورع. پس در نفس خود گفتم اين از عوام ساداتست و از اهل اطلاع بر علم رجال و حديث نيست پس شايد اين کلام را اخذ نموده از بعضي از علماء آنگاه برخاستم به جهت مراقبت طلوع فجر و آن سيد برخاست و رفت و من غفلت کردم که سؤال کنم از او که اين کلام را از کي اخذ کرده، چون فجر طالع شده بود و من مشغول شدم به نما چون نماز کردم نشستم براي تعقيب تا آنکه آفتاب طلوع کرد و با من جملههاي از کتب رجال بود پس در آنها نظر کردم دريدم حال بدان نموال است که ذکر نمود پس اهل قريه به ديدن من آمدند و در ايشان بود آن سيد. که ابويعلي حمزه بن قاسم علوي است پس آنرا تو از کجا پس گفتم نزد من آمدي و خير دادي مرا از قبر حمزه گفتم و از کي اخذ نمودي؟ پس گفت والله من نيامده بودم نزد تو پيش از اين ساعت و من شب گذشته در بيرون قريه بيتوته کرده بودم در جائي که نام آنرا برده و قدوم ترا شنيدم پس در اين روز آمدم به جهت زيارت تو پس به اهل آن قريه گفتم لازم شده مرا که برگردم به جهت زيارت حمزه پس شكي ندارم در اينکه آن شخص را که ديدم او صاحب الامر عليه السلام ود پس من و جميع اهل قريه سوار شدیم به جهت زيارت او و آنوقت اين مزار به اين مرتبه ظاهر و شايع شد که براي او شد رحال میکنند از مکانهاي دور. مولف گوید شيخ نجاشي در

رجال فرموده حمزه بن قاسم بن علي بن حمزه بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علي بن ابيطالب عليه السلام ابويعلي تفه جليل القدر است از اصحاب ما حديث بسيار روايت ميكرد او را كتابي است در ذكر كساني كه روايت کرده‌اند از جعفر بن محمد عليه السلام از مردان و از كلمات علماء و اساتيد معلوم ميشود كه از علماي غيبت صغري معاصر و والد صدوق علي بن بابويه است رضوان الله عليهم اجمعين

و اما عباس بن الحسن بن عبدالله بن العباي كنيتش ابو الفضل است، خطيبي فصيح و شاعري بليغ بوده و در نزد هارون الرشيد صاحب مكانت بوده، قال ابونصر البخاري ما راي هاشمي اغضب لسانا منه. خطيب بغداد گفته ابو الفضل العباس بن حسن برادر محمد و عبدالله و فضل و حمزه ميباشد و او از اهل مدینه رسول صلي از الله عليه وآله است در ايام هارون الرشيد آمد به بغداد و اوقات كرد در آنجا به مصاحبت هارون و بعد هارون مصاحبت كرد با مامون و او مردی بود عالم و شاعر و فصیح بیشتر علويين او را اشعر اولاد ابوطالب دانستنهاند پس خطيب به سند خود روايت کرده از فضل بن محمد بن فضل كه گفت عميم عباس فرمود كه راي تو گنجایش ندارد هر چیزی را پس مهيا كن آنرا براي چیزهاي مهم و مال تو بي نیاز نميكنند تمام مردمان را پس مخصوص بساز به آن اهل حق را و كرامتت كفايت نميكنند عامه را پس قصد كن به آن اهل فضل را و عباس بن حسن مذکور از چهار پسر عقب آورد: احمد و عبدالله و علي و عبدالله. و ابونصر بخري گفته كه آن و عبدالله بن عباس شاعري بوده فصیح نزد مامون تقدم داشت و عقب او از عبدالله بن عباس است نه غير مامون او را شيخ بن الشيخ ميگفت و چون وفات كرد و مامون خبردار شد گفت استوي الناس بعدك يابن عباس و تشييع كرد جنازه او را. و عبدالله بن عباس را پسري است حمزه نام اولادش به طبريه شام ميباشند از جمله ابو الطيب محمد بن حمزه است كه صاحب مروت و سماحت و صله رحم و كثرت معروف و فضل كثير و جاه واسع بوده و در طبريه آب و ملك داشت و اموالي جمع کرده بود. ظفر بن خضر فراغني بر او حسد برده لشكري براي قتل او فرستاد و او را در بستان خود در طبريه شهيد كردند و در ماه صفر دويست و نود و يك شعراء او را مرثيه گفتند، اعقاب او در طبريه است ايشان را بنو الشهدا گویند

و اما عبدالله بن حسن بن عبدالله بن العباس قاضي قضاء حرمين شي از اولاد اوست بنوهارون بن داود بن از اولاد اوست قاسم بن عبدالله بن الحسين بن علي عبدالله مذکور و بنوهارون مذکور در دمياط ميباشند، و هم الحسن بن عبدالله مذکور صاحب اي محمد امام حسن عسكري (ع). و اين قاسم صاحب شان و منزلت بود در مدینه و سعي كرد در صلح ما بين بنو علي و بنو جعفر و كان احد اصحاب الراي و اللسان: او ذكر عمر الاطرف اين امير المومنين عليه السلام و اولاد

عمر الاطرف كنيهاش ابوالقاسم است و چون شرافتش از يك طرف است او را اطراف گویند اما عمر بن علي بن الحسين چون شرافتش از دو طرفست او را عمر اشرف گویند. مادرش صهباء ثعلبيه است و ان ام حبيب بنت عباد بن ربيعه بن يحيي است از سبي يمامه و به قولي از سبي خالد بن الوليد است از عين التمر كه امير المومنين عليه السلام آنرا خريد و عمر با رقيه خواهرش توأم به دنيا آمد و او آخرين اولاد امير المومنين عليه السلام است كه به دنيا آمد و او صاحب لسان و داراي فصاحت و وجود و عفت بود كربلا و كان اول من بايع عبدالله بن الزبير ثم قال صاحب العمده: و لا يصح روايه من روي ان عمر حضر بايع بعده الحجاج

فقير گوید در ذكر اولاد حضرت امام حسن عليه السلام بيايد كه حجاج خواست عمر را با حسن بن حسن شريك سازد در صدقات امير المومنين عليه السلام و ميسر نشد وفات كرد عمر در ينيع به سن هفتاد و هفت يا هفتاد و پنج و اولاد او جماعت بسيارند در شهرهاي متعدده و همگي منتهي ميشوند به پسرش محمد بن عمر از چهار ولد

عبدالله ۲- عبدالله ۳- عمر و مادر اين سه نفر خديجه دختر امام زين العابدين عليه السلام، ۴- جعفر و او ۱- مادرش ام ولد است

شيخ ابونصر بخاري گفته كه اكثر علماء بر آنند كه عقب جعفر منقرض شدند و اما عمر بن محمد بن عمر الاطرف پس اعقابش از دو پسر است ابوالحمد اسمعيل و ابي الحسن ابراهيم، و اما عبدالله بن محمد بن الاطرف صاحب عمده گفته كه او صاحب قبر النذور اسن به بغداد و او را زنده دفن كردند

فقير گوید كه صاحب قبر النذور عبدالله بن محمد بن عمر الاشرف است چنانچه خطيب در تاريخ بغداد و حموي در معجم ذكر کرده‌اند و روايت کرده خطيب به سند خود از محمد بن موسي بن حماد بربري كه گفت، است. گفتم به سليمان بن ابي شيخ كه ميگویند صاحب قبر النذور عبدالله بن محمد ب عمر بن علي بن ابيطالب گفت چنين نيست بلكه قبر او در زمين و ملكي است از او در ناحيه كوفه موسوم به ليبيا و صاحب قبر النذور عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب است عليهما السلام. و نیز خطيب روايت کرده كه قبر عبدالله بن محمد بن عمر بن علي بن از ابوبكر دوري از ابومحمد حسن بن محمد ابي اخي طاهر علوي ابيطالب عليه السلام در زميني است به ناحيه كوفه مسمي به لبي. بالجملة در ذكر اولاد حضرت امام زين العابدين عليه السلام بيايد ذكر او، و عقب او از علي بن طيب بن عبدالله مذکور است و ايشان را بنو الطيب

است ابو احمد محمد بن احمد بن الطیب و اوسیدی بود جلیل شیخ آل ابوطالب بوده در مصر گویند و از ایشان به سوی او رجوع میکردند در مشرقت و رای و اما عبدالله بن محمد بن الاطرف پس اعقابش از چهار نفر است: احمد و محمد و عیسی المبارک و یحیی الصالح و احمد بن عبدالله پدر ابویعلی حمزه سماکی نسابه است و پدر عبدالرحمن بن احمد است که ظاهر شد در یمن. و محمد بن عبدالله پدر قاسم بن محمد است که در طبرستان سلطنت پیدا کرد و نام میبردند او را به ملک جلیل و نیز پدر او ابو عبدالله جعفر بن محمد ملک ملتانی است که در ملتان سلطنت پیدا کرد و اولاد بسیار آورد و عددشان زیاد گردید و بسیاری از ایشان ملوک و امراء و علماء و نسابون بودند و کثیری از ایشان بر رای اسماعیلیه بودند و به زبان هندی تکلم مینمودند و از اولاد جعفر ملک کلتانی است ابو یعقوب اسحق بن جعفر که یکی از علماء و فضلاء بوده و پرش احمد بن اسحق صاحب جلالت بوده در مملکت فارس و پسرش ابوالحسن علی بن احمد بن اسحق نسابه بوده و او همانست که عضد الدوله او را نقابت طالبین داد بعد از عزل ابو احمد موسوی و ابوالحسن مذکور چهار سال عبدالله بن محمد نقیب نقباء طالبین داد بود در بغداد و سنتهای نیکو به جای گذاشت. و اما عیسی المبارک بن الاطرف پس سیدی شریف راوی حدیث بود و از اولاد اوست ابو طاهر احمد فقیه نسابه محدث شیخ اهل بیت خود در علم و زهد. و او جد سید شریف نقیب ابوالحسن عی بن یحیی بن محمد بن عیسی بن احمد مذکور است که روایت کرده شیخ ابوالحسن عمری در در مجدی از علی بن سهل تمار از خالش محمد بن دهیان از او و او از علان کلابی که گفت مصاحبت کردم با ابو جعفر محمد پسر امام علی النقی بن محمد بن علی الرضا علیهم السلام در حالیکه تازه سن بود. فما رایت او قر و لا ازکی و لا اجل منه. پس ندیدم کسی را که وقارش از او زیادت تر باشد و نه کسی که پاکیزه تر و جلیل تر از او باشد. پدرش امام علی نقی علیه السلام او را در حجاز گذاشت در حالیکه طفل بود چون بزرگ شد و قوت گرفت بسامره آمد و کان مع اخیه الامام ابی محمد علیه السلام لا یفارقه. در خدمت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام بود و ملازمت او را اختیار کرده و از آن حضرت جدا نمیگشت. و کان ابو محمد علیه السلام یانس به و ینقبض من اخیه جعفر و حضرت امام حسن علیه السلام به او انس میگرفت و از برادرش جعفر گرفته میشد.

اما یحیی الصالح بن عبدالله بن محمد الاطرف مکنی است بابوالحسن، رشید او را حبس کرد پس از آن او را به قتل رسانید و عقب او از دو تن است یکی ابو علی محمد صوفی و دیگر ابو علی صاحب حبس مامون و ایشان را اعقاب بسیار است و از اولاد حسن است بنو مراد که جمله ایشان در نیل و حله ساکن بودند و از نقباء الغنائم محمد بن علی بن محمد بن محمد ملقطه بودند و از اولاد محمد صوفی است شیخ ابوالحسن علی بن ابی بن علی الضریر بن محمد الصوفی که منتهی شده با او علم نسب در زمانش و قول او حجت شده و شیوخی از بزرگان و اجلاء را ملاقات کرده و تصنیف کرده کتاب مبسوط و مجدی و شافی و مشجر را و ساکن در بصره بود پس از آن منتقل شد به موصل در سنه چهار صد و بیست و سه و در آنجا زن گرفت و اولاد آورد و پدرش ابوالغنائم نیز نسابه است. روایت میکند سید نسابه جلیل فخار بن معد موسوی از سید جلال الدین عبدالحمید بن عبدالله تقی حسینی از ابن کلثون عباس نسابه از جعفر بن ابی هاشم بن علی از جدش ابی الحسن عمری مذکور. و نیز روایت میکند سید جلال الدین عبدالحمید بن تقی از شریف ابو تمام محمد بن هبه الله بن عبدالسمیع هاشمی از ابو عبدالله جعفر بن ابی هاشم از جدش ابوالحسن عمری مذکور.

## ذکر جمعی از اکابر اصحاب:

فصل هفتم

در ذکر جمعی از اکابر اصحاب امیرالمومنین (ع) و اشاره به فضیلت اصبع بن نباته اول - اصبع بن نباته مجاشعی است که جلالت شانش بسیار و از فرسان عراق و از خواص امیرالمومنین علیه السلام است:

و کان رحمه الله شیخانا سکا عابدا و کان من ذخائر امیرالمومنین علیه السلام در کتاب کثیفی از ابی الجارود روایت کرده که او گفت از اصبع پرسیدم که منزلت حضرت امیرالمومنین علیه السلام در میان شما تا کجا است؟ گفت مجمل اخلاص ما نسبت به او اینست که شمشیرهای خود را بر دوش نهادیم و بهر کس که ایما نماید او را به شمشیرهای خود میزنیم و ایضا روایت نموده که از اصبع پرسیدند که چگونه حضرت امیرالمومنین علیه السلام ترا و اشباه ترا شرطه الخمیس نام نهاد؟ گفت بنابر آنکه ما بهاو شرط کرده بودیم که در راه او مجاهد کنیم تا ظفر یابیم یا کشته شویم و او شرط کرد و ضامن شد که بپاداش آن مجاهده ما را به بهشت رساند.

مخفی نماند که خمیس لشکر را میگویند بنابر آنکه مرکب از پنج فرقه است که آن مقدمه و قلب و میمنه و میسره و ساقه باشد پس آنکه میگویند که فلان صاحب امیرالمومنین علیه السلام از شرط اخمیس است این معنی دارد که از جمله لشکریان اوست که میان ایشان و آن حضرت شرط مذکور منعقد شده

و چنین روایت کرده اند که جمعی که با آن حضرت آن شرط نموده اند شش هزار مرد بوده اند، و در روز حرب جمل به عبدالله بن یحیی حضر می گفتند که بشارت باد ترا ای پسر یحیی که تو و پدر تو به تحقیق از جمله شرط الخمیسید و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مرا از نام تو و پدر تو خبر داده و خدای تعالی شما را به زبان مبارک پیغمبر خود شرط الخمیس نام نهاده. و در کتاب میزان ذهبی که از اهل سنت است مسطور است که علماء رجال اهل سنت اصبع را شیعه میدانند و بنابر این حدیث او را متروک میدانند و ابن حیان نقل کرده که اصبع مردی بود که به محبت علی بن ابیطالب علیه السلام مقتون شده بود و طامات از او سر میزد بنابر این حدیث او را ترک کرده اند. و بالجمله اصبع حدیث عهد اشتر و وصیت حضرت امیرالمومنین علیه السلام به پسرش محمد را روایت کرده و کلمات او با حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعد از ضربت زدن این ملجم ملعون بر آن حضرت در ذکر شهادت آن حضرت گذشت.

دوم - اویس قرنی سهیل یمن و آفتاب قرن از خیار تابعین و از حواریین امیرالمومنین علیه السلام و یکی از زهاد ثمانیه بلکه افضل ایشانست و آخری از آن صد نفر است که در صفین با حضرت امیر علیه السلام بیعت کردند بذل مهجه شان در رکاب مبارک او و پیوسته در خدمت آن جناب قتال کرد تا شهید شد. و نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود که بشارت باد شما را به مردی از امت من که او را اویس گویند همانا او مانند ربیع و مضر را شفاعت میکند. و نیز روایت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت داد از برای او به بهشت و هم روایت شده که فرمود: یفوح روائح الجنة من قبل القزور و اشوقاه الیک یا اویس القرن. یعنی میوزد بوهای بهشت از جانب قرن پس اظهار شوق میفرمود به اویس قرن و فرمود هر که او را ملاقات کرد از جانب من به او سلام برساند.

بدانکه موحدین عرفاء اویس را فراوان ستوده اند و او را سید التابعین گویند، و گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نفس الرحمن و خیر التابعین یاد کرده و گاهی که از طرف یمن استشمام او نمودی فرمودی انی لا تشق روح الرحمن من طرف الیمن

گویند اویس شتربانی همی کرد و از اجرت آن مادر را نفقه میداد، وقتی از مادر اجازت طلبید که به مدینه به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شود مادرش گف که رخصت میدهم به شرط آنکه زیاده از نیم روز توقف نکنی. اویس به مدینه سفر کرد چون به خانه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد از قضا آن حضرت در خانه نبود لاجرم اویس از پس یکدو ساعت پیغمبر (ص) را ندیده به یمن مراجعت کرد. چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله مراجعت فرمود، این نور کیست که در این خانه مینگرم؟ گفتند شتربانی که اویس نام داشت در این سرای آمد و باز شتافت، فرمود در خانه ما این نور را به هدیه گذاشت و برفت.

از کتاب تذکره الاولیاء نقل است که خرقة رسول خدای (ص) را بر حسب فرمان امیرالمومنین علی علیه السلام و عمر در ایام خلافت عمر به اویس آوردند و او را تشریف کردند عمر نگر نیست که اویس از نیمه عریان است الا آنکه کلیم شتری بر خود ساتر ساخته، عمر او را بستود و اظهار زهد کرد گفت کیست که این خلافت را از من به یک قرص نان خریداری کنی؟ اویس گفت آنکس را که عقل باشد بدین بیع و شری سر در نیآورد و اگر تو راست میگوئی بگذار و برو تا هر که خواهد برگردد، گفت مرا دعا کن، اویس گفت من از پس هر نماز مومنین و مومنانرا دعا گویم اگر تو با ایمان باشی دعای من ترا دریاورد و الا من دعای خویش ضایع کنم

گویند اویس بعضی شبها را میگفت امشب شب رکوع است و به این رکوع شب را به صبح میآورد و شبی را

میگفت امشب شب سجود است و به يك سجود شب را به نهایت میگرد. گفتند اي اویس این چه زحمت است که بر خود میبینی؟ گفت کاش از ازل تا ابد يك شب بودی و من به يك سجده به پای بردمی

سیم- حارث بن عبدالله الاعور الهمدانی (بسکون ميم) از اصحاب امیر المومنین علیه السلام و دوستان آن جناب است. قاضی نورالله گفته در تاریخ یافعی مذکور است که حارث صاحب حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و به صحبت عبدالله بن مسعود رسیده بود و فقیه بود و حدیث او در سنن اربعه مذکور است و در کتاب میزان زهبي مسطور است که حارث از کبار علماء تابعین بود، و از ابن حیان نقل نموده که حارث غالی بود در تشیع. و از ابوبکر بن ابی داود که از علماء اهل سنت است نقل کرده که او میگفت که حارث اعور افقه ناس و افرض ناس و احسب ناس بوده و علم فرایض را از حضرت امیر علیه السلام اخذ نموده و نسائی با آنکه تعنت در رجال حدیث میکند حارث را در سنن اربعه ذکر نموده و احتجاج به آن کرده و تقویت امر حارث کرده. و در کتاب شیخ ابو عمرو کثی مسطور است که حارث شیبی به خدمت حضرت امیر علیه السلام رفت آن حضرت پرسیدند که چه چیز ترا در این شب به نزد من آورده حارث گفت و الله دوستی که مرا با تست مرا پیش تو آورده آنگاه آن حضرت فرمودند، بدان اي حارث که نمیرد آنکسی که مرا دوست دارد الا آنکه در وقت جان دادن مرا ببیند و به دیدن من امیدوار رحمت الهی گردد و همچنین نمیرد کسی که مرا دشمن دارد الي آنکه در آن وقت مردن مرا ببیند و از دیدن من در عرق خجالت و ناامیدی نشیند این روایت نیز در بعضی از اشعار دیوان معجز نشان آن حضرت مذکور است

يا حار همدان من یمت یرني من مومن او منافق قبلا

فقیر گوید بدانکه نسبت شیخنا البهائی زید بهائمه به حارث مذکور منتهی میشود و لهذا شیخ بهائی گاهی حارثی از خود تعبیر میفرماید. و این حارث همان است که حضرت امیر علیه السلام را دید با حضرت خضر در نخلیه که طب رطبی از آسمان بر ایشان نازل شد و از آن خوردند ام خضر علیه السلام دانه او را دور افکند و لکن حضرت امیر علیه السلام در کف دست جمع کرد، حارث گفت گفتم به آن حضرت که این دانههای خرما را به من ببخش حضرت آنها را ه من بخشید من نشاندم آنرا بیرون آمد خرمایش پاکیزه که مثل آن ندیده بودم. و هم روایتست که وقتی به حضرت امیر المومنین علیه السلام عرض کرد که دوست دارم که مرا گرامی داری به آنکه به منزل من در آئی و از طعام من میل فرمائی حضرت فرمود به شرط آنکه تکلف نکنی برای من چیزی را پس داخل منزل او شد حارث پاره نانی برای آن حضرت آورد حضرت شروع کرد به خوردن حارث گفت با من دار همی میباشد و بیرون آورد و نشان داد و عرض کرد اگر انن دهید برای شما چیزی بخرم، فرمود این نیز از همان چیز است که در خانه است یعنی عیبی ندارد و تکلف ندارد

حجر (به تقدم جاء مهمله مضمومه بر جیم) ابن عدی الکندی الکوفی از اصحاب امیر المومنین علیه - چهارم السلام و از ابدال است، در کامل بهائی است که زهد و کثرت عبادت او در عرب مشهور بود، گویند شبانه روزی هزار رکعت نماز کردی، و در مجالس است که صاحب استیعاب گفته که حجر از فضایی صحابه بود و با صغر سن از کبار ایشان بود و مستجاب الدعوه بود و در حرب صفین از جانب امیر المومنین علیه السلام امارت لشکر کنده به او متعلق بود و در روز نهروان امیر لشکر حضرت امیر المومنین علیه السلام بود علامه حلی قدس سره فرموده که حجر از اصحاب حضرت امیر علیه السلام و از ابدال بوده، و حسن بن داود ذکر نموده که حجر از عظماء صحابه و اصحاب امیر المومنین علیه السلام است یکی از امرای معاویه به او امر کرد که حضرت امیر المومنین علیه السلام را لعن کن او بر زیان آورد که ان امیر الوفاء امرنی ان العن حجر با بعضی از اصحاب خود به سعایت زیاد بن ابیه و حکم معاویه بن ابی سفیان در . علیا فالعنوه لعنه الله بسنه پناه و يك شربت شهادت چشید

فقیر گوید که اسامی اصحاب او که با او کشته شدند از این قرار است: شریک بن شداد الحضرمی، و صیفی بن پیل الشیبانی، و قبیصه بن ضبیعه العبسی، و محرز بن شهاب المنقری، و کدام ابن حیان العنزى، و عبدالرحمن بن حسان العنزى. و قبور ایشان با قبر شریف حجر در عذراء دو فرسخی دمشق واقع است، و قتل حجر در قلوب مسلمانان بزرگ آمد و معاویه را بر این عمل سرزنش و توبیخ بسیار نمودند. و روایت شده که معاویه با وی گفت که چه واداشت ترا بر کشتن اهل عذراء حجر و اصحابش؟ گفت ای ام ورا شد بر عایشه، عایشه المومنین دیدم در قتل ایشان صلاح امت است و در بقاء ایشان فساد امت است لاجرم ایشان را کشتم، عایشه گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود کشته خواهد شد بعد از من به عذراء کسانی که غضب خواهد کرد حق تعالی برای ایشان و اهل آسمان. و نقل شده که ربیع بن زیاد الحارثی که از جانب معاویه عامل خراسان بود چون خبر شهادت حجر را بشنید خدای را بخواند و گفت ای خدا اگر ربیع را در نزد تو قرب و منزلتی است جان او را معجلاً قبض کن هنوز این سخن در دهان داشت که وفات نمود

پنجم- رشید هجرى (بضم راء و فتح شین) از متمسکین به حبل الله المتین و از مخصوصین اصحاب امیر المومنین علیه السلام بوده علامه مجلسی ره در جلاء فرموده شیخ کثی به سند معتبر روایت کرده است که روزی میثم تمار که از بزرگان اصحاب حضرت امیر المومنین علیه السلام و صاحب اسرار آن حضرت بود بر مجلس بنی اسد میگذشت ناگاه حبیب بن مظاهر که یکی از شهدا کربلا است به او رسید ایستادند و با

یکدیگر سخنان بسیار گفتند، حبیب بن مظاهر گفت که گویا میبینم مرد پیری که پیش سر او مو نداشته باشد و شکم فریبی داشته باشد و خربزه و خرما فرو شد او را بگیرند و برای محبت اهل بیت رسالت بردار کشند و بردار شکمش را بدرند و غرض او میثم بود. میثم گفت من نیز مردی را میشناسم سرخ رو که دو گیسو داشته باشد و برای نصرت فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آید و او را به قتل رسانند و سرش را در دور کوفه بگردانند و غرض او حبیب بود، این را گفتند و از هم جدا شدند. اهل مجلس چون سخنان ایشان را شنیدند گفتند ما از ایشان دروغگوتری ندیده بودیم، هنوز اهل مجلس برنخاسته بود که رشید هجری که از محرمان اسرار حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود به طلب آن دو بزرگوار آمد و از اهل مجلس احوال ایشان را پرسید ایشان گفتن که ساعتی در اینجا توقف کردند و رفتند و چنین سخنان با یکدیگر گفتند رشید گفت خدا رحمت کند میثم را این را فراموش کرده بود که بگوید آنکسی که سر او را خواهد آورد جایزه او را صد درهم از دیگران زیاده خواهند داد. چون رشید رفت آن جماعت گفتند که این از آنها دروغگوتر است، پس بعد از اندک وقتی دیدند که میثم را بر درخانه عمرو بن حریث بر دار کشیده بودند و حبیب بن مظاهر با حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد و سر او را بر دور کوفه گردانیدند. ایضاً شیخ کثی روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمومنین علیه السلام با اصحاب خود با خرما ستانی آمد و در زیر درخت خرمائی نشست و فرمود که از آن درخت خرمائی به زیر آورند و با اصحاب خود تناول فرمود پس رشید هجری گفت یا امیرالمومنین چه نیکو رطبی بود این رطب، حضرت فرمود یا رشید ترا بر چوب ایندرخت بر دار خواهند کشید پس بعد از آن رشید پیوسته به نزد آن درخت میآمد و آن درخت را آب میداد، روزی به نزد آن درخت آمد دید که آنرا بریدهاند گفت اجل من نزدیک شد. بعد از چند روز این زیاد فرستاد و او را طلبید در راه دید که درخت را به دو حصه نمودهاند گفت این را برای من بریدهاند. پس بار دیگر این زیاد او را طلبید و گفت از دروغهای امام خود چیزی نقل کن، رشید گفت من دروغگو نیستم و امام من دروغگو نیست و مرا خبر داده است که دستها و پاها و زبان مرا خواهی برید. این زیاد گفت ببرید او را و دستها و پاها را ببرید و زبان او را بگذارید تا دروغ امام او ظاهر شود چون دست و پای او را بریدند و او را به خانه بردند خبر به ان لعین رسید که او امور غریبه از برای مردم نقل میکند امر نمود که زبانش را نیز بریدند و به روایتی امر کرد که او را نیز به دار کشیدند.

شیخ طوسی به سند معتبر از ابوحسان عجلای روایت کرده است که گفت ملاقات کردم امه الله دختر رشید هجری را گفتم خبر ده مرا از آنچه از پدر بزرگوار خود شنیده‌ای. گفت شنیدم که میگفت که شنیدیم از حبیب خود حضرت امیرالمومنین علیه السلام که میگفت ای رشید چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که طلب کند و لذلای بنو امیه و دستها و پاها و زبان ترا ببرد؟ گفت یا امیرالمومنین اخراش بهشت خواهد بود؟ فرمود که بلی و تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت. پس دختر رشید گفت بخدا سوگند دیدم که عیبه الله بن زیاد پدر مرا طلبید و گفت بیزاری بجوی از امیرالمومنین علیه السلام او قبول نکرد این زیاد گفت که امام تو چگونه ترا خبر داده است که کشته خواهی شد گفت که خبر داده است مرا خلیف امیرالمومنین علیه السلام که مرا تکلیف خواهی نمود که از او بیزاری بجویم پس دستها و پاها و زبان مرا خواهی برید آن ملعون گفت به خدا سوگند که امام ترا دروغگو میکنم دستها و پاها را ببرید و زبان او را بگذارید پس دستها و پاها را بریدند و به خانه ما آوردند من به نزد او رفتم و گفتم ای پدر این درد و الم چگونه بر تو میگذرد؟ گفت ای دختر المی بر من نمیآید مگر به قدر آنکه کسی در میان ازدحام مردم باشد و فشاری به او برسد. پس همسایگان آشنایان او بدیدند او آمدند و اظهار درد و اندوه برای مصیبت او میکردند و میگریستند، پدرم گفت گریه را بگذارید و دواتی و کاغذی بیاورید تا خبر دهم شما را به آنچه مولایم امیرالمومنین علیه السلام مرا خبر داده است که بعد از این واقع خواهد شد پس خبرهای آینده را میگفت و ایشان مینوشتند. چون خبر بردند برای آن ولذلای که رشید خبرهای آینده را به مردم میگوید و نزدیکست که فتنه برپا کند گفت که مولای او دروغ نمیگوید بروید و زبان او را ببرید. پس زبان آن مخزن اسرار را بریدند و در آن شب به رحمت حق تعالی داخل شد، حضرت امیرالمومنین علیه السلام او را رشید البلیا مینامید در علم منایا و بلایا به او تعلیم کرده بود و بسیار بود که مردم میرسید و میگفت تو چنین خواهی بود و چنین کشته خواهی شد آنچه میگفت واقع میشد. و در کتاب بحار الانوار از کتاب اختصاص نقل شده که در ایامی که زیاد بن ابیه در طلب رشید هجری بود، رشید خود را پنهان کرده و مخفی میزیست روزی ابو اراکه که یکی از بزرگام شیعه است بر در خانه خود نشسته بود با جماعتی از اصحابش دید که رشید پیدا د و داخل منزل او شد، ابو اراکه از این کار رشید ترسید برخاست به دنبال او رفت و به او گفت که وای بر تو ای رشید از این کار مرا به کشتن در آوردی و بجهای مرا یتیم نمودی. گفت مگر چه شده؟ گفت برای آنکه زیاد بن ابیه در طلب تو است و تو در منزل من علانیه و آشکار گفت با این همه با داخل شدی و اشخاصی که نزد من بودند ترا دیدند، گفت هیچیک از ایشان مرا ندید ابو اراکه من استهزاء و مسخرگی میکنی؟ پس گرفت رشید را و او را محکم ببست و در خانه کرده و در را بر روی او ببست پس برگشت به نزد اصحاب خود و گفت به نظر من آمد که شیخی داخل منزل من شد آیا به نظر شما هم آمد؟ ایشان گفتند ما احدی را ندیدم ابو اراکه برای احتیاط مکرر از ایشان همین را پرسید ایشان همان جواب

دادند. ابوار که ساکت شد لکن ترسید که غیر ایشان او را دیده باشد پس رفت به مجلس زیاد بن ابیه تجسس نماید هر گاه متلفّت شده‌اند خبر ایشان را که رشید نزد اوست پس او را به ایشان بدهد پس سلام کرد بر زیاد و نشست و مابین او و زیاد دوستی بود پس در این حال که با هم صحبت میکردند ابوار که دید که رشید سوار بر است و شده و رو کرده به مجلس زیاد می‌آید ابوار که از دیدن رشید رنگش تغییر کرد و متحیر و سرگشته نزد زیاد آمد و بر او سلام کرد ماند و یقین به هلاکت خویش نمود آنگاه دید که رشید از استر پیاده گشت و به زیاد برخاست و دست به گردن او درآورد و او را ببوسید و شروع کرد از احوال پرسیدن که چگونه آمدی با کی آمدی در راه بر تو چه گذشت و گرفت ریش او را پس رشید زمانی مکث کرد آنگاه برخاست و برفت. زیاد گفت یکی از برادران ما از اهل شام بود که برای زیارت ما ابوار که از زیاد پرسید که این شیخ کی بود؟ از شام آمده ابوار که از مجلس برخاست و به منزل خویش رفت رشید را دید که به همان حال است که او را گذاشته و رفته بود پس با او گفت الحال که نزد او چنین علم و توانائی است که من مشاهده کردم پس هر کار که خواهی بکن و هر وقت که خواستی به منزل من بیا. فقیر گوید که ابوار که مذکور یکی از خواص اصحاب امیر المومنین علیه السلام بوده مانند اصبع بن نباته و مالک اشتر و کمیل بن زیاد و آل ابوار که مشهورند در او نبود بلکه از ترس بر جان خود بود رجال شیعه و آنچه کرد ابوار که نسبت به رشید از جهه استخفاف به شان زیرا که زیاد سخت در طلب رشید و امثال او از شیعیان بود و در صدد تعذیب و قتل ایشان بود و همچنین کسانی که اعانت ایشان کنند یا پناه دهند میهمان کنند

ششم- زید بن صوحان العبدي، در مجالس است که در کتاب خلاصه مذکور است که او از ابدال و اصحاب امیر المومنین علیه السلام بود و در حرب جمل شهید شد، و شیخ ابو عمرو کثی روایت نموده که چون زید را زخم کاری رسید و از پشت اسب بر زمین افتاد حضرت امیر علیه السلام بر بالین او آمد و فرمود یا زید: رحمك اللخ كنت خفيف الموته عظيم المعونه. یعنی رحمت بر تو باد که مونه و مشقت و تعلقات دنیوی ترا اندک بود و معونه و امداد تو در دین بسیار بود. پس زید سر خود را به جانب آن حضرت برداشت و گفت خدای تعالی جزای خیر دهد ترا ای امیر المومنین و الله ندانستم ترا مگر علیم به خداوند تعالی، به خدا سوگند که به همراهی تو با دشمنان تو از روی جهل مقاتله نکردم لیکن چون حدیث غدیر را که در حق تو وارد شده از ام سلمه شنیده بودم و از انجا و خامت عاقبت کسی که ترا مخذول سازد دانسته بودم پس کراحت داشتم که ترا مخذول و تنها بگذارم تا مبادا خدای تعالی مرا مخذول سازد. و از فضل بن شاذان روایت نموده که زید از روسای تابعین و زهاد ایشان بود و چون عایشه به بصره رسید به او کتابتی نوشت که: من عایشه زوجه النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی ابنها زید بن صوحان الخاص اما بعد فاذا اتاک کتابی هذا فاجلس فی بیتک و اخذ الناس عن علی بن ابیطالب صلوات الله علیه حتی یاتیک امری. یعنی این کتابتی است از عایشه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرزند او زید بن صوحان خالص الاعتقاد باید که چون این کتابت بتو رسد مردمان کوفه را از نصرت و همراهی علی بن ابیطالب علیه السلام بازداري تا دیگر امر من به تو رسد. چون زید کتابت را بخواند جواب نوشت که ما را امر کرده‌ای به چیزی که به غیر آن ماموریم و خود ترک چیزی کرده‌ای که به آن ماموری و السلام. فقیر گوید که مسجد زید یکی از مساجد شریفه کوفه است و دعای او که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز شب میخوانده معروفست و ما در مفاتیح ذکر کردیم. روایتست که به او فرمود که عضوی از تو پیش از تو به بهشت خواهد رفت پس در جنگ نهادند دستش بریده شد هفتم- سلیمان بن سرد الخزاعی اسم او در جاهلیت یسار بوده رسول خدا صلی الله علیه و آله او را سلیمان نام نهاده، مردی جلیل و فاضل بوده در کوفه سکون اختیار کرد و خزاعه خانه بنا نهاد و او سید قوم خود بوده و در صفین ملازم رکاب حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و در آنجا حوشب ذی ظلم بدست وی کشته گشت و و همان کس است که شیعیان کوفه بعد از وفات معویه در خانه وی جمع شدند و کاغذ برای امام حسین علیه السلام نوشتند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند و لکن در رکاب الشهداء علیه السلام حاضر نگشت و از فیض شهادت در خدمت آن جناب محروم ماند. پس از آن سخت پشیمان گشت توبت و انابت جستو از بهر بن سعد بن خونخواهی آن حضرت کمر اسنوار کرد تا در سنه شصت و پنج با مسیب بن نجبه فرازی و عبدالله نفیل عضدی و عبدالله بن وال تمیمی و رفاعه بن شداد بجلی و جمعی از شیعیان کوفه که آنها را توابعین گویند به جهت خونخواهی امام حسین علیه السلام از بنی امیه به سمت شام حرکت کردند و در عین ورده که شهری است از بلاد جزیره با لشکر شام تلافی کردند و شامیان سی هزار تن بودند که به سرکردگی ابن زیاد و حصین بن نمیر و شراحیل بن ذی الکلاع حمیری به جهت قتال شیعیان از شام حرکت کرده بودند پس ما بین ایشان جنگ عظیمی واقع شد و سلیمان به تیر حصین بن نمیر شهید شد و پس از آن مسیب کشته شد شیعیان که چنین دیدند یکباره دست از جان بشستند و غلاف شمشیرها را شکستند و مشغول جنگ شدند و در این حال پانصد تن از شیعیان بصره به یاری ایشان رسیدند پای اصطبار استوار نهادند و پیوسته قتال میکردند و میگفتند اقلنا ربنا بقی چون تاي مقاومت در تقریظنا فقد تبنا تا آنکه عبدالله بن سعد با جمله از وجوه لشکر شیعه کشته شدند ما خود ندیدند روی به هزیمت نهادند و به بلاد خویش ملحق شدند. و شیخ ابن نما در شرح ملحق شدند. و شیخ ابن نما در شرح التار کیفیت شهادت سلیمان را ذکر کرده در آخرش گفته

فلقد بذل في اهل النار مهجته و اخلص لله توبته و قد قلت هذين البيتين حيث مات مبرء من الغيب و الشين  
قضي سليمان نحبه فعذا  
الي جنان و رحمه الباري

مضي حميدا في بذل مهجته  
واخذ للحسين بالثار  
و در حديث مفضل طويل در رجعت اشاره به مدح او شده

هشتم - سهل بن حنيف انصاري (بضم حاء) برادر عثمان بن حنيف است که بيايد ذکرش از اجلاء صحابه و از دوستان با اخلاص حضرت اميرالمومنين عليه السلام است در بدر و احد حاضر ريوحه و در احد مردانگيها نموده و در صفين ملازمت رکاب اميرالمومنين عليه السلام داشته و بعد از مراجعت آن حضرت از صفين در کوفه وفات کرد، حضرت اميرالمومنين عليه السلام فرمود لو احبني جبل لتهافت يعني اگر کوه مرا دوست دارد هر آينه پاره پاره شود زيرا که بلا و امتحان خاص دوستان اهلبیت است و آن جناب او را کفن کرد در برد احمر حبره و در نماز بر او بيست و پنج مرتبه تکبير گفت و فرمود که اگر هفتاد تکبير بر او بگويم اهليت آن دارد. و در مجالس است که صاحب استيعاب آورده که او در جميع غزوات و مشاهد حضرت پيغمبر صلي الله عليه وآله حاضر گرديده و در جنگ احد که اکثر صحابه فرار بر قرار اختيار نموده ثبات قدم ورزيده بر مي سهام اعدا را از حرم سيد انام دور ميفساخت و بعد از آن در سلك اصحاب حضرت اميرالمومنين عليه السلام منتظم بوده و آن حضرت در وقت خروج به حرب جمل او را در مدينه خليفه و نائب خود نموده و در حرب صفين با آن حضرت طريق مجاهده پيموده و حکومت فارس بعضي اوقات به او متعلق بوده پس آن حضرت به واسطه ناسازگاري اهل آنجا او را معزول نمود و زياد را والي آنجا ساخت

نهم- صعصعه بن صوحان العبدي، در مجالس است که در کتاب خلاصه مذکور است که او از اکابر اصحاب اميرالمومنين عليه السلام بود، و از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام مرويست که در ميان اصحاب حضرت اميرالمومنين عليه السلام کسي نبود که حق آن حضرت را چنان که سزاوار است داند مگر صعصعه و اصحاب او چنانچه ابن داود گفته همين قدر بس است در علو قدر و شرف او. و در کتاب استيعاب مسطور است که صعصعه بن صوحان عبدي در عهد حضرت رسالت صلي الله عليه وآله مسلمان بود اما آن حضرت را به واسطه مانعي ندید و از جمله بزرگان قوم خود عبدالقيس بود و فصيح و خطيب و زبان آور و ديندار و فاضل و بليغ بود و او و برادر او زيد بن صوحان در زمره اصحاب اميرالمومنين عليه السلام شمره ميشوند. و روايت نموده که ابو موسي اشعري که عامل عمر بود هزار هزار درهم مال نزد عمر فرستاد عمر آن مال را بر مسلمانان قسمت کرد چون پارهاي از آن بماند عمر برخاست و خطبهاي انشاد کرد و گفت بدانيد اي مردم که از اين مال بعد از حقوق مردم فضله و بقيه مانده چه ميگوئيد در آن؟ پس صعصعه برخاست او در آن وقت جواني امرد بود گفت اي اميرالمومنين مضورت در چيزي بايد کرد که قرآن در بيان حکم آن نازل نشده باشد. و چون قرآن موضع آنرا ميبين ساخته تو آنرا به جاي آن وضع کن. پس عمر گفت راست گفتي تو از مني و من از توام آنگاه ان بقيه را در ميان مسلمانان قسمت نمود. شيخ ابو عمرو کشي روايت نمود که صعصعه وقتي بيمار بود و حضرت اميرالمومنين علي عليه السلام به عيادت او تشریف بردند و در آن حال با او گفتند که اي صعصعه عيادت مرا نسبت به خود موجب زيادتي بر قوم خود نسازي، صعصعه گفت بلي والله من آنرا منتي و فضلي از خدای تعالی نسبت به خود ميدانم. و همچنين روايت نموده که چون معاويه به کوفه آمد جمعي از که حضرت امام حسن عليه السلام از معاويه جهت ايشان امان گرفته بود به مجلس او درآمدند، مردم آنجا صعصعه نيز چون از آن جماعت بود به مجلس درآمد چون نظر معاويه بر او افتاد گفت به خدا سوگد اي صعصعه که نميخواستم که تو در امان من در آئي، صعصعه گفت بخدا سوگند که من نميخواستم که ترا نام به خلافت برم آنگاه به اسم خلافت برم آنگاه به اسم خلافت بر او سلام کرد و بنشست معاويه گفت اگر تو بر خلافت من صادقي بر منبر رو و علي را لعن کن، صعصعه متوجه مسجد شد و بر منبر رفت و رحمه الهي و از پيش کسي ميآيم که شر خود را مقدم درود بر حضرت رسالت پناهي ادا کرد آنگاه گفت اي گروه حاضران داشته و خير خود را موخر داشته و مرا امر کرده که علي بن ابيطالب را لعنت کنم پس او را لعنت کنيد لعنه الله اهل مسجد آواز به آمين برداشتند. آنگاه صعصعه نزد معاويه رفت و او را به آنچه بر منبر گفته بود اخبار نمود معاويه گفت و الله که تو به آن عبارت لعن مرا قصد نموده بودي يکبار ديگر بايد رفت و تصريح بلعن علي کرد. پس صعصعه بازگشت و بر منبر آمد و گفت معاويه مرا امر کرده که لعن علي بن ابيطالب کنم اينک من لعن ميکنم آنکس را که لعن علي بن ابيطالب کند حاضران مسجد ديگر بار آواز به آمين برداشتند و چون معاويه از آن خبردار شد و دانست که لعن حضرت امير او نخواهد کرد فرمود تا از کوفه او را اخراج کردند

دهم- ظالم بن ظالم ابوالاسود دئلي بصري است که از شعرا اسلام و از شيعيان اميرالمومنين و حاضر شدگان در صفين بوده است و او همان است که وضع علم نحو نموده بعد از آنکه اصلش را از اميرالمومنين عليه السلام اخذ نموده و اوست که قرآن مجيد را اعراب کرده ب نقطه در زمان زياد بن ابيه. وقتي معاويه براي او هديه فرستاد که از جمله آن حلواني بود براي آنکه او را از محبت اميرالمومنين عليه السلام منحرف کند دخترش که به سن پنج سالگي يا شش سالگي بود مقداري از آن حلوا برداشت و در دهان گذاشت ابوالاسود گفت اي دختر اين حلوا را معاويه براي ما فرستاده که ما را از ولاي اميرالمومنين عليه السلام برگرداند.

بـدخترک گفت

قبـحه الله یـخدعنا عن السید المطهر بالشهدـد المز عـرتبا لمرسله و اـکله . پس خود را معالجه کرد تا آنچه خورده بود قـی کرد و این شعر بگفت

ابا الشهدا المز غفر یابن هند  
معاذ الله کیف یکون هذا  
نبيع عليك احسابا و دینا  
و مولینا امیر المومنینا

بالجمله ابو الاسود در طاعون سنه شصت و نه به سن هشتاد و پنج در بصره وفات کرد و این شهر آشوب و جمعی دیگر ذکر کرده اند اشعار ابو الاسود را در مرثیه امیر المومنین علیه السلام و اول آن مرثیه این است: الا یا عین جودی فاسعدینا  
سریع الجواب بوده ز مخشـری نقل کرده که زیاد بن ابو الاسود را گفت که و ابو الاسود شاعری طلیق اللسان و با دوستی علی چگونـه نهای؟ گفت چنانچه تو از دوستی معاویه حطام دنیوی جوئی و مثل من و تو شعر عمر و بن معدی کرب است

خلیلان مختلف شاننا  
احب دمائی بنی مالک  
ارید العلاء و یهوی السمن  
و راق المعلی بیاض اللبن

و هم ز مخشـری این شعر را از او روایت کرده

امقـدی فی حب ال محمد  
من لم یکن بحبالهم مستمسکا  
حجر بـفیک فدع ملامک اوزد  
فلیعترف بودلاده لم ترشد

یازدهم - عبدالله بن ابی طلحه از نیکان اصحاب امیر المومنین علیه السلام است و او همان است که رسول خدا صلی اله علیه و آله دعا کرده برای او در وقت حامله شدن مادر او به او چه آنکه مادر او همان مادر انس بن مالک است و او افضل زنهای انصار بوده و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف آورد هر کسی برای آن جناب هدیه آورد. مادر انس دست انس را گرفت به خدمت آن حضرت برد و گفت یا رسول الله من چیزی نداشتم هدیه به خدمت شما آوردم جز این پسر من پس او در خدمت شما باشد و خدمت بکند پس انس خادم آن حضرت شد و مادر انس را بعد از مالک پدر انس ابوظلحه مالک شد و ابوظلحه از اختیار انصار بود شبها قائم و روزها صائم بود و ملکی داشت روزها در آن عمل میکرد و حق تعالی از مادر انس به او فرزندی داده بود آن پسر ناخوش شد ابوظلحه شبها که به خانه میآمد احوال او را میپرسید، و به او نظر میکرد تا آنکه روزها وفات کرد ابوظلحه شب که به خانه آمد احوال بچه را پرسید، مادرش گفت امشب بچه ساکن در یکی از و راحت شده ابوظلحه خوشحال شد پس آن شب را با مادر بچه مقاربت نمود همینکه صبح شد مادر طفل تمتع برود و چون ابوظلحه گفت که اگر یکی از همسایگان به قومی چیزی را عاریه بدهد و ایشان به آن عاریه عاریه را صاحبش پس گرفت آن قوم شروع کنند به گریستن حال ایشان چگونه است؟ گفت ایشان مجانبین میباشند. گفت پی ملاحظه کن ما مجانبین نباشیم پسر وفات کرد و آن عاریه بود خدا گرفت پس صیر کن و تسلیم باش از برای خدا و او را دفن کن. ابوظلحه این مطلب را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد، آن جناب از امر آن زن تعجب کرد و دعا کرد برای او و گفت اللهم بارک لهما فی لیلتهما . و از آنشب آیستن شد بعبدالله و چون عبدالله متولد شد و او را در خرقة پیچید و بانس داد که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله برد آن جناب کام عبدالله را برداشت و در حق او دعا فرمود لاجرم عبدالله از افضل ابناء انصار گشت دوازدهم- عبدالله بدیل بن ورقاء الخزاعی، قاضی نورالله گفت که در کتاب استیعاب مذکور است که عبدالله با پدر خود پیش از فتح مکه مسلمان شدند و او بزرگ خزاعه بود و خزاعه عیبیه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی موضع سر آن حضرت بودند. عبدالله در غزای حنین و طائف و تبوک حاضر بود و او را قدر بزرگی تمام بود و در حرب صفین با برادرش عبدالرحمن شهید شد و در آن روز امیر پیادگان لشکر حضرت از شعبی روایت کرده که عبدالله بن بدیل در حرب امیر المومنین علیه السلام بود و از اکابر اصحاب او بود. و صفین دو زره پوشیده بود و دو شمشیر داشت و اهل شام را به شمشیر میزد و میگفت

لم یبق الا النصر و التوکل  
ثم التمشی فی الرعیل الاول  
مشی الجمال فی حیاض المنهل  
و الله یقضی ما یشاء و یفعل

و همچنان شمشیر میزد و مبارز میانداخت تا به معاویه رسید و او را از جای خود برداشت و اصحاب او را که در حوالی او بودند متفرق ساخت بعد از آن اصحاب او اتفاق نموده او را سنگ باران کردند و تیر و هم ایستاده بودند بر سرکشته او آمدند و شمشیر در او ریختند تا شهید شد. پس معاویه و عبدالله بن عامر که با عبدالله عامی عمامه خود را فی الحال بر روی او پوشید و رحمت بر او کرد و معاویه به قصد آنکه گوش و بینی او را ببرد فرمود که روی او را باز کنند عبدالله قسم یاد کرد که تا جان در بدن من باشد نخواهم گذاشت که به او تعرضی رسانید، معاویه گفت روی او باز کنید که ما او را به عبدالله عامر بخشیدیم چون عمامه از روی او برداشتند و معاویه از نظر بر یال و کوپال او افتاد گفت به خدا سوگند که این قوچ قوم خود بود خدایا آن دو مرد بعد از آن مرا ظفر ده بر اشتر و اشعث بن قیس که مانند این مرد در میان لشکر علی نیست مگر معاویه گفت محبت قبیلـه خزاعه با علی به مرتبه ایست که اگر زنان ایشان توانستند که با دشمن او جنگ کنند

تقصیر نکردند تا بمردان چه رسد انتہی

فقیر گوید که منتهی میشود به عبدالله بن بدیل نس شیخ امام سعید قوه المفسرین ترجمان کلام الله مجید جناب حسین بن علی بن محمد بن احمد الخزاعی مشهور به شیخ ابو الفتح رازی صاحب روض الجنان در تفسیر قرآن وجد او محمد بن احمد و جد جدش احمد و عموی پدرش عبدالرحمن بن احمد بن الحسین الخزاعی النیسابوری نزل ری مشهور به مفید نیسابوری و پسر او ابو الفتح محمد بن الحسین و پسر خواهرش احمد بن محمد تمامی از علماء و فضلاء میباشند. و هو رحمه الله معدن العلم و محدثه شرف تتابع کابر عن کابر کالمرح انبوا علی انبوا

و این بزرگوار از مشایخ ابن شهر آشوب است و قبر شریفش در جوار حضرت عبدالعظیم در ری در صحن امامزاده حمزه است

سیزدهم - عبدالله بن جعفر الطیار، در مجالس است که او اول مولودی است از اهل اسلام که در ارض حبشه متولد شده و بعد از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله در خدمت پدر خود به مدینه آمدند و به شرف ملازمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آه و سلم فائز شدند از عبدالله بن جعفر مرویست که گفت من یاد دارم که چون خبر فوت پدرم جعفر به مدینه رسید حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه ما آمدند تعزیت پدرم رسانید و دست مبارک بر سر من و سر برادر من فرود آورد و بوسه بر روی ما زد و اشک از چشمش روان شد به حیثیتی که بر محاسن مبارکش متقاطر میشد و میفرمود که جعفر به بهترین ثوابی رسید اکنون خلیفه وی تو باش در ذریه وی به بهترین خلافتی و بعد از سه روز باز به خانه ما آمد و همگی را بناخت و دلداری نمود و از لباس تعزیه بیروون آورده در حق ما دعا کرد و به مادر ما اسماء بنت عمیس فرمود که غم مخور من ولی ایشانم در دنیا و آخرت. عبدالله به غایت کریم و ظریف و حلیم و عقیف بود، سخای او به مرتبهای بود که او را بحر جود میگفتند

آوردهاند که بعضی او را در کثرت سخاوتاب نمودند، او در جواب گفت مدتی است که مردم را معتاد به انعام خود ساختهام از آن میاندیشم که اگر انعام خود را از ایشان قطع نمایم خدای تعالی نیز عطای خود را از من قطع نماید انتہی

ابن شهر آشوب روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به عبدالله بن جعفر گذشت و او در کودکی بازی میکرد و خانه از گل میساخت حضرت فرمود که چه میکنی این را؟! گفت میخواهم بفروشم فرمود که قیمتش را چه میکنی؟ گفت که رطب میخرم و میخورم. حضرت دعا کرد که خداوند در دستش برکت بگذارد و سودایش را سودمند گردان پس چنان شد به برکت دعای آن حضرت که هیچ چیز نخرید که در آن سودی نکند و آنقدر مال بهم رسانید که به وجود و بخشش او مثل میزنند و اهل مدینه که فرض میکردند و عده میدادند که چون وقت عطای عبدالله بن جعفر شود دین خود را ادا میکنیم و روایت شده که او را ملامت میکردند در کثرت بخشش و جودش. عبدالله گفت

لست اخشي قله العدم  
ما اتقيت اله في كرمي  
لي رب واسع النعم  
كلما انفتحت يخلفه

فقیر گوید حکایاتی که از وجود و سخای او نقل شده زیاده از آنست که نقل شود، چنین به خاطر دارم که در مروج الذهب دیدم که چون اموال عبدالله بن جعفر تمام گشت روز جمعه در مسجد جامع از خدا طلب مرگ کرده و گفت خدایا تو مرا عادتی دادی به جود و سخا و من عادت دادم مردم را به بذل و عطا پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی فرمود مرا در دنیا باقی نگذار پس آن هفته نگذشت که از دنیا بگذشت

و در عمده الطالب است که عبدالله بن جعفر در سنه هشتاد هجری در مدینه وفات کرد، ابان ابن عثمان بن عفان بر وی نماز گذاشت و در بقیع مدفون شد و قولی است که در ابواء وفات کرد سنه نود و سلیمان بن عبدالمیک مروان بر او نماز گذاشت و در آنجا دفن شد و عبدالله را بیست پسر و به قولی بیست و چهار پسر معاویه نام گذاشت به بوده از جمله معاویه بن عبدالله بن جعفر است که وصی پدرش عبدالله بوده و او را عبدالله خواهرش معاویه و او پدر عبدالله بن معاویه است که در ایام مروان حمار سنه صد و بیست و پنج خروج کرد و مردم را به بیعت خود خواند مردم با او بیعت کردند پس مالک جبل شد پس بود تا سنه صد و بیست و نه ابو راحبس کرد پیوسته در محبس بود تا سنه صد و هشتاد و مسلم مروزی او را به حیلہ گرفت و در هرات او سه وفات کرد، قبرش در هرات است زیارت کرده میشود. صاحب عمده گفته که من دیدم قبر او را در سنه هفتصد و هفتاد و شش

و دیگر از اولاد عبدالله بن جعفر اسحق عریضی است و او پدر قاسم امیر یمن است و قاسم مردی جلیل بوده مادرش ام حکیم دختر جناب قاسم بن محمد بن ابی بکر است پس قاسم بن اسحق با حضرت صادق علیه السلام پسر خاله است و او پدر ابوهاشم جعفری است. و دیگر از اولاد عبدالله بن جعفر علی زینبی است که مادرش است از لبابه دختر عبدالله بن حضرت زینب بنت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و او را دو پسر عباس بن عبدالمطلب یکی محمد رئیس و دیگر اسحق اشرف. و محمد رئیس پدر ابی الکرام عبدالله و ابراهیم اعرابی است که از اجلاء بنی هاشم است و به او منتهی میشود نسب ابوعلی الجعفری خلیفه شیخ مفید که وفات

دیگر از اولاد عبدالله بن جعفر محمد و عون است که در کربلا شهید کرد در سنه چهار صد و شصت و سه. و گشتند و بیاید در احوال حضرت سیدالشهداء علیه السلام ذکر شهادت ایشان و بیاید در فصل ششم آن کلام. غلام عبدالله با او در باب قتل پسران او و جواب او غلام را چهاردهم - عبدالله بن خباب بن الارت، از اصحاب امیر المومنین علیه السلام و پدرش از معذبین فی الله بوده و اوست که خوارج نهروان در وقت سیرشان به نهروان عبورشان به نخلستان و آبی افتاد عبدالله را دیدند که برگردن خود قرآنی هیکل نموده سوار بر دراز گوشی است و با او است عیال او در حالتی که زوجه او حامله بود، عبدالله را گفتند چه میگوئی در حق علی؟ بعد از تحکیم گفت: ان علیا اعلم بالله و اشد توفیاً علی دینه و انفذ بصیره. گفتند این قرآنی را که در گردن داری ما را امر میکند که ترا بکشیم. پس آن بیچاره مظلوم را را نزدیک به نهر آوردند و او را خوابانیدند و مثل گوشفند سر بریدند که خونس داخل در آب شد و هم زوجه او را شکم دریدند و چند زن دیگر را نیز به قتل رسانیدند و اتفاقاً در آن نخلستان خرمائی افتاده بود یکی از ایشان یکدانه بر داشت و در دهان گذاشت او را صدا زدند که چه میکنی او را فوراً از دهان افکند و به خنریری رسیدد یکی از ایشان بزد و او را کشت گفتند با وی که این فساد است در زمین و انکار بر او نمودند.

